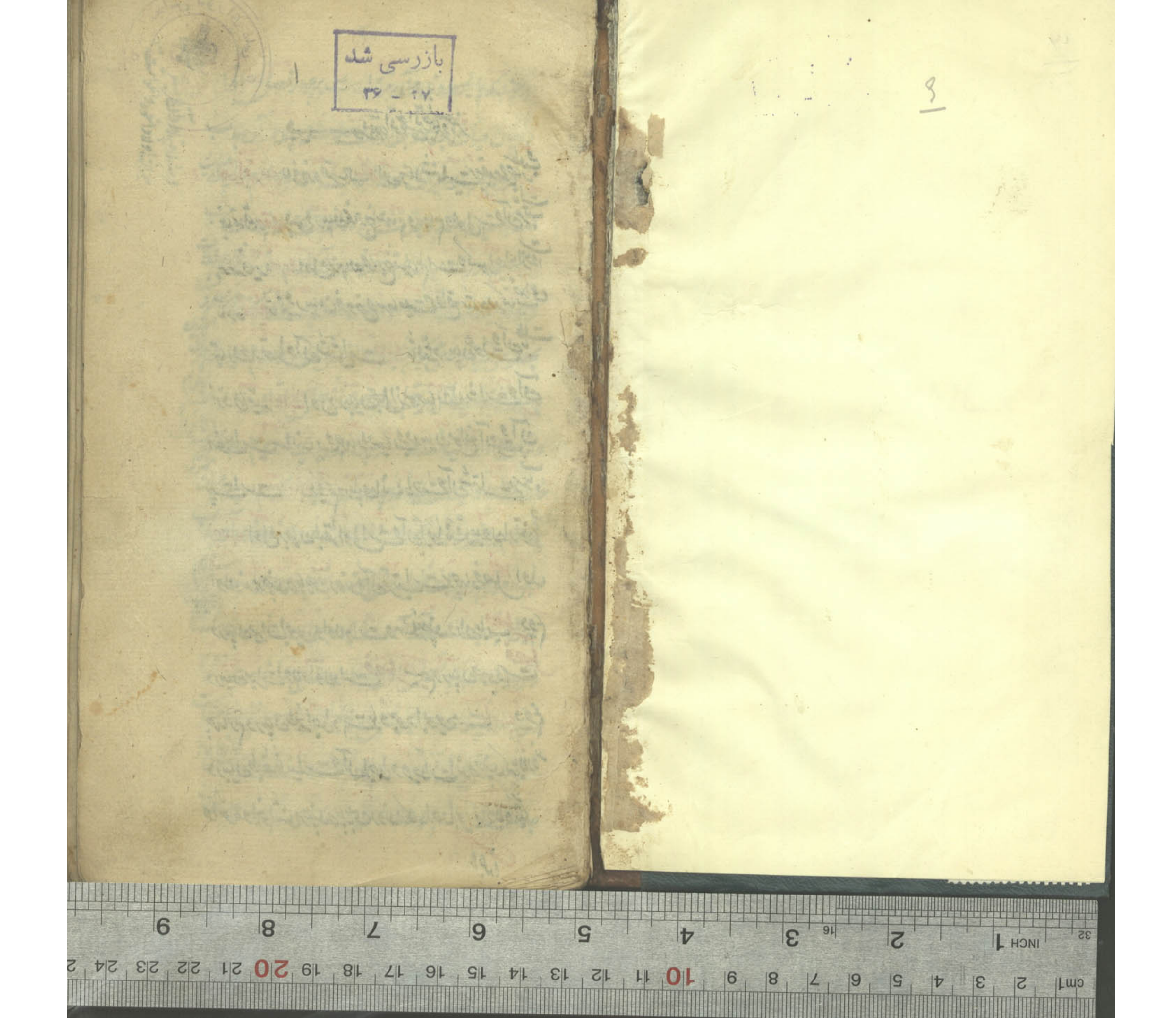


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۱۵۶
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی ، فهرست شده
۸۷۹۸


بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

جریده است باب چهارم در بیان ولاء الامامات مطلب چهارم در بیان میراث
غرقی و مهدوم علیهم و خنثی و کسی که از برای او دو سر و دو بدن باشد بر حقو واحد
و حمل و دیه جنین و میراث مجوس و آن مشتملست بر هفت فصل فصل اول
در بیان میراث غرقی و مهدوم علیهم است فصل دویم در بیان میراث خنثی است و
مسئله خنثی در آن باب فصل سیم در بیان میراث کسی است که نباشد او را فرج نه
ذکر و نه انثی فصل چهارم در بیان میراث کسی است که از برای او دو سر و دو بدن باشد
بر حقو واحد فصل پنجم در بیان میراث حمل است فصل ششم در بیان دیه جنین است
فصل هفتم در میراث مجوس است خاتمه در تحقیق و بیان مناسخات بدانکه مراد از مناسخات
انست که بمیرد شخصی و پیش از انکه قسمت کرده شود ترکه او در میان ورثه او بمیرد یکی از ورثه پس
تعلق میگیرد میراث بقسمت کردن بر دو فریضه در اصل واحد و آن منقسم میشود بچهار قسم قسم اول
انکه وارث و استحقاق هر دو متحد باشند قسم دویم انکه وارث و استحقاق هر دو مختلف باشند
قسم سیم انکه وارث متحد باشند و استحقاق مختلف باشد قسم چهارم انکه وارث مختلف باشند
و استحقاق متحد

تمت الفهرست

رسالة الارثیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر بریته محمد و آله اجمعین اما بعد
بدان ایدک الله تعالی که چون جمعی از برادران دینی از فقیر حقیر کثیر التقصیر
محمد هادی ابن محمد صالح مازندرانی عفی الله عنهم طلب فرموده خواهش نمودند که چند کلمه در باب فرائض یعنی

میراث

میراث نوشته شود لهذا در این باب این چند کلمه نوشته و نامیده شد برساله ارثیه
ارث و میراث بیک معنی است همزه ارث در اصل واو بوده و میراث مفعال است مثال
واوی و در آن میراث بجهت وزن و اعلال و فرائض جمع فریضه است و آن نصیبی است که واقع شده
در قرآن مجید مانند آیه کریمه در سوره نساء عز اسمه للرجال نصیب مما ترک الوالدان و
الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا
یعنی مردان را خواه بزرگ و خواه کوچک بهره و حصه و نصیبی است از مالی که گذاشته باشند
پدر و مادر ایشان و خویشان نزدیک و مر زنان را نیز حصه ایست از انچه پدر و مادر و خویشان ایشان
نزدیک بگذارند یعنی مردان و زنان بقرابت میراث میبرند خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ از
انچه کم باشد از مالی که گذاشته یا بسیار بود بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر شده
بهر ایشان در شرع و اسلام گذشت و این رساله مشتملست بر مقدمه و چهار مطلب و خاتمه اما
مقدمه پس در بیان مخارج سهام و سهام و عول است و آن مرتبست بر سه فایده فایده اولی
در بیان مخارج سهام است چون قسمت نمودن میراث محتاج بود به بعضی از امور علمیه مانند
ضرب و قسمت و غیر آنها لهذا ببعضی از آنها ایراد نموده چون کسور تسعه که از نصف است
تا عشر و واحد داخل عدد نیست از جمله انکه عدد آنست که نصف مجموع دو حاشیه خود
باشد و واحد چنین نیست و مخرج کسور از اثنین است تا عشره و فروض و سهامی که در قرآن مجید
واقع شده از کسور تسعه شش است نصف و ربع و ثمن و دو ثلث و ثلث و سدس از جهت آسانی
ضبط سهام در کتب فقهائیکه واقع شده بطریق تناصف و تضاعف یعنی نصف و ضعف ایراد میتوان نمود

با این طریق که سهم نصف است یا نصف نصف است یعنی ربع یا نصف نصف نصف است
یعنی ثمن و یا دو ثلث است یا نصف دو ثلث است یعنی ثلث و یا نصف نصف دو ثلث است
یعنی سدس و یا گفته شود که سهم ثمن است یا ضعف ثمن است یعنی ربع یا ضعف ضعف
ثمن است یعنی نصف و یا سدس است یا ضعف سدس است یعنی ثلث و یا ضعف ضعف
سدس است یعنی دو ثلث و مخارج سهام کمتر عددیست که اخراج کرده شود از آن تمامی
سهم ازان عدد چنانچه اثنان که مخرج نصف است و ثلثه که مخرج ثلث است و همچنانکه
چون جمع شود زیاده از یک سهم مثلا هر گاه جمع شود نصف و سدس مخرج آن
شش است و هر گاه جمع شود نصف و ربع و سدس مخرج آن دوازده است چه
دوازده اقل عددیست که نصف و ربع و سدس در آن جمع است و مخارج سهام ستّه
در قرآن مجید واقع شده پنج است از جهت آنکه ثلث و دو ثلث را یک مخرج است
که آن لفظ ثلثه باشد پس اگر فریضه نصف باشد مخرج آن اثنین است یعنی یک حصه
از دو حصه و اگر فریضه ثلث یا ثلثان باشد مخرج آن ثلثه است یعنی یک حصه از سه حصه یا
دو حصه از سه حصه و اگر ربع باشد مخرج آن اربعه است یعنی یک حصه از چهار حصه و اگر سدس
باشد مخرج آن ستّه است یعنی یک حصه از شش حصه و اگر ثمن باشد مخرج آن ثمانیه است
یعنی یک حصه از هشت حصه و چون اعداد مؤلف میباشند از واحد پس نسبتی بعضی
اعداد به بعضی دارند که نامیده شده آن نسبت را نسبت عددیه و بر چهار قسمت است متماثلان
و متداخلان و متوافقان و متباینان از جهت آنکه هر دو عدد غیر واحد اگر متساوی باشند پس متماثلان

و اگر ثانی

و اگر نه پس اگر فنا میکند کمتر آنها بیشتر را پس متداخلان اند و اگر اقل اکثر را
فنا نکند پس اگر افنا کند هر دو را ثالثی پس متوافقان اند و کسری که ثالث مخرج
آنست وفق آن عدد است و اگر نه عدد اقل و نه ثالث افنا کند آنها را پس متباینان اند
و تامل ظاهر است و شناخته میشود تخم بقسمت کردن بیشتر بر کمتر پس اگر تمام زیری پس
متداخلان اند و اگر باقی ماند قسمت میکنیم مقسوم علیه را بر باقی و همچنین تا باقی ماند زیری پس آن عدد
متوافق اند و مقسوم علیه اخیر عاد و مفنی است ازبرای هر دو عدد یا باقی ماند واحد پس
متباینان اند و بعبارت اوضح از این مراد از اینها آنست که هر دو عدد غیر واحد یا متساوی باشند
یا مختلف از با قلیت و اکثریت اما اول پس نامیده میشوند متماثلان مانند سه و سه
و چهار و چهار و همچنین که هر دو عدد متساوی باشند با یکدیگر و اما ثانی پس یا اقل از آن
دو عدد افنا و عد میکند اکثر را از دو عدد را یا نمیکند اما اول پس نامیده میشوند
متداخلان و آن اقل عاد اکثر میکنند خواه بیک مرتبه عد کند و خواه بچند مرتبه مانند دو و چهار
و سه و شش و دو و شش و سه و نه و اما ثانی که عدد اقل عد اکثر نمیکند یا عدد ثالثی عد هر دو
میکند یا نه اما اول پس نامیده میشوند متوافقان و کسری که نسبت آن عدد ثالث مخرج
آنست نامیده میشود وفق آن دو عدد مانند چهار و شش که توافق دارند در نصف پس عدد
ثالث آن دو است و مخرج نصف است وفق آن دو عدد است و اما ثانی پس نامیده میشوند
متباینان مانند چهار و هفت و پنج و نه و کلیه هر دو عدد که متصل باشند بیکدیگر مانند
سه و چهار و چهار و پنج و چهارده و پانزده و همچنین ما از جهت آنکه آن دو عدد البته متباینان اند

بروج عدد

بزوجیّة وفردیّة کلا و بعضی متباینانند چون که عدّ واحد نتوانند که عد

آن را مگر واحد خواه آن عدد فرد باشد و خواه احدهما فرد باشد و دیگری زوج اما تماثل

پس معلوم است و آن بواقی یعنی تداخل و توافق و تباین پس شناختن دانسته میشود

بقسمت نمودن عدد اکثر بر اقل اگر باقی نماند عددی پس متداخلانند همچنانکه چهار را با

نمودیم بر دو پس کم به چیزی باقی نماند و نه را قسمت نمودیم بر سه پس هم به چیزی باقی نماند و اگر باقی ماند

عددی مانند چهار و شش را قسمت نمودیم بچهار را با شش یعنی چهار را از شش کم کردیم

باقی ماند بعد از آن قسمت نمودیم مقسوم علیه که چهار است بدو چیزی باقی نماند پس این دو عدد متوافق

در نصف و مقسوم علیه اخیر دو است و مخرج نصف است عاد و مغنی است زیرا که هر دو عدد را [illegible] و اگر

باقی ماند واحد پس آن دو عدد متباینند و کسر یا منطق است و آن کسور تسعه مشهوره است مانند

نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر و یا اصم است و ممکن نیست تعبیر از آن

چهارم

مگر بجزء مانند یک جزو از دوازده جزو و دو جزو از سیزده جزو و دوازده جزو از صد و بیست جزو

و بر این قیاس و مثال این دو عدد متوافقان باشند پس توافق آن دو عدد با یکدیگر در

هر یک از کسور تسعه میتواند بود چون چهار و شش توافق دارند در نصف و شش و

دوازده توافق دارند در ثلث و دوازده و شانزده توافق دارند در ربع و ده و پانزده

توافق دارند در ~~[illegible]~~ و شانزده

توافق دارند در ربع و ده و پانزده توافق دارند در خمس و دوازده [illegible] توافق دارند

سی و چهارده و بیست و یک توافق دارند در سبع و شانزده و بیست و چهار که توافق دارند

در ثمن

در ثمن و هیجده و بیست و هفت توافق دارند در تسع و بیست و پنجاه توافق

فروض

دارند در عشر و بدانکه هرگاه جمع شود فروض متعدده پس اصل آن اکثر عددیست منقسم

شود آن عدد بر آن فروض صحیحاً و ضابطه در آن آنست که نسبت میدهی مخارج آن فروض را

بیکدیگر پس اگر متباین باشند ضرب میکنی بعضی از آن مخارج را در بعضی حاصل ضرب فریضه است

مثلا هرگاه جمع شود در فریضه نصف و ثلث مخرج نصف که دو است ضرب میکنی در مخرج ثلث

که سه است حاصل ضرب شش میشود پس فریضه نصف و ثلث شش است از جهت آنکه

آن اکثر عددیست که منقسم میشود بر نصف و ثلث صحیحا و اگر متوافق باشند ضرب میکنی

وفق احدهما را در دیگری حاصل ضرب فریضه است مثلا هرگاه جمع شود در فریضه ربع و سدس

چون مخرج آنها چهار و شش است توافق دارند در نصف ضرب میکنی وفق احدهما را در

مخرج آن دیگر یعنی نصف مخرج احدهما را در مخرج آن دیگر دوازده حاصل میشود پس فریضه دوازده است

چون که اکثر عددیست که ربع و سدس صحیح میدارد و اگر متماثل باشند اکتفا میکنی به مخرج یکی

از آنها بدون ضرب مثلا جمع شود دو سدس در فریضه شش است چه آن اکثر عددیست

که سدس صحیح میدارد و اگر متداخل باشند پس اقتصار میکنی بر مخرجی که آن اکثر است بدون

ضرب مثلا هرگاه فریضه نصف و ربع باشد اکتفا میکنی بر مخرج ربع که چهار است پس فریضه

چهار است بجهت آنکه آن اکثر عددیست که ربع صحیح میدارد و اگر در میان ورثه

صاحب فرضی نباشد پس حاصل مال در میان ایشان بعدد رؤس ایشان نسبت بالتساوی

ایشان مثلا هرگاه جمله اولاد میت ذکور باشند یا همه ایشان اناث باشند و اگر مختلف

باشند بنی کوریت و انوثیت پس از برای هر ذکری دو سهم و از برای انثی
یکسهم بدلیل کریمه در سورهٔ نساء عشر اول یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل
حظ الانثیین پس بعد از جمع شدن آن اصل ها خواهد بود ثانیه فریضه
در بیان فروض سهام میت که واقع شده در کتاب خدای تبارک و تعالی و آن شش است
اول نصف است و اهل آن چهار است اول یک دختر است مثلا هر گاه شخصی بمیرد و
از او یک دختر بماند فریضهٔ آن نصف است مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اول
وان کانت واحدة فلها النصف یعنی و اگر باشد ولد یک دختر پس
پس مر او راست نصفی از ترکه دویم زوج است هر گاه نباشد از برای زوجه
فرزندی یا فرزند زاده هر چند آن فرزند یا فرزند زاده از غیر آن زوج باشد
مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اول و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان
لم یکن لهن ولد یعنی و مر شما راست ای شوهران نیمه آن چیزی که ترک
کنند زنان شما از میراث اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه
بیشتر و خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه
ولد ولد هر چند که پائین رود سیم یکخواهر پدر و مادری است یعنی هر گاه
بمیرد مردی و فرزندی نداشته باشد و یکخواهر پدر و مادری داشته باشد
نصیب آن نصف است چهارم یکخواهر پدری است یعنی هر گاه بمیرد مردی
و فرزندی و خواهر پدر و مادری نداشته باشد و یکخواهر پدری داشته باشد نصیب

آن نیز

آن نیز نصف است مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر مبین حم قل الله یفتیکم
فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت فلها النصف
ما ترک یعنی بگوای محمد صلعم خدای تعالی حکم میکند شما را در میراث کلاله بغیر
ولد و والدین است باین وجه که اگر مردی بمیرد در حالتی که نباشد او را فرزندی
خواه مذکر و خواه مؤنث و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها پس
مر آن خواهر راست نیمه آنچه گذاشته از مال بدانکه بعضی گفته اند اخوة نامیده
میشود کلاله مشتق از کل بمعنی ثقل از جهت آنکه عمومة و اخوة ثقل بود رجل از برای قیام و
ایستادن رجل بمصالح ایشان با عدم تولدی که موجب زیادتی خفت است بر نفس
یا مشتق از الاکلیل و آن تاج زینت که مزین کردانیده شده بجواهر بسبب بعض عصابه از جهت
احاطه ایشان بر جل مانند احاطه اکلیل بر راس و دیگر آنکه برادران بمنزله زینت
چون اکلیل بمنزله زینت راس است در کنز العرفان آورده که کلاله بمعنی قرابت است و اشتقاق
آن یا از کلاله که نقصان قوت حسی است یا از اکلیل که زینت محیط بر راس است
و وسط آن خالیست دویم از اقسام سهام ربع است و اهل آن دو صنف است اول
زوج است هر گاه بمیرد زوجه و فرزند یا فرزند زاده داشته باشد اگر چه آن فرزند یا فرزند زاده
از غیر آن شوهر باشد مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اول فان کان لهن ولد
فلکم الربع مما ترکن یعنی پس اگر باشد مر آن زنان را فرزند بهر وجه که باشد یعنی
خواه یکی و خواه بیشتر و خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی

وخواه ولد ولد هرچند به پایین رود پس مر شما راست چهاریک از آنچه
بگذارند زنان شما دویم زوجات هرگاه بمیرد زوج و فرزند یا فرزندزاده
نداشته باشد نصیب زوجه ربع است هرچند متعدد باشند مانند کریمه در سوره نسا
عشر اول وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ یعنی و
مر زنان شما راست چهاریک از آنچه گذاشته باشید خواه یکی زن بوده باشد و خواه
زیاده همه در ربع شریک اند اگر نباشد مر شما را فرزند یا فرزندزاده خواه ذکر
و خواه مؤنث و خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان سیم از اقسام سهام ثمن است
و اهل آن زوجات یعنی زنان اگرچه متعدد باشند هرگاه باشد از برای زوج فرزند
یا فرزندزاده مانند کریمه در سوره نسا عشر اول فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ
فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ یعنی پس اگر باشد شما را فرزند یا فرزندزاده
باشد خواه یکی و خواه بیشتر خواه از آن زنان و خواه از غیر ایشان خواه ذکر
و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ولد هرچند به پایین رود پس مر آن زنان
راست هشت یک از آنچه گذاشته اید از اموال خواه یکی زن بوده باشد و خواه زیاده
همه در ثمن شریک اند چهارم از اقسام ثلثان است و اهل آن دو صنف است
اول بنات است یعنی هرگاه بمیرد شخصی و زیاده از دو دختر داشته باشد پس از برای ایشان
است دو ثلث آنچه آن شخص گذاشته است مانند کریمه در سوره نسا عشر اول
يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً

فوق اثنتین

فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ یعنی وصیت میکند خدای تعالی شما را در حق
فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان پس باید که مر مرد را باشد مانند بهره دو زن یعنی
سهم مردی مثل سهم دو زن است پس اگر باشند اولاد از زنان که با ایشان مردی نبود بالای دو
یا دو تا بنا بر مذهب امامیه مر ایشان را دو ثلث است از آنچه میت گذاشته و در میراث
دو دختر اختلاف است نزد ابن عباس حکم او حکم یک دختر است یعنی نصیب آن نصف است و نزد غیر
ابن عباس حکم او حکم سه دختر است یعنی ایشان را نیز دو ثلث است از ترکه و اکثر علما این را ترجیح
داده حکم نموده اند بجهت نص اهل بیت علیهم السلام و دیگر آنکه حق تعالی فرموده که حظ ذکر مثل حظ
انثیین است آن دو ثلث است و این مقتضی آن است که سهم انثیین دو ثلث باشد دویم
اخوات است یعنی هرگاه بمیرد شخصی و دو خواهر پدر و مادری و زیاده از دو خواهر پدر و مادری داشته باشد
دو ثلث نصیب ایشان است همچنین هرگاه بمیرد شخصی و دو خواهر پدری تنها و زیاده از دو خواهر پدری
داشته باشد بشرط آنکه نباشد خواهر پدر و مادری نصیب ایشان نیز دو ثلث است مانند کریمه در سوره نسا
عشر هجدهم فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ یعنی پس اگر باشند خواهران
آن میت دو تا پس مر ایشان را دو ثلث است از آنچه گذاشته است آن میت بشرط آنکه در آن موضع
مذکر نباشد و الا از برای مذکر مثل نصیب دو مؤنث خواهد بود یعنی همه شریک خواهند بود.
مذکور مانند کریمه در سوره نسا عشر هجدهم وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً
فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ یعنی اگر باشند وارثان میت برادران و خواهران پدری
و مادری یا پدری تنها هم مردان و زنان باشند پس مذکر را باشد از میراث مانند نصیب و بهره

دوم مؤنث پنجم از اقسام سهام ثلث است و اهل آن دو صنف است اوّل مادر است
هرگاه نباشد میّت را فرزندی یا برادران که حاجب و مانع شوند مادر را از نصیب او
که ثلث است اگر چه برادران میراث نمیبرند چون ایشان در طبقه ثانیه اند که اگر جدّها
باشند نصیب مادری شش یک خواهد بود مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اول فَإِنْ
لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ یعنی پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و
میراث ببرند از وی پدر او و مادر او پس مادر او راست سه یک یا شش از مال و باقی
نصیب پدر راست پس اگر باشند آن متوفّی را برادران پدری و مادری و یا بعضی پدری
و مادری پس مادر میّت را باشد شش یک از ترکه یعنی اخوه ردّ ثلث مادر میکنند
بسوی سدس و اگر چه میراث نمیبرد بجهت آنکه در طبقه ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه
دو باشند و خواه بیشتر دوم کلالهٔ امّی است یعنی برادر و خواهر مادری هرگاه دو تا باشند
و زیاده هم ذکور باشند یا همه اناث یا هم مشترک کنند در ثلث بی زیادتی ذکور بر اناث مانند
کریمه در سورهٔ نساء عشر اوّل فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ
یعنی پس اگر باشند اولاد مادری بیشتر از یک برادر و یا از یکی خواهر پس ایشان تمامی
خواه مذکر و خواه مؤنث انباز اند در یک ثلث بی مرتبه فی ذکور بر اناث ششم از اقسام
سهام سدس است و اهل آن هفت صنف است اوّل پدر راست با فرزند داشتن میّت خواه
آن فرزند مذکر باشد و خواه مؤنث و اگر چه در بعضی از صور پدر زیاده از سدس میبرد بعنوان

رد و قرابت نه بعنوان فرض دوم نصیب هفتم مادر راست با فرزند داشتن میّت و
یا حاجب داشتن مادر را از ثلث بودن یعنی برادران پدری و مادری و یا بعضی پدری
و مادری مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اوّل وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ
أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ
یعنی و مر پدر و مادر میّت هر یکی را از ایشان شش یک است از آنچه گذاشته
باشد فرزند متوفّی اگر باشد مر آن فرزند متوفّی را فرزندی خواه پسر و خواه دختر پس
اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و میراث ببرند از او پدر او و مادر او پس مادر
او راست سه یک از مال و باقی نصیب پدر راست پس اگر باشد آن متوفّی را برادران پدری
و مادری پس از برای مادر میّت باشد شش یک از ترکه سیّم واحد از کلالهٔ امّی است
و یا بعضی پدری و مادری
یعنی هرگاه شخص بمیرد و پدر و مادر و اولادی نداشته باشد خواه مرد باشد آن میّت و خواه زن
و یک برادر مادری و یا یکی خواهر مادری داشته باشد از برای هر یک از آن برادر و
خواهر شش یک خواهد بود مانند کریمه در سورهٔ نساء عشر اوّل وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ
يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا السُّدُسُ یعنی و اگر باشد میّت مردی که میراث برده میشود از او
کلاله یعنی کسی که پدر و مادر و اولاد ندارد یا اگر باشد کلاله زنی که میراث
برده میشود از او و از برای هر یک از مرد یا زن که میّت است یک برادر مادری یا یکی خواهر

مادری پس سدس از برای هر یک از برادر و خواهر شخص یکیست از میراث کلاله و
مثل که در اینصورت یکسانست با مونث و باجماع امامیه مراد باخ و اخت
در این آیه متقرّب بامّ است خاصه یعنی برادران مادری و خواهران مادری
نه پدری و نه پدر و مادری بدانکه هر گاه جمع شوند کلالات پس هر که متقرّب
بامّ است سدس میراث است اگر یک باشد یا ثلث است اگر زیاده از یکی باشد
و باقی برای متقرّب باب یا بابوین است و با عدم متقرّب بابوین باب و اگر ما سوای
متقرّب بامّ نباشد اخف تسمیه میکنند آن سدس یا مخصوص است یا ثلث و
باقی بر ایشان رد کرده میشود نزد فقهای امامیه و نزد فقهای عامه زاید عصبه
راست و همچنین مر اخت و اخوه را از ابوین نصف و مر اختین فصاعدا را
ثلثان و باقی رد کرده میشود بر اخت یا اختین فصاعدا و نزد عامه زاید از آن عصبه است
بدانکه اصناف و اهل سهام شش گانه در کتاب غنیه واقع شده پانزده است نصف
و آن از برای یک دختر و از برای زوج هر گاه نباشد زوجه را فرزندی و اگر چه از غیر آن
زوج باشد هر چند پایین رود و از برای یک خواهر پدر و مادری و از برای یک خواهر پدری
با نبودن خواهر پدر و مادری و ربع و آن از برای زوج با فرزند داشتن زوجه
هر چند پایین رود خواه از آن زوج و خواه از غیر او و از برای زوجه و اگر چه متعدد
باشند با نبودن فرزند از برای زوج هر چند از غیر آن زوجات باشد و
ثمن و آن از برای زوجه است هر چند متعدد باشند با وجود فرزند برای زوج

ثلثان و آن از

و آن از برای دو دختر و زیاده و از برای دو خواهر پدر و مادری و زیاده و از
برای دو خواهر پدری با نبودن خواهر پدر و مادری و ثلث و آن از برای مادر با نبودن
حاجب و مانع از فرزند میّت و اخوه او و از برای برادر و خواهر مادری هر گاه باشند
دو یا زیاده و سدس و آن از برای پدر با فرزند داشتن میّت و با وجود فرزند هر گاه
پدر زیاده از سدس ببرد بعنوان رد خواهد بود از جهت قرابت نه بفرض و
از برای مادر با فرزند داشتن میّت و یا با حاجب داشتن مادر از ثلث و
از برای واحد از کلاله ام و مراد از آن اولاد مادر است یعنی یک برادر مادری
یا یک خواهر مادری
و مجموع اجتماع سهام ثنائی بهم کرده است با یکدیگر بحسب فرض سیزده است نصف
با نصف و با ربع و با ثمن و با ثلثان و با سدس و ربع با ثلث و ثمن با دو ثلث
و ربع با ثلثان و با سدس و ثمن با سدس و دو ثلث با ثلث و با سدس و سدس
با سدس و صور تفصیل امثله آنها باین طریق است نصف جمع میتواند شد
با نصف مثلاً هر گاه شخصی بمیرد و مخلّف شود از او زوجی با یک خواهر پدری نصیب هر یکی از آنها
نصف و جمع میتواند شد با ربع مثل اینکه هر گاه بمیرد شخصی و مخلّف شود از او زنی نصیب
آن ربع است با یک خواهر پدری که نصیب او نصف است و همچنین هر گاه مخلّف شود از شخص
شوهری و دختری نصیب شوهر ربع است و نصیب یک دختر نصف و جمع میتواند شد با ثمن
مثلاً هر گاه مخلّف شود از شخص زنی و یک دختر نصیب زن ثمن است و نصیب یک دختر نصف
و جمع میتواند شد با ثلث مثلاً هر گاه شخص فوت شود و مخلّف شده از او شوهری و دختری
مادری هم

از برای شوهر است نصف و از برای مادر است ثلث و همچنین کلاله ام هرگاه متعدد
باشند نصیب آنها ثلث است با یک خواهر پدری که نصیب او نصف است و جمع میتوانند شد
با سدس مثل زوج و واحدی از کلاله ام که از برای زوج است نصف و از برای واحدی
از کلاله ام است سدس و مثل یک خواهر مادری که از برای یک خواهر است نصف و از برای
مادر است سدس و مثل یک خواهر پدری با واحدی از کلاله ام که از برای خواهر پدری است نصف
و از برای واحدی از کلاله ام است سدس و جمع میشود ربع با دو ثلث مثل شوهر و دو دختر
که از برای شوهر است ربع و از برای دو دختر است دو ثلث و مثل زوج و دو خواهر پدری
از برای زن است ربع و از برای دو خواهر پدری است دو ثلث و جمع میشود ثمن با دو ثلث مثل
زن و دو دختر که از برای زن است ثمن هرچند متعدد باشند و از برای دو دختر است دو ثلث
و جمع میشود ربع با ثلث مثل زن با مادر که از برای زن است ربع و از برای مادر است ثلث
و مثل زن با متعدد از کلاله ام که از برای زن است ربع و از برای متعدد از کلاله ام است ثلث
و جمع میشود ربع با سدس مثل زن و واحدی از کلاله ام که از برای زن است ربع و از برای
واحدی از کلاله ام است سدس و مثل شوهر و احد ابوین با پسر که از برای شوهر است
ربع و از برای یکی از پدر یا مادر است با پسر سدس و جمع میشود ثمن با سدس مثل زن
و پسر و احد ابوین با پسر که از برای شوهر است ربع و از برای یکی از پدر یا مادر است سدس
و جمع میشود دو ثلث با ثلث مثل دو برادر مادری و زیاده با دو خواهر پدری و زیاده از
برای دو برادر مادری است و زیاده ثلث و از برای دو خواهر پدری است و زیاده دو ثلث

از برای زن است ثمن و از برای احد ابوین است سدس با پسر

دو ثلث با سدس مثل دو دختر و احد ابوین که از برای دو دختر است دو ثلث و از برای
احد ابوین است سدس و مثل دو خواهر پدری و زیاده از برای دو برادر مادری است و زیاده ثلث
و از برای دو خواهر پدری است و زیاده دو ثلث و جمع میشود دو ثلث با سدس مثل دو دختر و احد
ابوین که از برای دو دختر است دو ثلث و از برای احد ابوین است سدس و مثل دو خواهر
پدری و زیاده با واحدی از کلاله ام که از برای دو خواهر پدری است و زیاده دو ثلث و از برای
واحدی از کلاله ام است سدس و جمع میشود سدس با سدس مثل ابوین با ولد که نصیب هر یک
از ابوین سدس است و اجتماع ثمن با ثلث بحسب فرض نباشد بلکه باعتبار قرابت اتفاق بیفتد
پس حصر که از برای آنها نیست شماره در آورده شود چه اختلاف آنها بسبب اختلاف وارث است
بحسب کثرت و قلت فایده ثالثه در بیان عول است و آن باطلست نزد امامیه و عول در
فرایض زیاده کردن عدد سهام است بر فرایض بحیثیتی که حاصل شود نقص
بر جمیع بنسبت و ایشان بسبب داخل شدن زوج و زوجه است بدانکه نزد امامیه بر تقدیر
زیادتی فروض داخل میشود نقص بر پدر و بر یک دختر و بر چند دختر و بر خواهر یکی یا خواهران پدری
و مادری یا پدری تنها بخلاف عامه که میگویند نقص را موزع بر جمیع باین نحو
تجاوز میفرمایند و زیاده میکنند سهام را از شش بقدر ناقص مثلا هرگاه جمع
شود پدر و مادر و دو دختر و شوهر که بنا بر قول ایشان از شش سهم است مثل هشت
به پدر و مادر هر یک سدس یعنی دو و چهار تا دیگر را دو ثلث است مثل دو دختر
و چون از شش تا چیزی نماند زیاده میکنند یک و نصف که ربع شش است

از برای شوهر پس زیاده کرده اند در سهام ایشان است تقدیر فرایض و نقص را
وارد ساختند بر جمیع بنسبت حصص ایشان و گفته اند نامیده شده این قسم
عول از جهت آنکه یا مشتق است از عول بمعنی میل و ازین معنیست که در سورهٔ نسا
عشر اول ذلک ادنی الا تعولوا یعنی این نزدیکتر است بانکه میل ننمائید
و جور نکنید و نامیده میشود فریضه عائله بر اهل فریضه از جهت میل نمودن
بجور بر ایشان بنقصان و کم کردن سهام ایشان و یا مشتق است از عال الرجل
هرگاه بسیار شد عیال او و از جهت کثرت و بسیاری سهام در فریضه و یا مشتق است
از عالت الناقة ذنبها هرگاه بلند کند شتر دم خود را از جهت ارتفاع و
بلندی گردانیدن فرایض بطلان آنها بسبب زیاد کردن سهام و بر آنچه ذکر کرده شد از
بطلان عول اجماع اهل بیت علیهم السلام است و اخبار ایشان در این باب
متظافر و متکاثر است از آن جمله قال الباقر علیه السلام کان امیر المؤمنین علیه السلام
یقول ان الذی احصی رمل عالج لیعلم ان السهام لا تعول علی ستة لو
و جوهها لم تجز ستة یعنی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه میفرمود بدرستی آنکسی که ریگ عالج را یعنی بیابان
عالج را و عالج موضعیست در بادیه شماره آن ریگ است البته میداند اینکه سهام بلندی
نمیجوید و زیاد نمیشود بر شش اگر به بینند و بدانند عامه وجه و جای آنرا که سهام در
در نگذرد شش و تجاوز نکند آن سهام شش را و کان ابن عباس رضی الله عنه

بر اصلاح

استم

شماره در آورده

یقول من شاء باهلته عند الحجر الاسود ان الله لم یذکر فی کتابه نصفین
و ثلثا یعنی و بود ابن عباس رضی الله عنه که میگفت هر کسی خواهد مباهله میکنم با او نزد
حجر الاسود اینکه بدرستی خدای تعالی دو نصف و ثلث ذکر نکرده است در کتاب خود دو نصف و
ثلث را و قال ایضا سبحان الله العظیم اترون ان الذی احصی رمل عالج عدداً جعل فی مال
نصفا و نصفا و ثلثا یعنی و گفت ابن عباس نیز از روی تعجب و انکار سبحان الله العظیم آیا
گمان میبرند ایشان این کسی را که بشماره در آورده عدد ریگ بیابان عالج را گرداننده
و قرار داده باشد در مالی نصف و نصف و ثلث را یعنی چنین نکرده و قال ایضا
فهذان النصفان قد ذهبا بالمال فاین موضع الثلث یعنی و گفت ابن عباس نیز
این دو نصف بتحقیق که فانی و برطرف کردند مالی را پس کجا باقی ماند جای ثلث
فقال له زفر یا ابا العباس فمن اول من اعال الفرائض فقال عمر لما التفت الفرائض
عنده و دفع بعضها بعضا قال و الله ما ادری ایکم قدم الله و ایکم اخر و ما اجد
شیئا هو اوسع من ان اقسم علیکم هذا المال بالحصص یعنی پس گفت ابن عباس را
زفر که ای ابن عباس پس کیست اول کسی که عول کرد فرایض را پس گفت ابن عباس عمر
چون که پیچیده شد فرایض نزد او و دفع کرد و داد بعضی فرایض را به بعضی
گفت عمر قسم بخدا نمیدانم که کدام یک از شما را مقدم داشته است خدا
و کدام یک از شما را مؤخر و نمییابم چیزی را وسیعتر و سهل تر از اینکه
قسمت کنم بر شما این مال را بالحصص نصیبهای شما یعنی نقص را بر شما وارد سازم و

سر شکن چشم شما کنم بقدر حصها و نصیبهای شما چنانکه ابن عباس و اسم الله لو

قدمتم من قدم الله واخرتم من اخر الله ما عالت الفرائض فقال له زفر ایها قدم و

ایها اخر فقال کل فریضة لم یهبطها الله الا الی فریضة فهذا ما قدم الله واما

ما اخر فکل فریضة اذا زالت عن فرضها لم یکن لها الا ما بقی فتلک التی اخر یعنی

گفت ابن عباس قسم بخدا که اگر مقدم دارید کسی را که خدا مقدم داشته و موخر دارید

کسی را که خدا موخر داشته عول نمیکرد فریضه پس گفت مر ابن عباس را زفر که کدام

از فریضه مقدم داشته خدا و کدام یک از فریضه موخر داشته پس گفت ابن عباس

هر فریضه که هبوط نفرمود فرود نیاورده آن را خدای تعالی مگر بسوی فریضه پس آن فریضه ایست که

خدا مقدم داشته است واما آنچه خدا موخر داشته است پس هر فریضه ایست که

هرگاه زایل شود از فرض فریضه نخواهد بود از برای آن فریضه مگر چیزی باقی

مانده پس آن فریضه ایست که خدا موخر داشته است فاما التی قدم فالزوج له النصف

فاذا دخل علیه ما یزیله عنه رجع الی الربع لا یزیله عنه شیء ومثل الزوج والام یعنی

اما آنچه خدا مقدم داشته است پس زوج از برای او نصف است پس هرگاه داخل شود بر

زوج چیزیکه زایل کند نصف را از او بر میگردد بسوی ربع زایل نمیکند او را ربع

از او چیزی و مثل زوج است زوجه و ام یعنی از برای زوجه است ربع پس هرگاه داخل

شود بر او چیزی که زایل کند ربع را از او بر میگردد بسوی ثمن و زایل نمیکند او را

ثمن را از او چیزی و هم چنین مادر را از برای او ثلث پس هرگاه داخل شود بر او چیزی

زایل

که زایل کند ثلث را از او بر میگردد بسوی سدس و زایل نمیکند او را

سدس را از او چیزی و اما التی اخر ففریضة البنات والاخوات

لها النصف والثلثان فاذا ازالتهن الفرائض عن ذلک لم یکن لهن

الا ما بقی فاذا اجتمع ما قدم الله وما اخر بدئ بما قدم واعطی حقه

کاملا فان بقی شیء کان لمن اخر الحدیث یعنی و اما آنچه خدا موخر داشته است

پس فریضه بنات و اخوات است که از برای ایشان است نصف و دو ثلث پس هرگاه زایل

شود فرائض ایشان را از نصف و دو ثلث نخواهد بود از برای ایشان مگر آنچه باقی مانده

پس هرگاه جمع شود ما قدم الله و عطا کرده و داده میشود حق او کاملا و تماما پس اگر باقی

ماند چیزی خواهد بود از برای ما اخر الله و ذکر کرده شد این حدیث با وجود طول آن از جهت

اشتمال آن بر امور مهمه از جمله آن امور بیان علت طارد شدن نقطه است بر کسانیکه

ذکر کرده شده مطلب اول در بیان مجملی از موجبات ارث و موانع آنست

مطلب اول

موجبات ارث یعنی چیزی چند که مقتضی و باعث و سبب میشوند و ثابت میگردانند

ارث را و آن دو چیز است نسب و سبب اما نسب پس آن متصل شدن ولادت است

بمنتهی شدن احد متوارثان بدیگری چنانکه پدر و پسر یا منتهی شدن هر دو به ثالثی

با صدق اسم نسب بحسب عرف بر وجه شرعی بدانکه مراتب و طبقات نسب سه است

میراث نمیبرد احدی از مرتبه طبقه یعنی با وجود و تحقق احدی از مرتبه و طبقه

سابقه بر او از موانع ارث مرتبه طبقه اولی ابوان است یعنی پدر و مادر

از غیر ارتفاع یعنی اجداد و جدات که والد اند یعنی فرزندان و اولاد اولاد اگر چه
پائین روند مرتبه و طبقهٔ ثانیه اخوة و اخوات اند یعنی برادران و خواهران پدری و
مادری یا پدری تنها و یا مادری تنها و اولاد ایشان و اگر چه پائین روند و
اجداد و جدات اند یعنی جدها و جده‌ها و آباء ایشان هر چند که بالا روند
پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری مرتبه و طبقهٔ ثالثه اعمام و عمات و
اخوال و خالات اند یعنی عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها پدری و مادری
یا پدری تنها و یا مادری تنها و عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌های پدر یا مادر
و عموها و عمه‌های اجداد و جدات هر چند که بالا روند و اولاد و فرزندان
ایشان هر چند که پائین روند خواه ذکور باشند و خواه اناث و اما سبب
پس آن متصل شدن است بزوجیت و ولاء و مجموع آن چهار است اول
زوجیت از دو جانب یعنی میراث بردن از حیثیت زنی و شوهری با دوام
عقد یا با شرط میراث بردن در عقد منقطع بنا بر خلاف و دوم ولاء
پس آن بر سه قسم است ولاء عتق و ولاء ضمان جریره و ولاء امام
و زوجیت از این اسباب جمع میشود با همه وراث در میراث بردن و ولاء
عتق جمع نمیشود با نسب و آن مقدم است بر ضمان جریره و ولاء ضمان جریره
مقدم است بر ولاء امام بدانکه بعضی کسانی اند که میراث میبرند بعنوان
فرض تنها و آن جماعت مادر از انساب مگر بطریق رد و زوج و زوجه است

از اسباب

از اسباب و بعضی کسانیکه میراث میبرند یکمرتبه بفرض و یکمرتبه بقرابت و آن پدر است
و یک دختر و چند دختر و چند خواهر و کسانیکه تقرب و نزدیکی میجویند بمادر و بعضی
کسانیکه کسانی اند که میراث نمیبرند مگر بقرابت و ایشان باقی میراث برندگانند
اینست مجموع اصول موجبات ارث و اما موانع ارث پس آن بیست است اول
کفر است پس میراث نمیبرد همه اصناف کافر از مسلم خواه حربی باشد و خواه ذمّی
و خواه اصلی و خواه مرتد و خواه خارجی و خواه ناصبی و خواه غالی و میراث میبرد
مسلم از کافر پس هرگاه بمیرد کافری و متحقق شود از او وارث مسلم و کافر
خواهد بود میراث از برای مسلم دون کافر هر چند کافر قریب باشد و مسلم بعید
خویشی یا بغیر خویشی مثل معتق و ضامن جریره و هرگاه کافر وارث مسلمی ندارد امام
میراث میبرد از او وارث کافر و هرگاه مسلمان شود کافری که میراثی پیش از قسمت کردن
میراث در میان ورثه مسلمانند هرگاه باشند ایشان متعدد شریک خواهد شد
او در ارث بردن بحسب حال اگر برابر باشد با ایشان مساوی در مرتبه و منفرد خواهد شد اگر
باشد اولی از ایشان در مرتبه خواه موروث یعنی میراث برنده مسلمان شده باشد
باشند و خواه کافر و اگر مسلمان شود بعد از قسمت نمودن ترکه در صورت تعدد
ورثه پس نیست چیزی از میراث از برای او و اگر باشد وارث یکی پس نیست از برای او
مشارکتی از جهت آنکه در این صورت قسمتی نیست و مرتد از فطرت و او آن
کسی است که منعقد شده نطفهٔ او در رحم و حال آنکه یکی از پدر و مادر او مسلمان

باشند قسمت کرده میشود ترکهٔ او از حین ارتداد و بعد از قضاء دیون او اگر باشد
او را دینی و قرضی در میان ورثهٔ مسلمان و زوجهٔ او میراث میبرند و او را مسلمان
نه غیر از جهت تنزیل او منزلهٔ مسلم و بسیاری از احکام مثل قضاء عبادات
فائته او در زمان ردّه و عدّه نگاه میدارد زوجهٔ او عدّهٔ وفات هر چند
نگذشته باشد او را باعتبار جهتی و قبول کرده نمیشود توبهٔ او بحسب ظاهر هر چند
قبول شود توبهٔ او باطنا بنا بر رأی او و هرگاه مرتد از فطرت زن باشد
نمیکشند او را از جهت قصور عقل او بلکه حبس میکنند و میزنند او را
در اوقات صلوة و قسمت نمیکنند ترکهٔ او را تا بمیرد و اگر توبه کند قبول میکنند
توبهٔ او را و مرتد غیر فطری یعنی ملّی و او آنکسی است که منعقد شده نطفهٔ او
در رحم و نباشد در آنوقت احد ابوین او مسلم نمی کشند او را به تعجیل بلکه
طلب میکنند توبه کردن او را از گناهی که مرتد شده بسبب آن گناه پس اگر توبه
کرد قبول کرده شد توبهٔ او و اگر توبه نکرد میکشند او را و قسمت میکنند ترکهٔ
او را اگر کشته شود یا بمیرد و عدّه نگاه میدارد زوجهٔ او از حین ارتداد
عدّهٔ طلاق پس اگر توبه کرد در عدّه پس او اولی است بزوجیت زن خود
و اگر بیرون رفت عدّه و حال آنکه او باقیست در ارتداد پس راهی نیست از
برای مرتد بر آن زن یعنی تسلط ندارد بر او و دویم از اسباب منع ارث
قتل است و قتل مانع قاتل را از ارث بردن از مقتول هرگاه باشد قتل عمداً و ظلماً

پس اگر

پس اگر باشد قتل بحق از جهت حدّی یا قصاصی پس مانع نمیشود وارث را از ارث
بردن و اگر باشد قتل خطای محض منع کرده میشود قاتل از دیت خاصه بنا بر اظهر اقوال در مسئله
و در این چند قول است بعضی گفته اند که قاتل منع کرده میشود از دیت و از غیر دیت مطلق و
بعضی گفته اند منع کرده نمیشود از میراث مطلقا نه از دیت و نه از اموال مقتول و بعضی
گفته اند منع کرده میشود از دیه نه از اموال دیگر مقتول و اکثر باین قول اند و صحیح
و میراث میبرد دیه هر مناسبی و مسابیی مثل غیر دیت از اموال مقتول خواه واجب باشد بعهده
آن دیت بالاصاله مانند قتل خطا یا لازم شده باشد بعنوان صلح همچنانکه در قتل عمد است
از جهت عموم آیهٔ اولی الارحام و در میراث متقرب بالام خلافست بعضی گفته اند
متقرب بالام میراث میبرند و بعضی گفته اند که ایشان میراث نمیبرند و میراث میبرند
زوج و زوجه از دیت بنا بر مشهور و میراث میبرند آنها از قصاص بلکه هرگاه راضی شوند ورثه
در قتل عمد بدیت ایشان نیز از دیت میراث میبرند مثل سایر ورثه و مثل غیر دیت از ترکه
و دیه در حکم مال میت است قضا کرده از آن دیون میت و اخراج کرده میشود از آن وصایای
میت هر چند قتل عمد باشد هرگاه راضی شوند ورثه بدیت و نیست از برای دیان منع
کردن ورثه را از قصاص کردن هر چند میت بی چیز باشد و هرگاه وارثی نباشد از برای
مقتول مگر قاتل پس میراث از برای امام است علیه السلام و هرگاه از برای مقتول عمداً وارثی
نباشد بغیر امام پس از برای امام است قصاص کردن و دیت گرفتن و در عفو کردن
خلافست سیم از اسباب رقیت است و رقیت مانع است از ارث بردن

و موروث پس هرگاه بمیرد شخصی و از برای او وارث حرّی باشد و وارث مملوکی
پس میراث از برای وارث حر است هر چند دور باشد مثل ضامن جریره و وارث
رق هر چند نزدیک باشد مثل ولد و هرگاه وارث رق باشد و از برای او ولد حری باشد
پس منع کرده میشود ولد او از ارث بردن بسبب رقیت و بنده بودن پدر او و همچنین
جد حر نیز میراث میبرد هرگاه پدر از جهت موجود بودن مانع که رقیت است
در پدر و در جد پس هر یک از نواده و جد وارث و موروث واقع میشوند و
همچنین کافر و قاتل مانع نمیشوند از میراث بردن کسیکه تقرب میجوید
بایشان از جهت منتفی بودن مانع از آنکسی و وجود مانع در ایشان و هرگاه وارث
متعدد باشند و آزاد شود مملوکی پیش از قسمت کردن ترکه شریک میشود او با ایشان
در میراث بردن اگر مساوی باشد آن مملوک ایشان را در مرتبه و منفرد میشود
در میراث بردن اگر باشد او اولی در مرتبه و هرگاه آزاد شود بعد از قسمت کردن ترکه
نخواهد بود از برای او نصیبی و همچنین نصیبی نیست از برای او اگر باشد وارث حر
یکی از جهت آنکه نخواهد بود در اینصورت قسمتی و هرگاه وارثی از برای میت نباشد
غیر مملوک خریده میشود آن مملوک از ترکه و آزاد کرده میشود و داده میشود باقی مال
باو و جبر میکنند مالک را بر بیع کردن و فروختن او و متولی آن مملوک حاکم
شرع است و اگر متعذر باشد حاکم شرع پس والی جبر میکنند مالک را اگر کفایت
و هرگاه کمی کند مال از قیمت وارث مملوک خلافست بعضی گفته اند آزاد

کرده میشود

کرده میشود بقدر مال و سعی میکند در باقی و بعضی گفته اند آزاد کرده نمیشود و میباشد
مال از امام و محقق ترجیح داده این قول را و آزاد شدن پدر و مادری که مملوک
باشند از ارث فرزند اجماعیست و در اولاد خلافست و ظاهر خلاف آنست
که ایشان نیز آزاد میشوند و در غیر آبا و اولاد خلافست بعضی گفته اند آزاد نمیشوند
و بعضی گفته اند آزاد میشوند اگر چه زوج یا زوجه باشد اکثر فقها قول اول
را ترجیح داده اند و فرقی نیست میانه قن یعنی مملوکه خالص و امّ ولد و مدبّر
و مکاتب مشروط و مکاتب مطلق که نداده باشد از مال الکتابه چیزی را از جهت
مشترک بودن جمیع در اصل رقیت الا مبعض یعنی کسی که آزاد شده باشد
بعضی از او و بنده و مملوک باشد بعضی از او پس میراث میبرد بقدر آنکه آزاد شده از او
است از حریت و منع کرده میشود از ارث بقدر رقیت پس اگر باشد از برای میت
ولدی که نصف او آزاد باشد و برادری که تمام او آزاد باشد پس میراث قسمت
میشود میان ایشان بدو نصف نصف از برای فرزند است چون نصف او آزاد است
و نصف دیگر از برای برادر او است و اگر باشد نصف برادر نیز آزاد همچنانکه نصف
فرزند آزاد است و عموی هم داشته باشد که تمام او آزاد باشد پس از برای فرزند است
نصف و از برای برادر است ربع و باقی که ربع دیگر باشد از برای عمو است و اگر باشد
نصف عمو نیز آزاد پس از برای او خواهد بود ثمن و باقی از برای غیر او خواهد بود
از مراتب متاخر از او و همچنین چهارم از اسباب لعان است و لعان بحسب لغت

مباهله مطلقا است و بحسب شرع مباهله است میان زوج و زوجه در ازاله
حد یا نفی ولد بلفظ مخصوص نزد حاکم شرع و لعان سبب است از برای سقوط
شدن نسب ولد و آن مانع است از ارث بردن میان والد و ولد مگر اینکه
تکذیب کند والد خود را در نفی کردن ولد و بعد از لعان اعتراف کند بفرزندی
فرزند منفی ملحق میشود فرزند باو و میراث میبرد فرزند از پدر و لیکن پدر
میراث نمیبرد از او و میراث میبرند از ولد ملاعنه مادر او و فرزند و زوجه
او و با عدم وجود ایشان پس میراث از برای قرابت امّ است یعنی
کسانی که خویشی دارند بمادر او خواه ذکر و خواه انثی بسویّه و مترتب میشوند
در ارث بردن بر حسب ارث خود پس میراث میبرند الاقرب فالاقرب و میراث میبرد
ولد ملاعنه نیز از خویشان مادری اگر باشد در مرتبه وارث و از خویشان پدری
مگر اینکه تکذیب کند ایشان پدر را در لعان او بنابر قولی پنجم از اسباب
غیبت منقطعه است و آن مانع است از ارث بردن تا ثابت شود موت غایب
بحسب شرع یعنی به بیّنه یا بگذرد مدّتی از حین ولادت غایب که ممکن نباشد زنده
بودن او در آن مدّت بحسب عادت پس حکم میکنند بمیراث بردن کسانی که
موجودند در وقت حکم کردن بود را در مدّت خلافست بعضی گفته اند در زمان
از حین ولادت است تا صد و بیست سال و احتمال صد و سال نیز داده اند
و بعضی گفته اند از عدم غیبت انتظار میکنند تا ده سال از غیر طلب و

این مرویست

این مرویست و بعضی گفته اند طلب او میفرستند در شهرها و انتظار
میکشند تا چهار سال پس اگر یافت نشد قسمت کرده میشود مال او میانه ورثه
او و این نیز مرویست و بعضی گفته اند دفع کرده میشود مال غایب بسوی وارث ملی
او ششم از اسباب دین و قرضیست که استیعاب کند و فرو گیرد تمام ترکه
میّت را مثلا هر گاه بمیرد شخصی و باشد بر او دینی که استیعاب کند تمام ترکه
او را علامه گفته است اقرب نزد من آنست که ترکه از برای ورثه است لیکن
منع کرده میشوند از تصرف کردن در ترکه تا آنکه ادا کنند دین را از ترکه یا غیر آن
ترکه و بعضی گفته اند ترکه باقی میماند بر حکم مال میّت و منتقل نمیشود ترکه
بسوی وارث و فایده ظاهر میشود در نما و اگر استیعاب نکرده دین ترکه را
منتقل میشود بسوی ورثه آنچه زیاد می آید از دین و خواهد بود آنچه بازاء
دین است از ترکه حکم مال میّت و ترکه بتمامها منتقل بورثه است نزد علامه
هفتم از اسباب حملیت حمل مانع است از ارث بردن و شرط است حیات
او نزد موت مورث بلکه اگر باشد در آنوقت نطفه میراث میبرد اگر بعد از آن
بمیرد هر گاه منفصل شود حیا پس اگر ساقط شود میتا میراث نمیبرد از
جهت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله السقط لا یرث و لا یورث و هر گاه
متولد شود حمل زنده میراث میبرد اگر بعد از آن بمیرد فی الحال منتقل میشود
نصیب او بورثه او هر چند ساقط شود بحیاتی پس اگر حرکت کرد حرکتی

که دلالت کند بر حیات او پس میراث میبرد و الا فلا مثل تعلق طبیعی
نه اختیاری چنانچه اگر ساقط شود میّتاً میراث نمیبرد و همچنین اگر بیرون
بیاید بعضی از او زنده و بعضی از او مرده پس میراث نمیبرد و همچنین که
حمل ممنوع میباشد از ارث بردن تا اینکه منفصل شود حیّاً همچنانکه
حاجب و مانع میباشد غیر خود را از آنکسانی که در درجه او و پستر باشند
تا اینکه ظاهر شود امر حمل از جهت آنکه اقرب منع ابعد میکند از میراث
بردن مثلا اگر باشد از برای میّت زوجه حامله یا کنیز حامله و از برای آن
میّت برادران هم باشند قسمت کرده نمیشود ترکه تا وضع کند آن حامل
حمل را و اگر طلب کنند قبل از وضع حمل نصیب خود را داده نمیشود باو
نصیب زوجه را که ثمن است از جهت آنکه آن متیقّن است بخلاف برادران
و همچنین هرگاه باشد از برای میّت پدر و مادری و طلب کنند قبل از وضع
حمل نصیب خود را داده میشود بایشان اقلّ نصیب هر یکی باشد از برای
هر یکی سدسی از جهت آنکه آن متیقّن است تا معلوم شود حال حمل
هشتم از اسباب بعد درجه است و او مانع است از ارث بردن
ابعد با وجود اقرب مگر در یک مسئله که مستثنی است از آن در درجه مذکور
اجماعیه و آن اینست که پسر عموی پدر و مادری هرگاه جمع شود با عموی
پدری پس پسر عمو منع میکند عمو را از ارث بردن و گفته اند متوفی

میشود

نمیشود حکم بتعدد اصناف هما یا به تعدد هر دو حکم نیز متغیر نمیشود بزوج
و زوجه و متغیر میشود بذکوریت و انوثیّه بنا بر اقرب و آنچه در مبسوط شیخ رحمه الله
قایل شده اند با اینکه عمه پدری با خال عموی پدری است پس میراث نمیبرد ابعد با وجود
اقرب و این بنا بر آنست که وجود اقرب مانع و حاجب است از میراث بردن ابعد
پس حجب و منع بر دو قسم است یکی حجب و منع است از اصل ارث و یکی حجب و منع است
از بعض ارث اما اول پس ضابطه در آن قرب و بعد است همچنانکه حاجب و مانع میشود
قرب در هر طبقه بعید از آن طبقه را پس میراث نمیبرد از برای ولد ولد با وجود ولد خواه
ذکر باشد و خواه انثی و هرگاه جمع شوند اولاد اولاد اولاد هر چند پایین روند اقرب ایشان
منع میکند ابعد از ایشان را و همچنین در طبقه اولی از ابوان و اولاد حاجب میباشند
طبقه ثانیه را از اخوه و اجداد بعد از اخوه و اولاد ایشان و اجداد هر چند بالا روند
حاجب میباشند طبقه ثالثه را از اعمام و اخوال بعد از اخوال و اعمام حاجب میباشند
اولاد خود را و همچنین الاقرب فالاقرب پس ضابطه آنست که هرگاه جمع شوند طبقات
در یک مرتبه پس میراث میبرد اقرب بسوی میّت در این طبقات پس اقرب بعد از آن اقرب از
طبقات حاجب میشود معتق را و بعد از معتق و کسی که قائم مقام او تواند بود
حاجب میشود ضامن جریره را و ضامن جریره حاجب میشود امام را و متقرب بابوین حاجب
میشود متقرب باب را تنها فی با تساوی در درجه و اما ثانی آن حجب و منع از بعض ارث است
و فرض است و آن بر دو نوع است حجب ولد و حجب اخوه اما ولد پس او ذکر باشد یا انثی

هرچند که باشند مانع میشوند ابویه را از آنچه زیاده از دو سدس است یا احد
ابویه را زیاده از یکسدس مگر آنکه باشند ابوین یا احد ابویه با یک دختر و در این
صورت شریک خواهند شد یک دختر را در آنچه زیاده می‌آید از نصف نصیب دختر است و
دو سدس یا یکسدس نصیب ایشانست بنسبت یا مگر باشند احد ابوین با دو دختر و زیاده
که در اینصورت نیز احد ابوین شریک خواهد بود با ایشان بنسبت والله تعالی اعلم تفصیل و تقسیم
در این مسایل خواهد آمد بعونه و توفیقه و منه و الحمد لله که ... انثی هرچند که باجمع
و ولد حاجب و مانع میشوند نیز زوج و زوجه را از نصیب اعلای ایشان که نصف و ربع است
بسوی نصیب ادنی و اخفض که ربع و ثمن است و آنکه حجب اخوة پس اینان که حاجب و مانع
میشوند مادر را از نصیب اعلای او که ثلث است بشرط تعدد اخوة است پس حاجب
بسوی نصیب ادنی و اخفض که سدس است لیکن بشش شرط اول آنکه پدر میت موجود باشد
پس اگر معدوم باشد اخوة مانع نمیشوند مادر را از نصیب اعلای او که ثلث است دوم تعدد
اخوة است پس حاجب نمیشود یک برادر بلکه باید دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر
باشند تا حاجب مادر شوند از ثلث به سدس و خنثی حکم انثی دارد در عدد جهت
در ذکوریت او مگر آنکه معلوم شود ذکوریت او سیم آنکه باشند برادران پدری یا
برادران پدری و مادری یا بعضی پدری و بعضی پدر و مادری پس اگر باشند کلالهٔ
ام فقط حاجب نمیشوند هرچند که بسیار باشند چهارم آنکه موانع ارث منتفی
از ایشان از رقیت و کفر پنجم آنکه باشند منفصل بولادت پس اگر باشد حملی از عدد معتبر

در حجب حمل حاجب و مانع نمیشود از ثلث ششم آنکه باشند احیا در موت مورث وقت
پس اگر باشند بعضی از ایشان مرده میت یا حکم ایشان مرده میت در موت مورث حاجب نمیشوند
نهم از اسباب ولد زنا است از طرفین یعنی از جانب پدر و مادر و چون غیر شرعی است از ابوان
میراث نمیبرند پدر و مادر از او و نه آنکسانیکه تقرب میجویند به پدر و مادر او از
جهت منتفی بودن ولد زنا از ایشان که حجب شرعی نبود و او نیز میراث نمیبرد از ایشان
و میراث میبرند از او ولد او و زوج او و اگر اختصاص یابد زنا با حد طرفین
منتفی میشود ولد از زانی نسب خاصه و میراث نمیبرد از او آن طرف دیگر و کسانیکه تقرب
میجویند باو از آن طرف و یا عدم و نبودن وارث از برای او از ولد و زوج پس میراث
او از برای ضامن جریره او است و بل نبودن ضامن جریره پس میراث او از برای امام است
علیه السلم دهم از اسباب تبری نمودن نسب نزد سلطان و از جریره پس میراث نبودن
از او پس تبری نمودن مانع است از میراث بودن پدر از او و میراث میبرند از
او اقرب ناس و مردم بسوی او و بعضی گفته اند که میراث بردن پدر است از او
دون عصبه و بعضی گفته اند اعتباری ندارد تبری نمودن پدر وارث بودن
باقیست بجای خود چنانکه بود ممنوع نیست از تبری نمودن یازدهم شک کردن در نسب
و آن باین نحو میتواند بود که وطی کند مولی و اجنبی زنی را در طهر واحد یا زوج و
اجنبی وطی کنند زنی را در طهر واحد و بعضی گفته اند میراث نمیبرد ولد از پدر ولیکن
شک است جدا کنند بهره و نصیبی از برای حمل از میراث پدر و اگر مرد ولد میراث

نمیبرد از او پدر و میراث او از برای فرزند او ست و اگر نداشته باشد فرزندی پس از برای

برای امام است نزد شیخ ابو جعفر طوسی و قاضی ابن براج و این روایت در امه تنبل صحیح و

انکار نموده ابن ادریس این را و ملحق کرده اند بعضی علما ولد الزنا را از زوج یا مولی حر از دهم از اسباب

علم بمقترن بودن موت متوارثین است یا اشتباه تقدم در موت هر گاه باشد آن

موت از جانب حتف انف یعنی بی سبب یا بسببی غیر از غرق و هدم از جهت آنکه میراث

نمیبرند موتی بلکه میراث هر یک از ایشان از برای ورثه احیاء هر یک از ایشان است

بعضی گفته اند که حکم غرق و هدم یعنی میراث بردن مطرد است در هر مشتبهی و بعضی

قایل شده اند باطراد حکم در غرقی و هدمی و قتلی و در حتف انف و اسباب

دیگر و بنا بر توارث هدمی و غرقی از یکدیگر انشاء الله تعالی تفصیل آن بعد از مبحث غرقی و هدمی

خواهد آمد سیزدهم از اسباب آنست که تعلق میگیرد بزوج و زوجه و آن بر چند صورت است

اول مجرد بودن عقد در مرض نقصان است بمرأة از دخول پس هر گاه بمیرد زوج در آن مرض

و دخول نکرده باشد منع کرده میشود زوجه از ارث بودن بنا بر مشهور دوم هر گاه عقد

منقطع باشد منع کرده میشود زوج و زوجه از میراث بردن و اگر شرط کنند یا یکی از ایشان

توارث را پس روی صحت سیم هر گاه حامله باشد زوجه از زوال یعنی طفلی نداشته باشد

میراث نمیبرد از زمین چیزی را نه عین را و نه قیمت را و داده میشود باو قیمت

آلات مانند خشب و جذوع و قیمت ابنیه و اشجار و سید مرتضی گفته و قایل شده

منع کرده میشود از عین ارض نه قیمت آن و شیخ مفید قایل شده منع کرده نمیشود

از ابنیه و طین

از ابنیه و طین و ضیاع و داده میشود قیمت آلات خانها و مساکن چهارم

هر گاه تزویج کنند و بزوجیت بدهند دو شخص فضولی دو صغیر را با یکدیگر و بالغ شود یکی از

صغیرین و اجازه نماید و راضی دارد تزویج را و بعد از آن بمیرد جدا کرده میشود از ترکه او

دیگری و اگر بمیرد اصل همان پیش از بلوغ پس خواهد بود میان ایشان ارثی و اگر بالغ شود

رد کنند و قبول نکنند تزویج را پس نیست ارثی و اگر بالغ شود و اجازه بدهد از جهت رغبت

داشتن در ارث پس نیست ارثی و دانسته میشود این از کلام او و اگر اجازه بدهد و حال

آنکه خبر دهنده باشد از عدم رغبت در ارث قسم داده میشود بر این پس اگر امتناع کرد پس

نیست ارثی پنجم هر گاه طلاق دهد زوج زوجه را طلاق رجعی و بمیرد زوج یا زوجه در عده

میراث میبرند از یکدیگر و هر گاه باشد طلاق باین پس نیست ارثی مگر آنکه باشد طلاق

در مرض پس میراث میبرد زوجه از زوج تا یکسال ما دامی که شوهر نکرده باشد یا بری نشود

زوج از مرض و بعضی وجوه دیگر هست در کتابهای فقهی در کتاب طلاق و مذکور است

چهاردهم از اسباب اشتباه حر و آزاد وارث است بعبید و رجالی هر گاه خراب

شود و بیفتد خانه بر سر جماعتی پس بمیرند همه آن جماعت و باقی بماند از آنجماعت

دو طفل یکی از آن دو طفل آزاد باشد و دیگری بنده باشد از برای او و مشتبه شود آزاد و

بنده پس روایت واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده انه

یقرع لتعیین الحر فاذا تعین اعتق الآخر و صار الحر مولاه

هر گاه واجب باشد آزاد شدن عبد بنا بر ظاهر روایت مانع خواهد بود آزادی از

ازکلام او

میراث بردن حق عبد را و قایل شده است شیخ در نهایه میراث میبرد حق
عبد را بعد از قرعه و آزاد نمیباشد و قوی شمرده است شهید اول این قول را
و عمل نموده روایت را بر استحباب نه بر وجوب پانزدهم از اسباب قید حبوه است
که جاری و نافذ نمیباشد در آن قدر از برای غیر محبو و او ولد اکبر ذکر است
و آن قدر شمشیر و انگشتر و مصحف و ثیاب بدن میت است و تفصیل و شروط
آن ان شاء الله تعالی در حبوه ذکر خواهد شد شانزدهم از اسباب کفن است و آن
مانع است از میراث بردن در قدر آن پس اگر ترکه میت زیاد نباید از قدر کفن
پس نخواهد بود ارث هفدهم از اسباب وصیت است و آن مانع است از میراث
بردن مادامی که زیاد نباشد بر ثلث و هرگاه زیاد باشد وصیت از ثلث ترکه و
اجازه ندهد وارث پس نافذ خواهد بود ارث در باقی هیجدهم از اسباب
عین موقوفه است پس جاری و نافذ نمیشود در آن مواریث نوزدهم از
اسباب عبد ایست که جنایت کرده باشد عمدا پس هرگاه اختیار کنند استرقاق
او را یا قتل او را متعین میشود مانع بودن و نافذ نبودن ارث در آن و هرگاه
باشد جنایت خطا نافذ خواهد بود در آن ارث از جهت انکه تخییر بسوی مولای
جانیست بیستم از اسباب منع کردن مستهل است از میراث هرگاه کامل و تمام
نباشد شهود استهلال پس هرگاه شهادت داد یکزن باستهلال منع کرده شود
مستهل از سه ربع نصیب و هرگاه شهادت دادند دو زن منع کرده شود از نصف نصیب

وهرگاه

۲۰

وهرگاه شهادت دادند سه زن منع کرده شود از ربع و نقل کرده است ابن
جنید قبول کردن شهادت یکزن را در مجموع ترکه پس بنابراین مستهل منع کرده
نخواهد شد از ارث بردن لیکن این قول متروکست مطلب دویم در بیان طبقات انساب
ارث است و آن مشتملست بر سه باب باب اول در بیان طبقه اولی است و آن
ابوانند بدون ارتفاع و اولادند هر چند که پائین روند و آن مرتبست بر
چهار فصل فصل اول در بیان میراث ابوین و اولاد است و مسئله چند در آن
پس هرگاه بمیرد شخص و وارث منحصر باشد بپدر یا مادر پس همه مال آن شخص از برای آن
یا از برای مادر پس از برای مادر است ثلث مال بفرض و تسمیه و باقی مال بعنوان رد
پدر پس از برای اوست جمیع مال بقرابت و نیست از برای او در این صورت مسئله هرگاه
بمیرد شخص و وارث او منحصر باشد به پدر و مادر از برای مادر است ثلث ترکه میت اگر
نباشد از برای او حاجبی از اخوه و سدس مال است از برای او با حاجب و باقی مال میت
بعد از وضع سدس یا ثلث از برای پدر است مسئله هرگاه بمیرد شخص و وارث منحصر
باشد بیک پسر جمیع مال از او است و اگر زیاده از پسر واحد باشد میان ایشان مال بسویه قسمت
میشود مسئله هرگاه بمیرد شخص و وارث منحصر باشد بیک دختر نصف مال از او است
بفرض و تسمیه و باقی مال را میبرد بعنوان رد مسئله هرگاه شخص بمیرد و دو دختر
و زیاده از دو دختر داشته باشد و وارث منحصر باشد در ایشان پس دو ثلث مال را میبرند
بعنوان فرض و تسمیه و تتمه را میبرند بعنوان رد مسئله هرگاه شخص بمیرد و اولاد

باب اول در بیان طبقه

فصل اول

ذکور و اناث نداشته باشد پس از ذکر است مانند و نصیب دو دختر مسئله هرگاه
شخصی بمیرد و پدر و مادر و فرزند داشته باشد پس از برای هر یکی از پدر و مادر
است سدس یک و فرزند اگر یک پسر است تتمه مال از او است و اگر دو دختر
یا بیشتر است دو ثلث باقی مانده از ایشان است و اگر اولاد ذکور و اناث باشند
پس از برای ذکر است [illegible] و نصیب دو دختر مسئله هرگاه شخص بمیرد و وارث منحصر باشد
به پدر و مادر و یک دختر سدس از برای پدر و مادر است هر یک یک سدس و
از برای دختر نصف است و آنچه باقی مانده از مال یک سدس است رد کرده میشود بسوی پدر
و مادر و دختر اخماسا بر نسبت فریضه ها دارند یعنی هم ترکه میان ایشان اخماسا
قسمت میشود سه خمس از برای دختر است و از برای هر یک از پدر و مادر یک خمس این در
صورتیست که مادر حاجب نداشته باشد از اخوه از زیاد بودن از سدس بعنوان
رد و فریضه در اینصورت از سی قسمت باید بشود از جهت آنکه نصیب یکی نصف
است که مخرج آن دو است و نصیب هر یک از ابوان سدس است که مخرج آن
شش است و نسبت میان دو مخرج تداخل است پس اکتفا با کثر میکنیم که شش است
پس اصل فریضه شش بعد از آن ضرب میکنیم شش را در مخرج خمس که پنج است
سی حاصل شد پس از برای پدر است یک خمس سی که شش است و از برای مادر
یک خمس و سه خمس دیگر از برای دختر است که هیجده باشد مجموع سهام سی شد
و حکمت در اینصورت اکتفا به پنج [illegible] یک از ابوین خمس و سه خمس باقی بدختر

داده شود

داده شود مسئله هرگاه شخصی بمیرد و دختر و پدر و مادری داشته باشد که آن مادر
حاجبی داشته باشد از اخوه مادر زیاده از سدس یک نمیبرد و زیادتی رد میشود
بر دختر و پدر [illegible] اصل فریضه شش است ضرب کردند در چهار که مخرج
ربع است حاصل بیست و چهار شد سدس آن که چهار است از برای مادر و تتمه
بیست باقی مانده که [illegible] نصف بیست و چهار است بعنوان اصل از برای دختر
و سه دیگر بعنوان رد از برای دختر است و از برای پدر چهار است با اصل و یک بعنوان رد پس مجموع
رسد دختر پانزده و رسد پدر پنج شد مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف بشود
از او دو دختر و پدر یا پدری و مادری در اینصورت ردی نخواهد بود از جهت آنکه
فریضه در این هنگام بقدر سهام است از برای آنکه فریضه دو دختر و پدر دو ثلث است
و یک ثلث دیگر از برای ابوین است مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف شود از او دختر
و پدر یا اصل ابوین پس رد کرده میشود سدس فاضل از سهام ایشان بر ایشان
همه اخماسا بر نسبت سهام پس فریضه از شش است پس داده میشود یکی بعد حل
ابوین سه سدس است و داده میشود بدو دختر و زیاده ثلث و آن چهار است و باقی
مانده یکی و آن منقسم نمیتوان شد شش را فریضه است در مخرج خمس که پنج است ضرب
کردیم سی حاصل شد داده شد بر احد ابوین سدس که آن پنج است و داده شد بدو دختر
و زیاده ثلث بیست است باقی مانده پنج رد کرده شد با حد ابوین یکی و تتمه باقی
آن چهار است رد کرده شد بدختر ها مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف شود از او احد ابوین و

دختری نصیب احد ابوین ششی یکیست و نصیب دختر نصف و کمتر عددی که جمع شود
در آن ششی یک و نصف ششی است پس فریضه شش است که از آن ششی که یک است از برای
احد ابوین و سه نصف است از برای دختر باقی ماند یک خمس را قسمت کرد بر سهام
کسر بر پنج شود و در این صورت توافق بود میانه رو و شش و نصف پس ضرب کرده شد
نصف چهار بر در شش پس از ده حاصل شد داده شد با حد ابوین که کمتر سه است
و داده شد به دختر شش از نصف است باقی ماند چهار رد کرده شد با حد ابوین یک

فصل دوم

و سه باقی داده شد به دختر فصل دوم در بیان میراث اولاد اولاد است بدانکه
می ایستند ایشان بجای و مقام پدر و مادر خود نزد نبودن پدر و مادر خواه پدر و
مادر میت هر دو موجود باشند یا اصلا موجود باشند خواه موجود نباشند بر صحیح تر دو
قول و قول دیگر متروک است که آن آنست که ابن بابویه شرط کرده است در میراث اولاد
اولاد عدم وجود پدر و مادر میت را و اخذ میکند هر یکی از ایشان نصیب کسی را
که نزدیکی می جویند باو پس اخذ میکند ولد دختر نصیب مادر خود را اگرچه پسر باشد
و آن نصف است اگر منفرد باشد یا با ابوین باشد و رد کرده میشود بر او همچنانکه
رد کرده میشود بر مادر او هرگاه موجود باشد و اخذ میکند ولد پسر نصیب پدر خود را
اگرچه باشد انثی همه مال را اگر منفرد باشد و اخذ میکند آنچه زیاده است از اهل
فرایض هرگاه باشد با او صاحب فرضی مثل پدر و مادر یا احدهما و زوج یا زوجه اگر منفرد
باشند اولاد پسر و اولاد دختر پس از برای اولاد پسر ثلثان است و از برای اولاد دختر

یکثلث

یکثلث و محیض است با تعدد ایشان این مشهور است میان اصحاب بحسب روایت و فتوی و قایل
شده سید مرتضی و جماعتی و گفته اند که اعتبار کرده میشود اولاد اولاد بانفسهم پس
برای ذکر است ضعف انثی هر چند نزدیکی بجوید ذکر بمادر خود و نزدیکی بجوید انثی بپدر خود
از جهت آنکه اولاد اولاد اولاد اند حقیقة و داخل اند در عموم یوصیکم الله فی اولادکم
للذکر مثل حظ الانثیین لیکن اخبار صحیحه دلالت کننده است بر خلاف این در این مقام
مثل صحیحه سعد بن ابی خلف که روایت کرده حضرت امام موسی کاظم صلوات الله وسلامه

البنت

علیه فرموده بنات البنت یقمن مقام البنات اذا لم یکن للمیت بنات و لا
وارث غیرهن و بنات الابن یقمن مقام الابن اذا لم یکن للمیت ولد و لا
وارث غیرهن یعنی دخترهای دختر می ایستند بجای دخترهای میت هرگاه نباشد
از برای میت دخترها و نه وارثی غیر دخترهای دختر و دخترهای پسر می ایستند
بجای پسر میت هرگاه نباشد از برای میت پسری و نه وارثی غیر دخترهای پسر
و غیر این از اخبار و قسمت میکنند اولاد دختر نصیب خود را للذکر مثل حظ الانثیین
همچنانکه قسمت میکنند اولاد پسر بعضی گفته اند که قسمت میکنند اولاد دختر در میان
خود بسویت مثل قسمت کردن ترکه در میان خود بسویت کسانی که میباشند منسوب
بمادر مانند خاله و برادران و خواهران مادری و این قول متروک است فصل سیم

فصل سوم

در بیان حبوه است یعنی عطیه از برای ولد اکبر میت میباشد بدانکه داده و بخشیده میشود
بولد اکبر ذکور اگر متعدد باشند و اگر نه بولد ذکر از ورثه از ترکه بی عوض زیاده بر غیر او

از ورثه بثیاب بدن پدر خود و خاتم او و سیف او و مصحف او و این حبوه از جمله
متفردات علمای امامیه است و مستند آن روایات کثیره است از ائمه معصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین لکن خلاف کرده اند و گفته اند آیا بعنوان استحقاق و
وجوب است و یا بعنوان استحباب بعضی گفته اند بعنوان استحقاق از جهت اکثر
در روایات حبوه است دلالت میکنند بر آن و لام که مفید ملکیه و اختصاص
و استحقاق است از جمله روایات صحیحه ربعی بن عبد الله است از حضرت صادق علیه السلام
قال اذا مات الرجل فسیفه و مصحفه و خاتمه و کتبه و رحله و کسوته
لاکبر ولده یعنی حضرت فرمودند هرگاه بمیرد مردی پس شمشیر او و مصحف او و انگشتر
او و کتابهای او و سواری او و جامه های مخصوص او از برای بزرگتر فرزندان ذکور اوست
و بعضی گفته اند بقیمت است از جهت اقتصار کردن بر موضع وفاق در جای که مخالف
اصل و نص کتاب است و قول اول اشهر است بعضی گفته اند مراد بثیاب میت
هر جامه ایست پوشیده باشد یا مهیا کرده باشد آن را از برای پوشیدن هر چند
نپوشیده باشد از جهت اینکه عرف دلالت میکند بر اینکه آن ثیاب ثیاب او است و بعضی قوی
شمرده اند عمامه را از حبوه هر چند متعدد باشد و همچنین سراویل را و دیگران نیز
گفته اند نظر است و در بعضی اخبار سلاح و درع و کتب و رحل و راحله است لکن
اصحاب عمل نکرده اند و اعراض کرده اند از آن و تخصیص داده اند حبوه را بچهار
مال مذکور یعنی ثیاب بدن و خاتم و سیف و مصحف بعضی گفته اند اگر اجناس مزبوره متعدد باشد هر گاه

باشد

باشند و واقع شده باشد در اخبار بلفظ جمع مانند ثیاب داخل خواهد بود
همه آنها و آنچه بلفظ مفرد است مانند سیف و مصحف شامل یکی و را
و عمامه از جمله ثیاب است بنابر اظهر و اقوی متعدد آنچه در داخل بودن حلیه و سیف
و غلاف آن و بندهای آن و قاب و لوح مصحف و جامه آن از تبعیت اینها از برای سیف
و مصحف بحسب عرف و از انتفاء اینها از سیف و مصحف بحسب حقیقت و اقوی شمرده اند
دخول اینها را در حبوه و بعضی گفته اند که شرط نیست بلوغ ولد حبوه و وقت موت
جهت آنکه نصوص مطلق است و ظاهر و معلوم نیست بلکه زمره میان حبوه و قضاء صلوة و
صوم و در شرط بودن انفصال ولد در وقت موت پدر نظر است از صدوق منقول است که فرموده
ولد ذکر با عدم انفصال و از متحقق بودن ولدیت نفصل الامر در واقع هر چند ظاهر
بوده و از این جهت است جدا میکنند از برای او نصیب او را از میراث شهید ثانی ره
گفته است حکم است فرق میان بودن ولد جنین تام متحقق الذکوریه در وقت موت
پدر و میت بودن او و علقه یا مضغه یا غیر اینها و اقوی شمرده است عدم صدق ولد ذکر را
با عدم انفصال و شرط نیست که نبوده باشد نصیب هر وارثی از قدر حبوه و شرط نیست نیز
زیاد نبودن حبوه از ثلث از جهت عموم نصوص و بعضی شرط کرده اند مختلف بودن و اما
از میت مالی غیر حبوه هر چند کم باشد و نصوص خالیست از این قیود و در شرط خالی
بودن میت از دین یا دین مستغرق و متوجه بودن و کردن تمام ترکه او اسم است از
جهت انتفاء ارث بر تقدیر استغراق و توزیع دین بر جمیع ترکه از برای عدم ترجیح و از

جهت اطلاق نص و از جهت آنکه قول است منتقل شده از کلام نبوی وارد شده مشهور ثانی
ذکر نموده آنچه فهمیده میشود از دروس آنست که دین غیر مستغرق مانع حبوه نیست از جهت آنکه
صاحب دروس تخصیص داده است منع را به دین مستغرق و قریب بهم نموده است ثبوت حبوه را
در این هنگام یعنی با وجود دین مستغرق اگر قضا کنند ورثه دین را از غیر ترکه از جهت ثبوت ارث
در این وقت و گفته اند لازم می آید مثل این در دین غیر مستغرق بطریق اولی و محتمل است حکم
هرگاه تبرع کند متبرعی بقضا کردن دین یا ابرا و بر محبو است قضای آنچه فوت کرده
میت از روزه و مشهور آنست که شرط کرده شده است محبو سفیه نباشد و فاسق الرأی
نباشد یعنی اعتقاد دینی لغو نداشته باشد و در قضا کردن محبو ذکر اکبر تمیز داده خود را
خوانست بعضی گفته اند بر او قضا میکنند آنچه فوت شده است او را از نماز در مرضی که مرده است
در آن مرض و بعضی گفته اند هر نمازی که از او فوت شده است مطلق و بعضی گفته اند که واجب
قضای آنچه فوت شده است او را از جهت عذری مانند مرض و سفر و غیر آن نه آنچه
ترک کرده است آنرا با قدرت کردن آن

فصل چهارم

فصل چهارم در بیان طعمه اجداد است با وجود
ابوین میت میراث نمیبرند اجداد با وجود ابوین یعنی با وجود ابوین یا وجود یکی از آنها
در مرتبه ابوین باشند یعنی اولاد اتفاقا مگر نقل شده از ابن جنید در بعضی موارد لکن
سنت است مر ابوین میت را طعمه از برای پدر و مادر جد در جایی که زیاد بیاید از برای
احد ابوین سدس و بیشتر از سدس فوق سدس معین که از برای ابوین است بر تقدیر جمع
شدن ابوین مر ولد را پس مستحب و سنت است مر ابوین را اطعام نمودن آن سدس اگر زیاد

بیاید نصیب

بیاید نصیب ابوین از سدس زاید یعنی زیاد شود نصیب ابوین از سدس معین بقدر سدس
و زیاده یعنی مستحب و سنت است اطعام سدس است و بس و ابن جنید قائل شده که سنت است
اطعام کردن سدس در جایی که زیاد بیاید نصیب اصل ابوین از سدس بر ضعف زیاده بقدر
سدس و آنچه مشهورتر است اول است و ظاهر میشود فایده در میان دو قول در مجتمع شدن ابوین
با یکدیگر یا احد ابوین بتنهایی از جهت آنکه زیادتی نصیب احد ابوین کمتر است از سدس اصل
سنت است مر احد ابوین را طعمه بنا بر قول ثانی نه بر قول اول از جهت مفقود بودن
شرط و آن زیاد بودن نصیب احد ابوین است از سدس بقدر سدس و مشهور آنست که
قدر طعمه از جایی که مستحب و سنت است سدس اصل است و بعضی گفته اند که قدر طعمه سنت است
نصف بقدر سدس آنچه حاصل شده از برای جد آنچه نزدیک میشود و بعضی گفته اند
نصیب از سدس سنت است اطعام اقل امرین از سدس اصل و زیاده بنا بر شرط نبودن رسیدن
زیاده بقدر سدس و اضطراب دارد اطلاقشان باستحباب طعمه بقدر سدس و آن اخبار منافیند قول
اخیر را و استحباب مخصوص خواهد بود بکسی که زیاد میکند نصیب او از سدس از برای پدر و مادر خود
دون پدر و مادر آن شخص دیگر پس هرگاه مادر محجوب باشد با خوه و ثلث مال را از پدر بلکه سدس
آنرا ابن جنید پس سنت است اطعام کردن پدر است پدر و مادر خود را حاضر دون مادر و هرگاه
باشد با پدر و مادر زوج یا حاجب مادر پس هیچ را اینصورت اطعام نمودن پدر
و مادر خود سنت است از برای مادر حاضر و بس جدا از پدر و هرگاه وارثی نباشد
غیر پدر و مادر و حاجبی نباشد از برای مادر از ثلث بردن پس هیچ را اینصورت طعمه مستحب

ثلث است مر پدر و مادر را هر دو و مستحب است طعمه اجداد مر ابوین را پس ثلث

نیست طعمه دادن اجداد از برای اولاد از جهت آنکه اصل براءت ذمه ایشانست

و هرگاه اصل حکم مفقود باشد پس طعمه از برای آن دیگر نیست و هرگاه ساقط

شوند هر دو پس طعمه برای ایشان به ثبوت [illegible] خواهر بود [illegible] در بیان میراث

باب سوم

طبقه ثانیه است و آن اجداد و جدات اند هر چند بالا روند و اخوه و

اخوات اند هر چند پایین روند هرگاه نباشد اصل ابوین و اولاد هر چند

پایین روند و آن مرتب است بر چهار فصل فصل اول در بیان میراث اجداد

و جدات است و مسئله چند در این باب پس هرگاه بمیرد شخص و مخلف شود از او

جد یا جده پدری باشند یا مادری تمام ترکه از برای اوست مسئله هرگاه

شخص بمیرد و مخلف شود از او جد و جده پدری پس فریضه از سه است دو از برای

جد و یکی از برای جده مسئله هرگاه شخص بمیرد و از او مخلف شود جد و جده پدری

و جد و جده مادری فریضه نیز از سه است ثلث آن یک از برای جد و جده مادری

منقسم ساختن به واحد بر قسمت منکسر میشود ضرب [illegible] در اصل فریضه

سه است شش حاصل شد جد و جده مادری مساویند در قسمت پس واحد از ایشان

اخذ کردند و واحد را باقی ماند چهار و قسمت کردند آن بر جد و جده پدری مر سه

از جهت آنکه از برای ذکر است مثل حظ انثیین منکسر میشود پس ضرب کرده شد سه در شش

هیجده حاصل شد و داده شد ثلث آن که شش است به جد و جده مادری و قسمت شد میان ایشان

بسویت

بسویت پس هر یک سه را اخذ نمودند باقی ماند دوازده ثلث دیگر را که از او داده شد به جد

پدری و ثلث به جده پدری چهار [illegible] للذکر مثل حظ الانثیین مسئله هرگاه بمیرد شخص و

مخلف شود از او اجداد ثمانیه چهار جد و جده از برای پدر میت و چهار جد و جده از برای مادر میت

و این اجداد ثمانیه اجداد میت اند در مرتبه ثانیه از جهت آنکه هر مرتبه زیاد میشود از مرتبه سابقه خود

بمثل مرتبه سابقه پس چنانکه از برای میت در مرتبه اولی چهار جد و جده است در مرتبه ثانیه هشت است

و در مرتبه ثالثه شانزده [illegible] و همچنین [illegible] پس اصل مسئله اجداد ثمانیه از سه سهم است آنچه که نسبت

به دران فرض واقع است و آن ثلث است یکی سهم از سه سهم که آن ثلث است از برای اقرباء مادر

منقسم میشود بر عدد ایشان که چهار است که آن جد و جده پدر و جد و جده مادر مادر است

و دو سهم دیگر که آن دو ثلث است از برای اقرباء پدر است که آن نیز چهار است جد و جده

پدر پدر و جد و جده مادر پدر است منقسم میشود [illegible] سهام ایشان که آن [illegible] است از جهت

آنکه دو ثلث دو ثلث از برای جد و جده پدر پدر است میان آنها [illegible] اثلاثا یعنی از برای جد

و از برای جده [illegible] للذکر مثل حظ الانثیین و ثلث دیگر از دو ثلث از برای جد

و جده مادر پدر است آن نیز میان ایشان اثلاثا یعنی للذکر مثل حظ الانثیین و مکثر

عددی که ثلث داشته باشد و ثلث آن نیز ثلث داشته باشد نه است [illegible] منکسر شد سهام چهار گانه

اخیره بسویت و منکسر شد سهام بر ایشان که آن یک است بر چهار و [illegible] و میان عدد

فریقین نصیب آن فریق مباینه است و همچنان مباینه است میان عدد آن چهار و نه پس

[illegible] شد نصیب و ضرب کرده شد احد عددین که آن چهار است در دیگری که آن نه است حاصل

ضرب سه و نه شش شش بعد از آن ضرب کرده شد حاصل در اصل فریضه که آن سه است صد و هشت شد

ثلث آن که سی و شش است قسمت کرده شد بر اجداد چهارگانه مادر به سویت از برای هر واحدی

نه و دو ثلث دیگر از صد و هشت هفتاد و دو می‌باشد قسمت کرده شد بر اجداد چهارگانه پدر

بونه سهام از برای هر سهمی هشت پس از برای جد و جده پدری پدر دو ثلث آن است چهل و

هشت بر ثلث آن شانزده است از برای جده پدری پدر و دو ثلث آن که سی و دو است از برای جد

پدری و از برای جد و جده مادری پدر بیست و چهار است ثلث آن شانزده است از

برای جد مادری پدر و یک ثلث آن که هشت است از برای جده مادری پدر این بود قسمت قول است

مشهور از برای اجداد ثمانیه میانه اصحاب و رفته است بابویه شیخ ابوجعفر طوسی رحمه الله و

متابعت کرده اند اکثر فقهای امامیه و در مسئله اجداد ثمانیه دو قول دیگر هست اول

قول شیخ معین الدین مصری است که آن آنست که ثلث ثلث از برای پدر و مادر مادر است به سویت

و دو ثلث ثلث از برای پدر و مادر پدر پدر است اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین [illegible]

مادر شش است و سهام قرابت پدر [illegible] کفایت کرده شد [illegible] از جهت آنکه

[illegible] و شش تداخل است و ضرب کرده شد آن در اصل مسئله که آن سه است پنجاه و چهار

حاصل شد ثلث آن [illegible] داده شد با اجداد مادر [illegible] از آنجمله داده شد به پدر و

مادر پدر به سویت و شش از آنجمله داده شد به پدر و مادر مادر به سویت نیز و دو ثلث آن

که سی و شش است داده شد با اجداد پدر [illegible] از آنجمله داده شد به پدر و مادر پدر مادر به سویت

و بیست و چهار از آنجمله داده شد به پدر و مادر پدر پدر اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین و

پدر و مادر پدر مادر است به سویت نیز و ثلث ثلث از برای پدر و مادر مادر پدر است به سویت و دو ثلث ثلث از برای هم

ثانی ازو قول

ثانی ازو قول قول شیخ زین الدین محمد بن القاسم برزهی است و بنزد قرابت [illegible]

و آن آنست که داده شد ثلث ثلث به پدر و مادر مادر به سویت و دو ثلث ثلث به پدر و مادر پدر مادر ذکر بوده

پیش اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین و قسمت اجداد پدر بر نحویست که شیخ معین الدین رحمه الله

و صحت سهام از نحو چهار است نیز لیکن مختلف میشود به ارتفاع از جهت اکثر سهام اقربای مادر

در این مقام صد و هشت است و سهام اقربای پدر [illegible] است و نسبت میان آنها نیز تداخل است یکی کفایت

کرده شد بضرب صد و هشت در اصل فریضه که آن سه است [illegible] و چهار حاصل شد و معنی اختلاف

میان قول مشهور و این دو قول آنست که قسمت منسوب بجانب مادر به سویت است فصل حکم در میراث

اخوه و اخوات و مسئله چند در آن باب هر گاه شخصی بمیرد و یک برادر پدر و مادری داشته باشد

و بس پس تمام مال از برای او ست و هر گاه دو برادر یا بیشتر از او مختلف شود پس مال میان ایشان

به سویت خواهد بود و هر گاه مختلف شود یک برادر و یک خواهر یا چند برادر و چند خواهر پدر مادری

باشند پس ترکه میان ایشان از برای ذکر است دو سهم و از برای انثی است یک سهم و هر گاه یک خواهر پدر

مادری داشته باشد پس از برای او ست نصف ترکه بفرض و نصف دیگر آن برد به قرابت و هر گاه

دو خواهر و بیشتر از دو خواهر باشند همه پدر مادری باشند پس از برای ایشان است دو ثلث ترکه بفرض

و یک ثلث باقی رد کرده میشود با ایشان بقرابت که کلاله ابی و امی مانع اند از ارث بودن کلاله ابی

تنها یعنی هر گاه باشند برادران و خواهران پدر و مادری با وجود ایشان میراث نمیبرند برادران و خواهران

پدری تنها با عدم ایشان میراث میبرند کلاله ابی یعنی برادران و خواهران پدری تنها و حکم ایشان

در انفراد و اجتماع حکم برادران و خواهران پدر و مادری است پس هر گاه بمیرد یک برادر و یک خواهر پدری تنها

با وجود یکی از برادرها و خواهرهای پدری و مادری از جهت اجتماع دو سبب در ایشان و هرگاه
بمیرد شخصی و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد پس از برای اوست بسبب فرضیت سدس ترکه و رد
کرده میشود باقی با و بسبب قرابت و هرگاه باشند دو تا و بیشتر پس از برای ایشان ثلث
ترکه بسبب تسمیه و فرض و رد کرده میشود باقی با ایشان بسبب قرابت و قسمت میشود میان ایشان
بسویت خواه همه مذکر باشند و خواه مؤنث و خواه بعضی مذکر باشند و بعضی مؤنث و
هرگاه جمع شوند کلالات ثلث یعنی برادرها و خواهرهای پدری و مادری و پدری تنها و مادری
تنها پس ساقط میشود کلاله پدری تنها بسبب وجود کلاله ابی و امی پس از برای کلاله ام است
سدس ترکه اگر یکی باشد و ثلث ترکه اگر بیشتر باشند از یکی و قسمت میشود میان
ایشان بسویت فذکورا و اناثا و از برای کلاله ابوینی است باقی خواه یکی باشد و خواه متعدد
و هرگاه متعدد باشند متفاوت خواهر بود باین نحو للذکر مثل حظ الانثیین و تقدیر
اختلاف تعدد بجهت ذکوریت و انوثیت مسئله هرگاه بمیرد شخصی و مختلف میشود از و یک خواهر
پدری مع یک برادر یا یک خواهر مادری فریضه شش است از جهت آنکه نصیب یک خواهر پدری
نصف است و نصیب یک برادر یا یک خواهر مادری سدس است که مخرج عددی است نصف و سدس
داشته باشد شش است پس داده میشود به برادر یا خواهر مادری یک که سدس است و داده شد
بخواهر پدری سه که نصف است باقی ماند دو رد کرده شد با ایشان ارباعا چون قسمت دو
بر چهار منکسر میشود و چهار با شش توافق داشتند در نصف فضرب احدهما نصف است
ضرب کرده شد در دیگری که از ده حاصل شد [illegible] داده شد ببرادر یا خواهر مادری سدس سی [illegible]

یکی ص

و داده شد بخواهر پدری نصف آن که شش است باقی ماند چهار و داده شد ببرادر یا
خواهر مادری بعنوان رد یکی و بخواهر پدری سه و فریضه در این مسئله بعد از تصحیح [illegible] باید
یکی برای کلاله مادری و سه بخواهر پدری داده میشود و لیکن مسئله رد بکلاله مادری
مختلف است اکثر متاخرین رد را اختصاص داده اند بخواهر پدری تنها و دلیل
ایشان قوی تر است والله تعالی یعلم مسئله هرگاه بمیرد شخصی و مختلف شود از و دو برادر یا
دو خواهر مادری و دو خواهر پدری فریضه شش است داده میشود بدو برادر یا دو خواهر
مادری ثلث آن که دو است و چهار باقیه از برای دو خواهر پدری است بعد از آن تا
مسئله هرگاه بمیرد شخصی و کلاله مادری آن یکی باشد و کلاله پدری آن دو تا پس فریضه نیز از
شش است داده میشود آنکه از جانب مادر است سدس آن یکی است و آن دو تای
از جانب پدر است دو ثلث آن که چهار است باقی ماند یکی در این صورت آن یکی رد
کرده میشود اخماسا چون قسمت یک بر پنج منکسر میشود ضرب کرده شد پنج در
شش [illegible] در اصل فریضه شش است که [illegible] اصل ضرب سی [illegible] داده شد بواحد
از جانب مادر سدس آن که پنج است و داده شد با آن دو خواهری که از جانب پدر
دو ثلث آن که بیست است باقی ماند پنج داده شد بواحد از جانب مادر یکی و بدو
خواهر پدری دو ثلث آن که چهار است [illegible] و در این فریضه مسئله پنج نیز
تصحیح [illegible] باید یکی بکلاله امی داده میشود و چهار بدو خواهر پدری هر کدام دو تا و بنا بر
اختصاص رد به پدری تنها فریضه [illegible] به دوازده سهم منقسم میشود سدس که دو است

[illegible]

به کلاله مادری داده میشود و ده برو خواهر پدری هر کدام پنج مثلاً هرگاه شخص بمیرد و مخلف
شود از و کلاله امی را یعنی برادر یا خواهر مادری مع یک خواهر پدری پس فریضه از
شش است داده میشود به برادر یا خواهر مادری ثلث آنکه دو است و به یک خواهر
پدری نصف آن که سه است باقی ماند یکی رد کرده شود بر ایشان اخماساً چون قسمت منکسر
میشود ضرب کرده شود مخرج خمس که پنج است در اصل فریضه که شش است حاصل ضرب سی شود
داده شود به برادر یا خواهر مادری دو و رد کرده شود سه تا باقی به یک خواهر پدری
مثلاً هرگاه شخص بمیرد و مخلف شود از و یک خواهر پدر مادری و یک برادر یا یک خواهر مادری
پس فریضه از شش است داده شود به صاحب سدس از کلاله ام یعنی برادر یا خواهر مادری سدس آن
که یکی است و داده شود به یک خواهر پدر مادری نصف آن که سه است باقی ماند مشهور
آنست که رد کرده میشود به خواهر پدر مادری و از اینجهت گفته شده است [illegible]
اولی است و بعضی گفته اند که رد کرده میشود بر خواهر پدر مادری و برادر یا خواهر
مادری ارباعاً نسبت به سهام خود شان فصل سیم در بیان میراث اولاد اخوة

فصل سوم

و اخوات اولاد و فرزندان برادران میت در ایستند بجای پدران و مادران خود
نزد نبودن ایشان و اخذ میکنند و میکشند [illegible] از اولاد و ایشان نصیب کسانی که
کسانی را تقرب و نزدیکی بهم میرسانند بایشان پس از برای اولاد یک خواهر پدر مادری یا
یک خواهر پدری است نصف ترکه میت بحسب فرض و تسمیه و باقی از برای ایشان است بحسب
رد هر چند ایشان ذکور باشند و از برای اولاد یک برادر پدر و مادری یا یک برادر پدری جمیع ترکه است

و هم ترکه بحسب قرابت هر چند یکی ذکر باشد و از برای فرزند برادر یا خواهر مادری است
سدس ترکه هر چند متعدد باشد و از برای اولاد برادرها و خواهرهای مادری است
ثلث ترکه و باقی ترکه که دو ثلث است از برای اولاد برادرها و خواهرهای پدر و مادری است
هرگاه ایشان موجود باشند یا اولاد برادرها و خواهرهای پدری اگر ایشان موجود
نباشند پس خواهر بود ثلث دیگر از برای اولاد برادرها و خواهرهای پدری هرگاه ایشان
موجود باشند با اولاد برادرها و خواهرهای مادری و اگر ایشان نیز موجود نباشند پس رد کرده میشود
دو ثلث باقی مانده نیز با اولاد برادرها و خواهرهای مادری و بر این نهج و قیاس است بقیه اقسام
قسمت کردن اولاد اخوه و اخوات ترکه را با تعدد ایشان و اختلاف ایشان بحسب ذکوریت
و انوثیت مثل آباء و پدران خود پس اگر باشند ایشان کلاله ام یعنی برادران و خواهران
مادری پس قسمت میکنند ترکه را بسویت یعنی از برای انثی است مثل آنچه از برای ذکر است
و اگر باشند ایشان کلاله ابی و امی با هم یا کلاله ابی تنها یا نبودن کلاله ابی و امی پس قسمت میکنند
ترکه را بتفاوت و اختلاف یعنی از برای ذکر است مثل نصیب و بهره و حصه دو انثی

فصل چهارم

فصل چهارم در بیان میراث مشترکه میان اجداد و جدات و اخوه و اخوات و مسئله چند
در این باب بدانکه هرگاه جمع شوند اخوه و اجداد مادری یا اخوه و اجداد پدری پس از
برای کسانیکه تقرب میجویند بمادر ثلث مال است میان ایشان بسویت خواه ذکر
باشند و خواه انثی و خواه متعدد باشند اخوه و اجداد و خواه متحد و از برای کسانیکه
تقرب میجویند به پدر از اخوه و اجداد دو ثلث مال است میان ایشان به یک نحو از برای [illegible]

ذکر است دو سهم و از برای انثی است یک سهم پس هرگاه جمع شوند جد و جده و برادر و خواهر
مادری با جد و جده و برادر و خواهر پدری پس از برای اقربای مادر است ثلث که یکی از
سه است که اصل فریضه است و سهام ایشان چهار است بعدد رؤس ایشان بالسویه
و از برای اقربای پدر دو ثلث است که دو از سه است اصل فریضه
است و سهام ایشان شش است از برای جده و خواهر هر یک یک و از برای جد و
برادر هر یک دو للذکر مثل حظ الانثیین و چون چهار و شش که سهام ایشان است
توافق داشتند در نصف ضرب کرده شد وفق یکی که نصف است در دیگری
یعنی نصف چهار که دو است در شش یا نصف شش که سه است در چهار حاصل ضرب دوازده
شد بعد از آن ضرب کرده شد حاصل ضرب در اصل فریضه که سه است گردید سی و شش
داده شد ثلث آن که دوازده است باقربای مادر که چهار نفرند بالسویه هر یک سه تا
و داده شد باقربای پدری که چهار نفرند دو ثلث دیگر که بیست و چهار است بتفاوت
بانحوی که از برای ذکر است دو سهم و از برای انثی است یک سهم پس داده شد بجد و برادر
هر یک هشت و داده شد بجده و خواهر هر یک چهار مسئله هرگاه که بمیرد شخص و مخلف شود
از دو برادر و جده مادری و برادر و جد پدری پس فریضه از سی و شش است ثلث آن که دوازده است
داده شد ببرادر و جد مادری هر یک را یکی و دو ثلث آن که بیست و چهار است داده شد
ببرادر و جد پدری [illegible] و جد پدری هر یک [illegible] و هرگاه جمع شوند جد
واحد یا جده واحده مادری یا اجداد و اخوه متعدده از جانب پدر پس از برای جد

مادری است ثلث مال و دو ثلث باقی از برای اجداد و اخوه پدری است بالسویه یا بتفاوت
ایشان در ذکوریت و انوثیت و باختلاف ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
و هرگاه جمع شود جده مادری یا جد و برادر پدری پس از برای هر یک از ایشان ثلث است
[illegible] پس اگر بجای جد پدری جده پدری [illegible] در اینصورت پس خواهر [illegible] از برای او ثلث
[illegible] ثلث که آن [illegible] زنها است و همچنین اگر بجای برادر پدری خواهر پدری باشد پس
خواهر [illegible] از برای او ثلث [illegible] ثلث آن [illegible] زنها است مسئله هرگاه که بمیرد
شخص و مخلف شود از او یک برادر یا یک خواهر مادری مع اجداد پدری مطلقا خواه متعدد
باشند و خواه یکی و خواه ذکر باشند و خواه انثی پس از برای یک برادر مادری یا یک خواهر
مادری است سدس ترکه و باقی که پنج سدس دیگر است از برای اجداد است و هرگاه
متعدد باشند اخوه مادری پس از برای ایشان است ثلث ترکه و این بخلاف اجداد
از جهت [illegible] از برای ایشان است ثلث ترکه هر چند که یکی باشند مسئله هرگاه بمیرد شخص
و مخلف شود از او جد مادری یا جده مادری مع برادران و خواهران مادری
یا جده پدری پس از برای کسانیکه تقرب و نزدیکی میجویند بمادر از اجداد
ثلث ترکه است و از برای کسانیکه تقرب و نزدیکی میجویند بپدر دو ثلث ترکه است
هر چند [illegible] و بر این قیاس کن آنچه وارد شود بر تو بدانکه جد هر چند جد اعلا
باشد مقاسم و شریک است اخوه را با بودن جد اسفل از جهت اطلاق نصوص متساوی
اخوه اجداد و [illegible] و جد بر جد اعلا از جهت [illegible] اقرب منع ابعد میکند و اولاد اخوه و اخوات

و رخیده باشد میبرد و نمی‌رسانیدن مقام آنکه نفی نزد عدم ایشان در قسمت
اجل دو جدات و میراث میبرند هر واحدی از ایشان نصیب کسی را که بقرب او میبرند
با ایشان پس اگر بعد از اولاد برادران با خواهران پدری قسمت کنند مال را با این نحو
للذکر مثل حظ الانثیین و اگر بودند مادری قسمت کنند مال را بالسویه

باب سوم

باب سیم در بیان میراث طبقه ثالثه و آن اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد
ایشان است و آنها صاحبان ارحام اند از جهت آنکه در کتاب عزیز وارد نشده آیت
بخصوص ایشان نصی لیکن ایشان داخلند در آیه اولی الارحام و میراث میبرند
ایشان با نبودن طبقه ثانیه و این مرتبت است بر چهار فصل

فصل اول

فصل اول در بیان میراث اعمام و عمات و اولاد ایشان است و مسئله چنین در این باب که هرگاه عمو واحد پدری
یا مادری میراث میبرد همه مال را و همچنین است عمه واحده و جمع عموها و عمه‌ها میان
ایشان بالسویه قسمت میشود و چون باشند همه یا مادری و همچنین است عمه‌ها و پدری
جمع شوند عموها و عمه‌ها پس قسمت میکنند مال را بالسویه اگر باشند عموها و عمه‌های مادری
یعنی برادران و خواهران پدر میت از جانب مادر فقط و اگر نباشند عموها و عمه‌های ابوینی
تنها بلکه باشند عموها و عمه‌های پدر و مادری یا پدری با نبودن پدر و مادری پس تفاوت للذکر
مثل حظ الانثیین است از برای عمو دو سهم و از برای عمه یک سهم از برای عمو واحد مادری یا
عمه واحده مادری هرگاه جمع شوند با عمو یا عمه پدر و مادری یا پدری تنها سدس مال است
و از برای زیاده از یکی عمو یا یک عمه مطلقا خواه ذکور باشند همه و خواه اناث یا بعضی ذکور و

بعض اناث ثلث است بالسویه میان ذکور و اناث و باقی مانده از سدس و ثلث
از برای عمو یا عمه پدر و مادری است یا پدری با نبودن پدر و مادری و اگر متعدد باشند ایشان
و مختلف باشند بذکوریت و انوثیت پس از برای ذکر مثل سهم دو انثی است

فصل دوم

فصل دوم در بیان میراث اخوال و خالات و اولاد ایشان است و مسئله چنین در این باب از برای خالوی واحد
یا خاله واحده یا خالوها و خاله‌ها یا اخوال یا خالات هرگاه منفرد باشند با این نحو که مختلف نشوند
از میت خالهای پدری یعنی همه پدری باشند یا همه مادری یا همه پدر و مادری همه مال قسمت
میشود میان ایشان بالسویه و اگر مجتمع شوند و متفرق باشند با این نحو که مختلف شوند از
میت خالهای پدری یعنی برادر مادر او و همچنان از یک پدر باشند یا خالها و بعضی خالهای مادری
یعنی برادر مادر او و همچنان از یک مادر باشند و بعضی خالهای پدر و مادری یعنی برادر مادر او و همچنان
از یک پدر و مادر باشند یا خالها چنانکه مذکور شد یعنی منفرد باشند همه پدری تنها یا
مادری تنها یا همه پدر و مادری باشند یا مجتمع باشند یعنی بعض پدری و بعض مادری
و بعض پدر و مادری باشند ساقط میشود کلاله پدری به تنهایی بسبب بودن کلاله
مادری و خواهر و برادر از برای کلاله مادری سدس است اگر باشند واحد و ثلث اگر باشند
زیاده از واحد بالسویه و اگر چه مختلف باشند بذکوریت و انوثیت و از برای کلاله
پدر است باقی بالسویه نیز بنا بر اظهر از جهت مشترک بودن جمیع در تقرب بوده
باشد و نقل کرده است شیخ رحمه الله در خلاف از بعضی اصحاب ما که قسمت میکنند کلاله
ابی باقی را للذکر مثل حظ الانثیین و این قول نادر است

فصل سوم

فصل سیم در بیان میراث

مشترک میان اعمام و اخوال و عمات و خالات و اولاد ایشانست و مسئله چنین

دران باب بسیار است هرگاه جمع شوند اعمام و اخوال یعنی جنسی از ایشان تا شامل باشند

واحد و متعدد را ایس از برای اخوالست ثلث بفرضیه خال واحد مادری باشند

بنا بر اصح و از برای اعمامست دو ثلث دیگر بفرضیه عم واحد بنا بر از جهت آنکه اخوال

میراث میبرند نصیب کسیرا که تقرب بنزدیکی میجویند باو و او خواهر است و نصیب او ثلث

است و اعمام میراث میبرند نصیب کسیرا که نزدیکی میجویند باو و او برادر است

و نصیب او دو ثلث است و از اینجا ظاهر میشود فرق نیست میان اتحاد خال و

تعدد و ذکوریت و انوثیت و اخبار در این باب بسیار است و در صحیحه ابی بصیر است

عن ابی عبدالله علیه السلم ان فی کتاب علی علیه السلم رجل مات و ترک عمة و خالة

قال للعمة الثلثان و للخالة الثلث و غیر و در صحیحه ابو بصیر است روایت

شده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم آنکه در کتاب علی علیه السلم هر مردی

مرد و مختلف شد از او عمه و خاله فرمود که از برای عمه است دو ثلث و از برای

خاله است یک ثلث و ان فیها ایضا ان العم بمنزلة الاب و الخال بمنزلة الام

بنت الاخ بمنزلة الاخ و کل ذی رحم بمنزلة الرحم الذی یجر به الا ان یکون

وارث اقرب الی المیت منه فیحجبه یعنی بدرستی که در کتاب علی علیه السلم است نیز آنکه

عمه بمنزله و جای پدر است و خاله بمنزله و بجای مادر است و دختر برادر بمنزله و

بجای برادر است و هر صاحب رحمی بجای رحم آنچنانیکه کشیده میشود و نسبت داده میشود

باو مگر آنکه باشد وارثی نزدیکتر از او پس حاجب میشود آن نزدیکتر ذی رحم را از

میراث بردن و مقابل اصح است قول ابن ابی عقیل است و قایل شده باینکه از برای

خال واحد است سدس و از برای عم است نصف در جائیکه جمع شود عم با خال و باقی

رد کرده میشود بایشان بقدر سهام ایشان و همچنین است اگر مختلف شود عمه با خاله از برای

عمه است نصف و از برای خاله است سدس و باقی رد کرده میشود بر ایشان بسهام ایشان

بنسبت و این قول نادر ضعیف است مسئله عموها و عمهها و خالوها و خالههای میت خواه پدری باشند

باشند و خواه پدری تنها و خواه مادری تنها و اولاد ایشان هرچند که پایین روند با عدم ایشان

اولی و اقدم اند در میراث بردن از عموها و عمهها و خالوها و خالههای پدر میت و از عموها

عمهها و خالوها و خالههای مادر میت از جهت آنکه منسوب میت اقرب و نزدیکتر است از منسوب

به پدر و مادر میت میگوید و مراد از منسوب بمیت پدر و مادر بجای منسوب میت و اولاد او

نبودن منسوب بمیت و اولاد ایشان هرچند که پایین روند و مقدم داشته میشود و اقرب

از ایشان بسوی میت و اولاد او پس پسر عمو مطلقا اولی است از عموی پدر و پسر عموی

پدر اولی است از عموی جد و عموی جد اولی است از عموی پدر جد و بر این نهج و طریق

و همچنین است از جانب خالوها و اولاد ایشان در قسمت و شریک میباشند در نیک

از ایشان دیگری را اما با تساوی ایشان در درجه پس هرگاه بمیرد شخص و مختلف شود از او عمو و عمه

و خالو و خاله پدر میت و عمو و عمه و خالو و خاله مادر میت میراث میبرند همه از جهت مساوی

بودن درجه ایشان پس ثلث از برای خویشان مادر است بسویت بنا بر مشهور و دو ثلث از

خویشان پدر است و ثلث از آن ثلث از برای خالو و خاله پدر است بسویت سهام ایشان
و دو ثلث از برای عمو و عمه پدر است اثلاثاً للذکر مثل حظ الانثیین پس یک از برای عموی پدر
دو سهم است و از برای عمه یک سهم و قسمت میشود فروض و سهام از صد و هشت و آن با بن خود است
هشتاد و هشت داده میشود بخویشان مادر ثلث آن که سی و شش است بسویت یعنی داده میشود بعمو و عمه و
خالو و خاله مادر میت هر یک نه تا و داده میشود بخویشان پدر دو ثلث آن هفتاد و دو
ثلث از دو ثلث بیست و چهار است داده میشود بخالو و خاله پدر بسویت هر یک دوازده تا
و دو ثلث آن که چهل و هشت است داده میشود بعمو و عمه پدر اثلاثاً یعنی داده میشود بعموی
پدر سی و دو و بعمه پدر شانزده که مجموع صد و هشت باشد و اولاد عموها و عمه‌ها و خالوها و
و خاله‌ها می‌ایستند مقام پدر و مادر خود نزد نبودن پدران و مادران و اخذ میکنند
هر یکی از ایشان نصیب کسی را که نزدیکی میجویند بسوی او مثلاً اخذ میکند ولد عمه
هرچند انثی باشد دو ثلث را و ولد خالو هرچند ذکر باشد یک ثلث را و مساوی میباشند پسر
خالو و پسر خاله در نصیب و اخذ میکنند اولاد عموی مادری سدس را اگر یک باشد و اولاد
ثلث را اگر باشند زیاده از یکی و باقی از برای اولاد عموی پدر و مادری است یا از برای
اولاد عموی پدری هرگاه نباشند اولاد عموی پدر و مادری و قسمت میکنند اولاد عمه
از جانب پدر و مادر هرگاه باشند مختلف مذکوریت و انوثیت متفاوت از برای
ذکر مثل نصیب انثی و همچنین است اولاد عمو و عمه از جانب پدر به تنهایی هرگاه نباشند
متقربان بپدر و مادر قسمت میکنند اولاد عمو و عمه از جانب مادر به تنهایی بالسویه و ذکر با انثی

عمومة

همچنین

همچنین قسمت میکنند بالسویه اولاد خالو و خاله مطلقاً خواه پدر و مادری خواه پدری تنها
یا مادری تنها با نبودن پدر و مادری و خواه مادری تنها مسئله میراث نمیبرد ابعد از اعمام و اخوال با
وجود اقرب ایشان هرچند از صنف دیگر باشد پس پسر خالو با عمو یا خالو یا پسر عمو میراث نمیبرد
پسر خالو هرچند پدر و مادری باشد با خالو هرچند مادری باشد و میراث نمیبرد پسر خالو با عمو
مطلقاً خواه پدر و مادری خواه پدری و خواه مادری و میراث نمیبرد پسر عمو مطلقاً با عمه
مطلقاً و میراث نمیبرد پسر عمو مطلقاً با وجود خالو مطلقاً و همچنین است اولاد اعمام
و اخوال پس میراث نمیبرد ابعد ایشان از میت با وجود اقرب ایشان نسبت بمیت مثل
پسر پسر عمو میراث نمیبرد با وجود پسر عمو و میراث نمیبرد پسر پسر خالو با وجود پسر خالو
و پسر عمو میراث نمیبرد با وجود عمو مگر در مسئله اجماعیه و آن آنست که پسر عموی پدر و مادری
اولی است بمیراث بردن از عموی پدری پس عم در این مسئله خارج است از قاعده
الاقرب منع الابعد میکند باجماع مسئله آنکه میراث اعمام و اخوال و اولاد ایشان و
ایشان بخلاف حجب است در میراث اخوه و اولاد ایشان و اجداد است از جهت آنکه
قریب هر یک از اخوه و اجداد منع نمیکند بعید آن دیگری را یعنی برادر منع نمیکند
جد اعلا را از میراث بردن و همچنین جد ادنی منع نمیکند پسر برادر و نواده برادر
را از میراث بردن و گفته شده است فرق آنست که میراث اعمام و اخوال ثابت شده است
بعموم آیه اولوا الارحام و قاعده در آیه اولوا الارحام تقدم داشتن اقربیت مطلقه
بخلاف اخوه و اجداد از جهت آنکه هر یک ثابت شده از نصوص خاصه اعتبار کردن آن

هر نباشند

دیگر این ترتیب میباشد بعید قریب را و نصوصی نیز دلالت کننده است بر این روایت
کرده است سلمة ابن محرز از ابی عبد الله علیه السلم که حضرت فرمودند در باب پسر عمو و خالو المال للخال
و فرمودند در باب پسر عمو و خالو المال للخال و اینها نصوصی که دلالت کننده اند بر منع ترکت
ابعد از اولاد اخوة مر اقرب از اجداد در ابین سیاراست و در صحیحه محمد بن مسلم است قال
نظرت الی صحیفة ینظر فیها ابو جعفر علیه السلم قال و قرات فیها مکتوبا ابن اخ و جد
المال بینهما سواء فقلت لابی جعفر علیه السلم ان من عندنا لا یقضی بهذا القضاء
لا یجعلون لابن الاخ مع الجد شیئا فقال ابو جعفر علیه السلم انه املاء رسول الله صلی الله
علیه و آله و خط علی علیه السلم یعنی گفت محمد بن مسلم که نظر کردم بسوی صحیفه که نظر میکرد و در آن
در آن صحیفه امام محمد باقر علیه السلم گفت و خواندم در آن صحیفه مکتوب را که پسر برادر و جد
مال میان ایشان برابر است پس گفتم بحضرت عرض کردم بدرستی که جماعتی هستند نزد
ما که حکم نمیکنند باین حکم نمیکردانند و قرار نمیدهند برای پسر برادر با جد چیزی را
پس حضرت علیه السلم فرمودند که این املاء رسول خداست صلعم و خط امیر المؤمنین علی
علیه السلم و عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال حدثنی جابر عن رسول الله صلعم و لم
یکذب جابر ان ابن الاخ یقاسم الجد یعنی و روایت شده از محمد بن مسلم او روایت
نموده از امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند حدیث کرد مرا جابر از رسول
خدا صلعم و نگفته است دروغ جابر این که پسر برادر شریک و مقاسم میباشد
جد را مسئله هرگاه شخص بمیرد و خالو یا خاله پدر و مادری داشته باشد پس فریضه از شش است

ونا و یا خاله مادری

داده میشود بخالو یا خاله مادری سدس که آن یکیست و باقی که آن پنج است از برای خالو
یا خاله پدر و مادری است مسئله هرگاه بمیرد شخص و مخلف شود عمی یا عمه و خالی یا خاله
فریضه از سه است از جهت آنکه نصیب خال ثلث است و کسر عدد که آن را داشته
سه است پس داده شود بخال یا خاله ثلث که آن یکیست و دو تای دیگر را باقیست
از برای عم یا عمه است مسئله هرگاه بمیرد شخص و مخلف شود از عم و عمه و خال یا خاله
پس فریضه از سه است از جهت آنکه عدد کمتری که مخرج ثلث است و آن سه است خال یا خاله را
تواند بود سه است پس داده شود بخال یا خاله ثلث که آن یکیست و باقی ماند دو تا
و منکسر میشود قسمت نمودن آن بر عم و عمه للذکر مثل حظ الانثیین از جهت آنکه
حال از برای عم است دو تا از برای عمه یکی که مجموع سه است پس ضرب کرده شد سه در اصل فریضه که آن
نیز سه است حاصل شد نه و داده شد بخال یا خاله ثلث آن که سه است و باقی ماند شش و داده شد
بعم چهار و بعمه دو تا مسئله هرگاه شخص بمیرد و مخلف شود از عم یا عمه و خال و خاله پس فریضه
از سه است نیز نصیب خال و خاله ثلث است که آن یکی باشد و منقسم نمیتواند شد بر ایشان بر
بسویت بدون کسر پس ضرب کرده شد سه در اصل فریضه که آن سه است حاصل ضرب
شش و داده شد بخال و خاله ثلث آن که دو است بسویت باقی ماند چهار از برای عم
یا از برای عمه مسئله هرگاه شخص بمیرد و مخلف شود از عم و عمه و خال و خاله پس فریضه
از سه است نصیب خال و خاله ثلث که آن یکیست و منقسم ساختن یکی بدو قسم بی کسر نمیتواند پس ضرب
کرده شود دو در اصل فریضه که سه است شش حاصل شد داده شود بخال و خاله ثلث آن که دو است

که

آن هم

عمّ و عمّه پدر مادری

و چهار است بسویت باقی ماند چهار و قسمت کرده شد آن بر عمّ و عمّه پس از برای عمّ دو و یک
از برای عمّه للذکر مثل حظ الانثیین منکسر نمی‌شود پس ضرب کرده شد سه در شش حاصل شد هجده
داده شد بخال و خاله ثلث آن شش است بسویت سه سه از دوازده باقی مانده داده شد
بعمّ هشت و بعمّه چهار للذکر مثل حظ الانثیین مسئله هرگاه شخص بمیرد و مخلف شود از او
عمّ و عمّه مادری و خال و خاله پدر مادری و خال و خاله مادری پس فریضه از سه است نیز از جهت آنکه
نصیب اخوال ثلث است و نصیب اعمام دو ثلث داده شد باخوال ثلث و آن یکیست منقسم
نمیشود پس بر ایشان از جهت آنکه خال و خاله مادری میراث داده میشوند از ان ثلث
ثلثی پس منکسر شد آن ثلث و مخرج آن سه است ضرب کرده شد آن در اصل فریضه
و آن نیز سه است حاصل شد نه ثلث آن که نصیب اخوالست آن سه است و ثلث آن که
ثلث نه یکیست نصیب خال و خاله مادریست و قسمت کردن یکی بر دو قسمت منکسر میشود
پس ضرب کرده شود دو در فریضه آن نه است حاصل شد هجده داده شد باخوال ثلث
آن شش است و ثلث آن از آن برای خال و خاله پدر مادری میان آنها بسویت و
ثلث آن که آن چهار است برای خال و خاله مادری میان آنها بسویت باقی ماند دوازده
از برای اعمام داده شد بعمّ و عمّه مادری ثلث آن چهار است و منقسم شد برآنها
بسویت باقی ماند هشت از برای عمّ و عمّه مادر پدری آن منقسم میباشد
بر آنها قسمتیکه للذکر مثل حظ الانثیین و قسمت کردن هشت بر سه منکسر میشود لهذا
ضرب کرده شد سه در فریضه آن هجده است حاصل شد پنجاه و چهار داده شد باخوال

ثلث آن که هجده

ثلث آن هجده است ثلث آن از برای خال و خاله مادری آن شش است بسویت
و دو ثلث آن از برای خال و خاله پدر مادری که آن دوازده است بسویت و دو ثلث باقی
مانده از پنجاه و چهار که آن سی و شش است از برای اعمام داده شد بعمّ و عمّه مادری ثلث للذکر
مثل حظ الانثیین بعد از آن از برای عمّ [illegible] از برای عمّه مسئله هرگاه شخص بمیرد و مخلف
شود از او عمّ یا عمّه پدر مادری و عمّ یا عمّه مادری و خال یا خاله پدر مادری و خال یا خاله
مادری پس فریضه نیز از سه است از جهت آنکه نصیب خال یا خاله مختلف ثلث است
آن یکیست منقسم نمیشود برای آنکه نصیب خال یا خاله مادری ثلث ثلث است و منکسر شد
پس مخرج ثلث آن سه است ضرب کرده شد در فریضه آن نیز سه است نه حاصل شد داده
شد پدر و عمّ یا عمّه یا مختلف ثلث که آن سه است از برای عمّ یا عمّه مادری [illegible] ثلث
آن چهار است از برای عمّ یا عمّه پدر مادری

فصل ۴

فصل چهارم در بیان میراث شخصیت که جمع شده باشد
در او دو موجب پس هرگاه شخص در او دو موجب یافت شود خواه آن دو موجب نسب باشد و
خواه هر دو سبب و خواه احدهما نسب باشد و دیگری سبب میراث میبرد آن شخص باعتبار آن هر دو
موجب هرگاه مقابل وی یا مانع نداشته باشد دو موجب در مرتبه او [illegible] نسب [illegible] مثل عموی او و خال
واقع شود مثلاً هرگاه تزویج کند وی زوجه برادر پدری شخص خواهر مادری
شخص او فرزندی حاصل شود آن شخص عموی آن فرزند خواهد بود باعتبار آنکه او برادر پدری
پدر آن فرزند است و آن شخص نیز خالوی آن فرزند خواهد بود باعتبار آنکه او برادر مادری مادر
آن فرزند است پس هرگاه بمیرد آن فرزند میراث میبرد آن شخص نصیب عمو و خالو [illegible] هرگاه

اگر جمع شود با او عمّوی دیگر یا خالوی دیگر مثل آنکه هر دو سبب باشد مثل زوجی او و معتق
باشد یا زوجی و ضامن جریره باشد و امّا آنکه اصل موجبین سبب باشد و دیگری نسب مثل زوجی که
پسر عمّو یا پسر خالو یا پسر عمّه یا پسر خاله باشد و یا مثل زوجه که دختر یکی از این چهار باشد
ارث میبرد باعتبار زوجیّت سبب است و باعتبار قرابت نسب است و هرگاه که اصل
موجبین مع حاجب و مانع شود آن موجب دیگر را پس میبرد کسی که جمع شده باشد در او دو موجب
از جانب موجب حاجب حاصل و پس مثل پسر عمّوئی که او برادر مادری باشد پس میراث میبرد او
بسبب اخوّت و برادری نه از ابن عمّ بودن از جهت آنکه برادر حاجب پسر عمّو را از ارث
است و وقتیکه هر دو موجب نسب باشد و امّا هرگاه آن دو موجب سبب باشد حاجب و مانع نشود
اصل هما دیگر را مثل امام علیه السلام هرگاه بمیرد آزاد کرده او پس امام علیه السلام میراث میبرد از
او بسبب ولاء عتق نه بسبب ولاء امامت از جهت تقدّم ولاء عتق بر ولاء امامت و مثل
معتق او ضامن جریره باشد پس او میراث میبرد بسبب ولاء عتق نه بولاء ضمان
جریره از جهت مانع بودن ولاء عتق از ولاء ضمان جریره و ممکن است فرض
انساب متعدده حاجب و مانع نشوند احدی از انواع انساب باقی را مثل پسری
عمّوی پدری که او پسر خالوی مادری و پسر دختر عمّوی عمّه و پسر دختر خاله
باشد و تصویر آن باین نحو میتواند شد که زینب زوجه خالد شد سکینه را بهم رسید
بعد از فوت خالد زینب را او پس پدر زینب خواست عمرو و فاطمه بهم رسید پس
عمرو و فاطمه برادر و خواهر مادری سکینه و برادر و خواهر پدری زینب شدند بعد از آن زینب

سکینه را ابو وجیه گرفت قاسم بهم رسید پس عمرو عمّوی پدری و خالوی مادری و فاطمه
عمّه پدری و خاله مادری قاسم شدند از عمرو ابراهیم و از فاطمه خدیجه بهم رسید ابراهیم خدیجه را
بزوجیّت گرفت صادق بهم رسید پس صادق پسر عمّو و پسر خالو و پسر دختر عمّه
و پسر دختر خاله قاسم شد و میراث میبرد از قاسم بهمه این انساب از جهت آنکه هیچ یک از آنها در آن حاجب نیستند
و بعضی اوقات متعدّد میشوند انساب حاجب و مانع بودن بعضی از انواع انساب مر بعضی را
مثل برادر مادری او و پسر عمّو و پسر خالو و آنچه شود بطبیعت تقسیم در بیان اسباب ارث است
و آن مشتمل است بر چهار باب باب اوّل در بیان میراث ازواج است و آن مرتّب است بر

باب اوّل

چهار فصل فصل اوّل در بیان میراث زوج و زوجه است بدانکه زوج و زوجه میراث میبرند از

فصل

یکدیگر زوج با عدم ولد میراث میبرد نصف ترکه را و زوجه ربع را و نصف و ربع
نصیب اعلای ایشانست و با وجود ولد خواه ذکر و خواه انثی و خواه ولد بلاواسطه و بالواسطه
رو نشود از برای هر یک نصف نصیب اعلا است یعنی ربع است از برای زوج و ثمن است از
برای زوجه و این نصیب ادنای ایشانست و ایشان شریک هر سهمی باشند هیچ ورثه
را با خالی بودن زوج و زوجه از موانع ارث هر ضعیفه دخول نکرده باشد زوج بزوجه او
حکم بصحت زنی بخواهد در مرض خود در اینصورت زوج میراث میبرد از زوجه و
از زوج بکر اینکه دخول واقع شود یا بری شود زوج از مرض پس میراث میبرند از یکدیگر
بعد از بری شدن از مرض هر ضعیفه بمیرد زوج پیش از دخول و هرگاه زوجه طلاق رجعیه
طلاق و جمع زوج و زوجه هر یک میراث میبرند از یکدیگر هرگاه بمیرد اصل هما در عدّه

باقیست بحکم زوجیّت بخلاف طلاق باین که نه زوج میراث میبرد و نه زوجه مانند مطلّقهٔ
ثالثه المحتاج بمحلّلت و مطلّقهٔ غیر مدخول بها و یائسه و مختلعه و مبارات و معتدّهٔ
از وطی شبهه و فسخ و مکروهست طلاق دادن مریض زوجه را پس اگر طلاق دهد صحیح
خواهد بود طلاق و میراث میبرد از زوج مادامی فوت شود او در عدّهٔ رجعیّه و میراث
نمیبرد او نه در طلاق باین و نه بعد از عدّهٔ رجعیّه و لیکن زوجه میراث میبرد از زوج خواه
طلاق باین باشد و خواه رجعی در ظرف مدّت یکسال مادامی که شوهر نکرده باشد یا بری نشده باشد
زوج از مرضی که طلاق داده زوجه را در آن مرض و میراث نمیبرد با بین مکرر در اینجا پس
اگر بری شود از مرضی که طلاق داده او را و بعد از آن مریض شود پس بمیرد در اینصورت
میراث نمیبرد زوجه زوج را مگر در عدّهٔ رجعیّه مسئله زوج میراث میبرد از جمیع آنچه
مخلّف شده است از زوجه خواه دخول کرده باشد و خواه دخول نکرده باشد هر گاه عقد واقع
شده باشد در غیر مرض موت الّا زوجه پس اگر باشد [illegible] ولد او از زوج میراث میبرد
از جمیع آنچه مخلّف شده از زوج مثل غیر زوجه از زوجات بنا بر مشهور خصوصاً میان
متأخّرین و منع کرده میشود زوجه غیر ذات ولد از زمین مطلقاً عیناً و قیمةً و
منع کرده میشود از آلتهای بنا از چوبها و درها و بناها از سنگها و آجرها و غیر
آنها عیناً نه قیمةً و بعضی گفته اند که ارث میبرد از قیمت زمین نیز [illegible] در آورد
آن مسئله هر گاه طلاق دهد شخص چهار زن داشته باشد و بخواهد بزوجیّت
زن دیگر را که آن خامسه است بعد از عدّه و بمیرد پیش از تعیین مطلّقه یا بعد از

یک بماند بدون تبدیل

تعیین مطلّقه

تعیین مطلّقه و بعد از آن مشتبه شود مطلّقه از آن چهار زن پس از برای زنی معلومه است
زوجیّت او که حصّه اوست چهار یک نصیب آنچنانچه ثابت میباشد از برای چهار زن که آن ربع است
یا ثمن خواهد بود و سه ربع نصیب خواهد بود بالسّویّه میان چهار زن دیگر که مشتبه است مطلّقه در میان
ایشان از جهت آنکه هر یک از ایشان احتمال دارد که مطلّقه باشند اینست مشهور میان اصحاب
و خلاف قول مشهور کرده ابن ادریس و قایل شده بقرعه از برای اینکه قرعه از برای امر مشتبه است
در ظاهر با معلوم بودن آن در نفس الامر و امر در اینمقام چنین است از جهت آنکه یکی از آن
چهار زن در واقع [illegible] پس کسی که بیرون آید قرعه بنامش و بطلان قرعه منع کرده
میشود از ارث و ساقط میشود از او عدّه از جهت آنکه مفروض آنست که عدّه منقضی شده است
پیش از موت باعتبار آنکه تزویج نموده او خامسه را و حکم کرده میشود به نصف آن بر زن دیگر بالسّویّت

فصل ٢

فصل دوّم در بیان مسئله چند است در باب میراث ازواج با طبقه اولی مسئله هر گاه شخص بمیرد
پدر یا مادر و دختر و شوهری داشته باشد پس فریضه از دوازده است از جهت آنکه کمتر عددی که سدس و ربع
و نصف داشته باشد دوازده است پس از برای یکی از ابوین سدس آنست که دو است و از برای شوهر
سه که ربع است و از برای دختر است شش که نصف است باقی ماند یکی و یکی منقسم نمیتواند شد بدون
کسر پس ضرب کردیم چهار را که مخرج ربع است در اصل فریضه که دوازده است چهل و هشت حاصل
دادیم با حد ابوین سدس آن را که هشت است و بزوج ربع آن را که دوازده است و بدختر نصف
آن را که بیست و چهار است باقی ماند چهار رد کرده شد با حد ابوین یکی و بدختر سه
باقیه مسئله هر گاه شخص بمیرد و مخلّف شود از او پدری یا مادری و دختر و شوهری پس فریضه

در این نیز از دوازده است اخذ میکنند پدر یا مادر سدس آن را که دو است و زوج ربع آن را
که سه است پس باقی ماند هفت از برای دو دختر و انقسام آن بر دو منکسر است پس ضرب کردیم دو را
در اصل فریضه بیست و چهار حاصل شد دادیم با حد ابوین سدس آن را که چهار است و زوج
ربع آن را که شش است باقی ماند چهارده دادیم بهر دختری هفت پس داخل شد نقص بر دو دختر
از جهت آنکه نصیب ایشان دو ثلث است از بیست و چهار و آن شانزده است مسئله هرگاه شخصی فوت شود
پدر و مادر و دو دختر و شوهری از او بماند ~~از جهت آنکه نصیب ایشان دو ثلث است از بیست و چهار~~ پس
فریضه آن نیز از دوازده است داده میشود به پدر و مادر دو سدس که آن چهار است و شوهر ربع که آن
سه است باقی ماند پنج داده میشود آن به دختر پس داخل شد نقص بر ایشان از جهت آنکه نصیب آن نصف است
و آن شش است مسئله هرگاه شخصی بمیرد و پدر و مادر و دختر و شوهری از او بماند پس فریضه نیز
از دوازده است اخذ میکنند ابوان دو سدس او زوج ربع را باقی ماند پنج منقسم میشود آن به دو دختر
بدون کسر پس ضرب میکنیم دو را که مخرج نصف است در اصل فریضه حاصل میشود بیست و چهار داده
میشود به پدر و مادر دو سدس که هشت است و به زوج شش که ربع است باقی ماند ده داده شد بهر دختری
پنج پس نقص داخل شد بر ایشان از جهت آنکه نصیب ایشان دو ثلث است که شانزده است مسئله هرگاه شخصی
و مختلف شود از او پدر یا مادری و دختر و زنی فریضه از بیست و چهار است از جهت آنکه آن عدد اقلیت که کسور
ثلثه را دارد که سدس و نصف و ثمن است پس داده شد یکی از پدر یا مادر سدس آن را که چهار است و داده
شد به زوجه ثمن آن که سه است و داده شد به دختر نصف آن که دوازده است باقی ماند پنج که رد کرده شد باید
بشود با حد ابوین و دختر ارباعا پنج به چهار قسمت نمیشود بدون کسر پس ضرب کردیم چهار را که مخرج ربع است

در اصل فریضه

در اصل فریضه بیست و چهار است نود و شش حاصل شد داده شد با حد ابوین سدس آن را که شانزده
است و به زوجه ثمن آن که دوازده است و به دختر نصف آن که چهل و هشت است باقی ماند بیست
و دو کرده شد به حد ابوین سدس پنج از آن به احد ابوین و رد کرده شد پانزده تا باقی مانده
به دختر فریضه در این مسئله بعدد اقل نیز آن سی و دو است تصحیح هم یابد ثمن آن که چهار است
به زوجه داده میشود و باقی به چهار سهم منقسم میشود ربع آن که هفت است با حد ابوین و سه ربع آن
که بیست و یک است به دختر داده میشود مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مختلف شود از او پدر یا مادر و دو دختر
و زنی فریضه نیز از بیست و چهار است داده شد به پدر یا مادر سدس که آن چهار است و به زوجه
ثمن که آن سه است و به دو دختر دو ثلث که آن شانزده است باقی ماند یکی با بیست قسمت
شود میان احد ابوین و دختران اخماسا و منکسر میشود قسمت پس ضرب کردیم پنج را که مخرج خمس
است در اصل فریضه بیست و چهار است حاصل شد صد و بیست داده شد با حد ابوین سدس آن
که بیست است و به زوجه ثمن که آن پانزده است و به دو دختر دو ثلث که آن هشتاد است باقی ماند
پنج داده شد به دو دختر هر یک دو و با حد ابوین یکی که مجموع پنج باشد و فریضه در این مسئله بعدد اقل
از جهت آن نیز تصحیح مییابد ثمن آن که پنج است به زوجه داده میشود باقی پنج سهم منقسم میشود
خمس آن که هفت است با حد ابوین و چهار خمس به دو دختر که نصیب هر یک از ایشان چهارده میشود مسئله هرگاه
شخصی بمیرد و مختلف شود از او پدر و مادر و دختر و زنی فریضه بیست و چهار است که آن اقل
عددیست که سدس و نصف و ثمن دارد داده شد به پدر و مادر دو سدس که آن هشت است و به دختر
دوازده که نصف است و به زن سه که ثمن است باقی ماند یکی قسمت کرده شد آن بر پنج منکسر میشود ضرب

کردیم پنج را در بیست و چهار صد و بیست حاصل شد و سی آمد را چهل است به پدر و مادر

دادیم و ثمن آن که پانزده است به زوجه دادیم و نصف آن که شصت است به دختر دادیم باقی

ماند پنج رد نمودیم و چهار آن را به پدر و مادر هر یک یکی و سه باقی را رد نمودیم به دختر

و فریضه نیز در این مسئله به چهل مصحح میگردد ثمن که پنج است به زوجه باقی پنج هفت میشود دو هفت

به والدین و سه هفت که بیست و یک است به دختر داده میشود مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف شود از او پدر و

مادر و دو دختر و زنی فریضه نیز از بیست و چهار است اخذ میکند هر یک از پدر و مادر سدس که چهار باشد

آن را و اخذ میکند زن ثمن که سه باشد آن را باقی ماند سیزده داخل و قسمت نمودن آن

به دو دختر کسر به هم رسانید ضرب کرده شد دو در بیست و چهار که اصل فریضه است حاصل شد

چهل و هشت داده شد به پدر و مادر هر یک هشت که شانزده است و داده شد به زن شش که آن

هشت است باقی ماند بیست و شش داده شد به هر یک از دو دختر سیزده داخل شد نقص بر

دو دختر از جهت آنکه آنها از چهل و هشت سی و دو است که دو ثلث آن باشد فصل سیم در بیان

فصل ٣

مسئله چند است در باب میراث ازواج با طبقه ثانیه مسئله زوج با اخوه و اولاد ایشان و

با اجداد مطلقا خواه اجداد علیا و خواه اجداد سفلی اخذ میکند نصیب اعلای خود را

که نصف است و زوجه نیز با ایشان اخذ میکند نصیب اعلای خود را که ربع است و از برای

اجداد مادری یا اخوه مادری یا اجداد و اخوه مادری با هم ثلث اصل مال است و باقی

مال از برای اخوه پدری و مادری یا اجداد پدری و مادری یا اخوه و اجداد پدر و مادری است و

با عدم و نبودن ایشان از برای اجداد و اخوه پدری است پس هرگاه فرض کرده شود که شخصی

جد و جده

جد و جده و برادر و خواهر مادری دارد و همچنین جد و جده و برادر و خواهر پدر و مادری

یا پدری دارد با شوهر پس از برای شوهر است تمامی از شش که آن نصف اصل فریضه است

از جهت آنکه شش تا حاصل ضرب یکی از دو مخرج نصف و ثلث است در دیگری و از برای اقربای

مادری است ثلث فریضه که آن دو است و عدد ایشان چهار است با اعتبار تسویه سهام و بعد

از وضع ثلث و نصف یکی باقی ماند از برای اقربای پدری و عدد ایشان شش است با اعتبار تفاوت

سهام و قسمت کسر در هر دو جا و دو بین چهار و شش منکسر میشود چون چهار و شش توافق دارد

نصف ضرب کردند و فق که نصف اخیر است در دیگری بعضی را در شش یا سه را در چهار حاصل

ضرب دوازده شد بعد از آن ضرب کردند آن را در شش که اصل فریضه است هفتاد و دو حاصل شد

نصف آن که سی و شش است به زوج دادند و ثلث آن را که بیست و چهار است به اقربای مادری

دادند هر یک را شش بالسویه باقی ماند دوازده از برای اقربای پدری للذکر مثل حظ الانثیین

از برای جد و برادر است هر یک چهار تا و از برای جده و خواهر است هر یک دو تا مجموع

هفتاد و دو مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف شود از او یک خواهر پدری و یک خواهر مادری و شوهر

فریضه از شش است از جهت آنکه نصیب زوج نصف است که آن سه است و نصیب یک خواهر مادری

سدس است که آن یک است و دو تای دیگر از برای خواهر پدری است و نقص داخل شد به او از جهت

آنکه نصیب یک خواهر پدری نصف است که آن سه است مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلف شود

از او دو خواهر پدری مع دو برادر یا دو خواهر مادری و شوهر پس فریضه از شش است نیز

داده شد شوهر نصف و آن سه است و داده شد به دو برادر یا دو خواهر مادری ثلث که

دو است باقی ماند یکی و آن منکسر شد در قسمت کردن بر دو خواهر پدری پس ضرب
کرده شد دو در فریضه که شش است دوازده حاصل شد داده شد بشوهر نصف آن که شش است
و بدو برادر یا دو خواهر مادری ثلث که آن چهار است باقی ماند دو داده شد بدو خواهر پدری
پس داخل شد نقص بر ایشان از جهت آنکه نصیب آنها دو ثلث است مسئله هرگاه شخصی بمیرد
و مختلف شود از او یکی خواهر پدری و یکی خواهر مادری و زنی پس فریضه از دوازده است از جهت
آنکه نصیب زن ربع است و نصیب واحد از کلالهٔ ام سدس و نصیب یکی خواهر پدری نصف و
مکسر فریضه که صحیح باشد دوازده است ربع و سدس و نصف دوازده است پس داده شد بزن ربع
آن سه است و بیک خواهر مادری سدس که دو است و بیک خواهر پدری نصف که آن
شش است باقی ماند یکی و آن بایست رد کرده شود ارباعا و منکسر میشود ضرب کرده شد
مخرج ربع که چهار است در اصل فریضه که دوازده است حاصل شد چهل و هشت پس داده شد
بزن ربع که آن دوازده است و بیکی خواهر مادری سدس که آن هشت است و بیکی خواهر پدری
نصف که آن بیست و چهار است باقی ماند چهار رد کرده شد بخواهر مادری یکی و بخواهر پدری سه
بنابر بقیه و فریضه در این مسئله نیز بپانزده صحیح میشود چهار زیرا که ربع است بزوجه
داده میشود باقی چهار سهم یک سهم که ربع باشد بخواهر مادری و سه سهم که سه ربع باشد بخواهر پدری داده
میشود و بنابر اختصاص رد به پدری تنها فریضه از دوازده است ربع سه باشد بزوجه
و سدس که دو باشد بخواهر مادری و باقی که هفت باشد بخواهر پدری داده میشود مسئله
هرگاه شخصی بمیرد و مختلف شود از او یکی خواهر پدری و دو خواهر یا برادر مادری و زنی

پس فریضه

پس فریضه نیز از دوازده است داده شد بزن ربع و آن سه است و داده شد بدو خواهر یا برادر
مادری ثلث و آن چهار است باقی ماند پنج از برای یکی خواهر پدری پس داخل شد نقص بر او از جهت آنکه
نصیب او نصف و آن شش است مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مختلف شود از او خواهر
پدری و یکی خواهر مادری و زنی فریضه نیز از دوازده است داده شد بزن ربع و یکی خواهر مادری سدس باقی
ماند هفت بنابر باقیه منکسر شد قسمت آن بر دو خواهر پدری پس ضرب کرده شد دو در اصل فریضه
که دوازده است بیست و چهار حاصل شد داده شد بزن ربع که آن شش است و بیکی خواهر مادری سدس که
آن چهار است و بدو خواهر پدری چهارده پس نقص داخل شد بر دو خواهر پدری از جهت آنکه نصیب آنها
دو ثلث است که آن شانزده است مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مختلف شود از او دو خواهر پدری یا دو خواهر
یا دو برادر مادری و زنی فریضه نیز از دوازده است داده شد بزن ربع و بدو خواهر یا دو برادر مادری ثلث
باقی ماند پنج و قسمت کردن آن بر دو خواهر پدری منکسر میشد ضرب کرده شد دو در اصل فریضه حاصل
ضرب بیست و چهار شد داده شد بزن ربع آن که شش است و داده شد بدو خواهر یا دو برادر مادری
ثلث آن که هشت است باقی ماند ده داده شد بهر واحدی از دو خواهر پدری پنج پس
داخل شد نقص بر دو خواهر پدری از برای آنکه نصیب ایشان دو ثلث است که شانزده باشد مسئله
هرگاه شخصی بمیرد و مختلف شود از او جد و جدهٔ پدری و جد و جدهٔ مادری و شوهری فریضه از
شش است از برای آنکه نصیب شوهر نصف است که آن سه است و نصیب جد و جدهٔ مادری ثلث است
که آن دو است باقی ماند یکی قسمت کردن آن بر جد و جدهٔ پدری بر سبیل قسم منکسر میشد پس ضرب
کرده شد سه در اصل فریضه که شش است هیجده حاصل شد داده شد بشوهر نصف آن که نه است و

داده شد بجدّ و جدّهٔ مادری ثلث آن شش است میانهٔ ایشان بسویّت باقی ماند
ده داده شد بجدّ پدری و بجدّهٔ پدری للذکر مثل حظ الانثیین مسئله هرگاه شخصی بمیرد
و مخلّف شود از او جدّ و جدّهٔ پدری و جدّ و جدّهٔ مادری و زنی فریضه از دوازده است از
جهت آنکه نصیب زن ربع که سه است و نصیب جدّ و جدّهٔ مادری ثلث آن چهار است و کسر عددی
اینجا کسر را داشته باشد صحیح نیست که از دوازده باقی ماند پنج و قسمت کرده شد آن پنج بر سه قسم از برای جدّ
و جدّهٔ پدری منکسر میشود ضرب کرده شد سه در اصل فریضه که دوازده است حاصل شد سی و شش
پس داده شد بزن ربع آن نه است و داده شد بجدّ و جدّهٔ مادری ثلث آن دوازده است بسویّه
باقی ماند پانزده داده شد بجدّ و جدّهٔ پدری للذکر مثل حظ الانثیین فصل چهارم در بیان

فصل ۴

مسئله چند است در باب میراث ازواج با طبقهٔ ثالثه مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلّف شود
از او عم و عمّهٔ پدر مادری و عم و عمّهٔ مادری و خال و خالهٔ پدر مادری و خال و خاله
مادری و شوهری پس فریضه از شش است از جهت آنکه در فریضه نصف باید و ثلث و کسر
عددی که بیرون داشته باشد شش است داده شد بشوهر نصف آن سه است و داده شد
باخوال ثلث کل آن دو است و خال و خالهٔ مادری طلب کردند از آن دو ثلث آن و منکسر میشود
قسمت کرده [illegible] ضرب کرده شد مخرج ثلث آن سه است در اصل فریضه که آن شش
است هیجده حاصل شد داده شد بشوهر نصف آن نه است و داده شد باخوال ثلث که آن
شش است داده شد بخال و خالهٔ مادری ثلث آن دو است و داده شد بخال و خالهٔ پدر مادری
دو ثلث آن چهار است باقی ماند از هیجده سه از برای اعمام داده شد بعم و عمّهٔ مادری ثلث آن

یکست

یکست و منکسر میشود قسمت نمودن [illegible] ضرب کرده شد سه در فریضه آن هیجده که
حاصل شد سی و شش داده شد بشوهر نصف آن هیجده است و داده شد باخوال ثلث که آن
دوازده است داده شد بخال و خالهٔ مادری ثلث آن که چهار است بسویّت و داده شد
بخال و خالهٔ پدر مادری دو ثلث آن هشت است بسویّه باقی ماند از جمله سی و شش از برای
اعمام شش تا داده شد بعم و عمّهٔ مادری ثلث آن دو است بسویّت باقی ماند چهار منقسم نتوان
شد بر عم و عمّهٔ پدر مادری از برای آنکه نصیب ذکر است مثل نصیب دو انثی منکسر میشود بر سه
ضرب کرده شد سه در فریضه آن سی و شش است حاصل شد صد و هشت داده شد بزوج نصف آن
پنجاه و چهار است و داده شد باخوال ثلث آن سی و شش است داده شد بخال و خالهٔ مادری ثلث آن که
دوازده است بسویّه یعنی بهر یک شش و داده شد بخال [illegible] دو ثلث باقی که آن بیست و چهار است
و خالهٔ پدر مادری و باقی ماند از صد و هشت آنکه هیجده است از برای اعمام پس داده شد بعم و عمّهٔ
مادری ثلث آن شش است بسویّه باقی ماند دوازده داده شد بعم و بعمّه چهار للذکر مثل حظ
الانثیین مسئله هرگاه شخصی بمیرد و مخلّف شود از او عم یا عمّهٔ پدر مادری و عم یا عمّهٔ مادری
و خال یا خالهٔ پدر مادری و خال یا خالهٔ مادری و شوهر پس فریضه نیز از شش است داده شد
بشوهر نصف آن که سه است و داده شد به [illegible] خال یا پدر و خال یا خاله [illegible] ثلث آن که آن دو است
منقسم نمیشود [illegible] خال یا پدر و خاله یا پدر مختلف [illegible] از جهت آنکه خال یا خالهٔ مادری
نصیب آن ثلث از ثلث است و دو ثلث از برای خال یا خالهٔ پدر مادری است ضرب کرده شد
مخرج یکثلث که [illegible] ثلث آن سه است در اصل فریضه آن شش است حاصل شد هیجده

داده شود بشوهر نصف که آن نه است و داده شود به پدر و خال یا پدر و خاله یا پدر و مختلف بثلث
که آن شش است و داده شود بخال یا خاله مادری ثلث شش که آن دو است و داده شود بخال
یا خاله پدر مادری ثلثان که آن چهار است و باقی ماند از هیجده سه داده شود بعم یا عمه
مادری ثلث که آن یکی است و داده شود بعم یا عمه پدر مادری ثلثان آن که دو است
و هرگاه فرض کرده شود در مسئله اخوال چهار رکانه تا پدری و مادری و تا
مادری خواه ذکر و خواه انثی هر آینه خواهد بود فریضه بعینه همچنانکه ذکر کرده شد مسئله
هرگاه شخص بمیرد و مختلف شود از او عم و عمه پدر مادری و عم و عمه مادری و خال و خاله پدر
و خال و خاله مادری و زن پس فریضه از دوازده ساخته شود برای آنکه نصیب زن ربع است و نصیب
اخوال ثلث و کمتر عددی که مشتمل باشد بر هر دو بر دوازده است داده شود بزن ربع
آن که سه است و داده شود باخوال ثلث که آن چهار است ظاهر کرد خال و خاله مادری از ثلث ثلث
را پس منکسر شد چهار بر سه ضرب کرده شد سه را در اصل فریضه که دوازده است حاصل شد سی و شش
داده شد بزن ربع که آن نه است و داده شود باخوال ثلث که آن دوازده است پس داده شد بخال و
خاله مادری ثلث که آن چهار است منقسم شد بر آنها بالسویه و داده شد هشت را باقی
بخال و خاله پدر مادری منقسم شد بر ایشان بالسویه و باقی ماند از سی و شش پانزده برای اعمام
داده شد بعم و عمه مادری ثلث آن که پنج است و عدد پنج را منقسم ساختن نتوان پس قسم منکسر
بهم میرسد پس ضرب کرده شد دو در فریضه که آن سی و شش است حاصل ضرب هفتاد و دو شد
داده شد بزن ربع که آن هیجده است و باخوال ثلث که آن بیست و چهار است داده شد بخال

وخاله مادری

وخاله مادری ثلث آن که هشت است و منقسم شد بر ایشان بالسویه و داده شد بخال و خاله
مادر پدری ثلثان که شانزده است منقسم شد نیز بر ایشان بالسویه و باقی ماند از هفتاد و دو سی
از برای اعمام داده شد بعم و عمه مادری ثلث آن که ده است منقسم شد بر ایشان بالسویه باقی
ماند بیست از برای عم و عمه پدر مادری للذکر مثل حظ الانثیین و قسمت کرده بیست بر سه منکسر
میشد ضرب کرده شد سه در فریضه که هفتاد و دو است حاصل ضرب دویست و شانزده شد داده
بزن ربع که آن پنجاه و چهار است داده شد باخوال ثلث که آن هفتاد و دو است داده شد بخال و خاله
مادری ثلث که آن بیست و چهار است منقسم شد بر ایشان بالسویه باقی ماند چهل و هشت از برای خال و
خاله پدر مادری منقسم شد بر ایشان بالسویه باقی ماند نود از برای عم و عمه پدر مادری للذکر
مثل حظ الانثیین مسئله هرگاه شخص بمیرد و مختلف شود از او عم و عمه پدر مادری و خال و خاله
پدر مادری و خال و خاله مادری و زن پس فریضه از دوازده است داده شد بزن ربع و آن سه است
و داده شد باخوال ثلث و آن چهار است منقسم نمیتواند شد بر ایشان از جهت آنکه از برای
خال و خاله مادر است ثلث چهار پس منکسر شد بر سه ضرب کرده شد سه در اصل فریضه
که دوازده است حاصل ضرب سی و شش شد داده شد بزن ربع که آن نه است و داده شد باخوال ثلث
که آن دوازده است پس داده شد بخال و خاله مادری ثلث آن که چهار است منقسم شد
بر ایشان بالسویه و داده شد بخال و خاله پدر مادری باقی ماند که آن هشت است قسمت کرده
شد بر ایشان بالسویه و باقی از سی و شش پانزده از برای عم و عمه داده شد بعم و عمه
ده للذکر مثل حظ الانثیین باب دویم در بیان میراث ولاء عتق است وولاء

باب

و باقی ماند از هفتاد و دو سی از برای اعمام ... منقسم شد بر ایشان بالسویه

بفتح واو بمعنی قرب و نزدیکیست از جهت قرب و نزدیکی یکشخص و بیشتر بدیگری بوجهی که موجب
میراث بردن شود بغیر نسب و بغیر زوجیت بدانکه میراث میبرد منعم یعنی معتق آزاد کرده
خود بسه شرط اول آنکه منعم متبرع باشد یعنی آزاد کرده باشد او را قربة الی الله و طلبا لمرضاته
نه بسببی از اسباب مثل آزاد کردن بسبب کفاره یا نذری چه در این صورت معتق میراث نمیبرد
دویم آنکه منعم تبری نکرده باشد از ضمان جریرهٔ او یعنی در وقت آزاد کردن نگفته باشد من ضامن
جریرهٔ او نیستم والا در این صورت نیز میراث نمیبرد و در شاهد گرفتن وقت ابراء خلافست
شیخ ابوجعفر رحمه الله و جمعی رفته اند باشتراط اشهاد در وقت ابراء از برای صحیحهٔ ابن سنان
از امام جعفر صادق علیه السلام من اعتق رجلا سائبة فلیس علیه من جریرته شیء
ولیس له من المیراث شیء ولیشهد علی ذلک سیم آنکه نباشد از برای
آزاد کرده شده وارث نسبی اگر معتق وارث نسبی داشته باشد خواه نزدیک و خواه دور و با وجود
صاحب فرض و خواه غیر صاحب فرض در اینصورت نیز منعم میراث نمیبرد منعم
ثلثه یعنی تبرع و عدم ابراء و عدم وارث نسبی میراث میبرد منعم هرگاه باشد یکی و اگر باشند
زیاده از یکی پس شریک خواهند بود در ولاء بحصص و نصیبهای خود شان خواه مردان
و خواه زنان و خواه مردان و زنان باهم و با عدم و نبودن منعم خلاف است ابن بابویه گفته
است میباشد ولاء از برای ذکور و اناث همه و این قول را محقق حسن شمرده است و میل
این ذکر شده در کتاب خلاف هرگاه باشد منعم مرد و گفته است شیخ مفید رحمه الله ولاء میباشد
از برای اولاد ذکور دون اناث و قایل شده است شیخ ابوجعفر طوسی ره در کتاب نهایه

میباشد ولا

میباشد ولاء از برای اولاد ذکور دون اناث هرگاه منعم باشد مرد و اگر منعم زن باشد میباشد
ولاء از برای عصبهٔ او و محقق ذکر نموده بقول شیخ شهادت میدهند روایات و شهید اول
یعنی محمد بن مکی ره در متن لمعه گفته است که با عدم منعم میباشد ولاء از برای اولاد ذکور و اناث
بنابر مشهور میانهٔ اصحاب و شهید ثانی ره معلل ساخته است آنرا بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرموده الولاء لحمة کلحمة النسب یعنی تار و پود ولاء مثل تار و پود نسبت و چنانکه
ذکور و اناث مشترکند در میراث بردن نسب پس همچنین است در ولاء و خواه منعم مرد باشد و
خواه زن و معتق بغیر آزاد کرده شده در واجب مثل کفارات و نذر سائبه است یعنی
بسر خود است و نیست علاقه میانه معتق و معتق و نیست میراثی و همچنین آزاد کرده شده
سائبه است هرگاه بری ساخت خود را معتق متبرع از ضمان جریرهٔ او در وقت اعتاق
و من نکل به از جانب مولا نیز سائبه است و نیست ولایی از برای مولا برو از جهت آنکه آزاد
کرده است او را خدای تبارک و تعالی قهرا و نکال عقوبتیست برآدمی که بگیرند و شهید ثانی
ره مثل منکل به گردانیده است انعتاق و آزاد شدن بسبب اقعاد یا عمی یا جذام یا برص را
از جهت اشتراک همه آنها در علت و آن عدم اعتاق و آزاد کردن مولی است و حدیث
نبوی صحیح الولاء لمن اعتق بدانکه هرگاه معدوم شوند مولی و خویشان مولی پس میباشد ولاء عتق از
برای مولای مولا اگر اتفاق افتد پس از برای مولای مولای او و بعد از آن از برای مولای
و همچنین تا منقطع شوند موالی همه بعد از انقطاع موالی همه ولاء از برای ضامن جریره است یعنی
ضامن جنایة باب سیم در بیان میراث ولاء ضامن جریره است و صورت عقد ضامن جریره

آنست که بگوید بمضمون عاقدتک علی ان تنصرنی و تدفع عنی و تعقل عنی و ترثنی بعد از آن بگوید ضامن قبلت و هرگاه مشترک شود عقد ضمان میان دو شخص

هر دو میت ضامن جریره دیگری شوند صورت عقد اینست که بگویند هر یک عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تدفع عنی و ادفع عنک و تعقل عنی و اعقل عنک

و ترثنی و ارثک پس قبول کند آن دیگری و عقد ضمان جریره از جمله عقود لازمه است

اعتبار کرده میشود در آنجا اعتبار کرده میشود در عقود لازمه و تعدی میکند حکم از ضامن و مضمون

جریره وارث و وارث داشته باشد و ضامن جریره ضامن میشود تا نسب را مثل معتق در واجب

کفارات و نذر و مثل معتق متبرع با ابراء کردن منعم و را از ضمان جریره و مثل شکل باشد از جانب

مولا و مثل مقعد و اعمی و اجذم و ابرص بنابر رای و ضامن میشود کسی را که وارث نداشته باشد

از برای او اصلا و شرط نیست در ضامن عدم وارث بلکه شرط آنست که در مضمون میراث نمیبرد ضامن

جریره مگر با نبودن هم مناسبی و با نبودن منعم و میراث میبرند با ضامن جریره شوهر و زن نصیب اعلای

خود را یعنی نصف و ربع را بعد از آن با نبودن ضامن جریره پس وارث امام است علیه السلام

باب چهارم در بیان ولاء امامت امام علیه السلم وارث هر کسی است که نیست وارثی از برای او

و ولاء امامت قسم سیم است از ولاء با حضور امام دفع کرده میشود مال بسوی امام علیه السلام و بر

مصرفی خواهد صرف نماید بلکه حضرت امیر المومنین علیه السلم قسمت میکردند بفقراء بلد میت و ضعفاء

جیران او و همسایگان میت تبرعا و با غیبت امام علیه السلم خلاف است بعضی گفته اند صرف کرده میشود در

فقرا و مساکین بلد میت و بعضی گفته اند صرف کرده میشود بسوی فقرا و مساکین از مومنین مطلقا و بعضی

مطلب ۴

کفته اند لازم و واجب حفظ کردن و نگاه داشتن از برای امام علیه السلم و جایز نیست دفع کردن آن

بسوی سلطان جابر مگر با خوف و با غلبه مطلب چهارم در بیان میراث غرقی و مهدوم علیهم و خناثی

و کسی که نباشد از برای او فرج ذکر و انثی و کسی که از برای او دو سر و دو بدن باشد بر حقو و احکام حمل و دیه

فصل اول

چنانچه و میراث مجوس است و آن مشتمل است بر هفت فصل فصل اول در بیان میراث غرقی و مهدوم

علیهم است بدانکه از شرط توارث میان متوارثین علم بتأخر حیوة وارث است از حیوة مورث

هر چند که اما از دو کس یا بیشتر بمیرند دو شخص توارث میان ایشان دفعة یا مشتبه باشد

متقدم از ایشان بمتأخر یا مشتبه باشد سبق و بعضی و اقران پس نیست در اینصورت ارث

میانه ایشان خواه بمیرند ایشان و مردن ایشان از جانب حتف انف باشد یا از جانب سببی

باشد از اسباب مگر اینکه باشد غرق یا هدم بنابر اشهر یا شبه غرق و هدم باشد بنابر رای

پس هرگاه بمیرند دو شخص و بیشتر باشد میان ایشان نسبتی یا سببی که باعث و موجب توارث

شوند و موت بسبب غرق یا هدم باشد یا شبه غرق و هدم باشد بنابر رای مانند قتل و حرق

و مشتبه باشد تقدم و تأخر موت احوال ایشان در اینصورت میراث میبرند بعضی از ایشان

از بعضی بچند شرط اول آنکه باشد از برای احدی از ایشان مالی تا متحقق شود بسبب آن

مال ارث پس اگر نباشد در اینصورت هم از برای احدی از ایشان مالی پس نخواهد بود میراثی

دوم آنکه باشد میان ایشان موارثت ثابت بجنسیتی که میراث ببرند هر یک از ایشان از دیگری

هر چند ثابت شرکت غیر باشد با دیگری هم میراث برد از ایشان پس هرگاه منتفی باشد موارثت

موارثت از دو طرف همچنانکه اگر غرق شوند دو برادر و از برای یکی از ایشان فرزندی باشد

اول

دوم

و باشد از برای دیگری ... ایشان ... باشد ... وارث

از یکطرف ...

پس توارث نیست میان ایشان نیز پس اگر باشد از برای یکی از ایشان مالی دون دیگری
میگردد مال از برای کسیکه نیست از برای او مال و منتقل میشود از او بسوی وارثان زنده او و دیگری
چیزی از برای ورثه صاحب مال نیست سیم آنکه باشد موت بسببی از اسباب مانند غرق و هدم
بنا بر مشهور یا بسببی که شبیه آنها باشد مانند قتل و حرق بنا بر رأیی پس اگر موت ایشان
نباشد باعتبار سببی از اسباب بلکه موت از جانب حتف انف ایشان بوده یعنی بخودی
خود بمیرند یا بسببی از غرق و هدم ساقط میشود حکم چهارم آنکه مشتبه باشد متقدم از متاخر
پس اگر معلوم باشد اقتران موت پس حکم باینصورت نخواهد بود ارث و اگر معلوم باشد متقدم از
متاخر پس میراث میبرد متاخر از متقدم دون عکس پس با علم بسبق و اقتران حکم باطل است
حکم و با تحقق شرایط میراث میبرند بعضی از ایشان از بعضی لکن میراث نمیبرد ثانی
از ثانی فرض کرده شده موت او ثانیاً از آنچه میراث برد از آنکه اول از جهت نص و از برای آنکه
توریث او از آنچه میراث برده است از او مؤدی میشود بسوی فرض حیوة بعد از موت
و این ممتنع است بحسب عادت و عمده نص است روی عبد الرحمن بن الحجاج فی الصحیح
الصادق علیه السلم فی اخوین ماتا لاحدهما مائة الف درهم و الآخر لیس له شیئ رکبا
فی سفینة فغرقا فلم یدر ایهما مات اولا قال المال لورثة الذی لیس له شیئ
یعنی روایت کرد عبد الرحمن پسر حجاج در صحیح از امام جعفر صادق علیه السلم
در باب دو برادری که مردند که از برای یکی از ایشان بود صد هزار درهم و نبود از
برای آن دیگری چیزی سوار شدند در کشتی پس غرق شدند هر دو پس دانسته و معلوم نشد

از ایشان دو

۳

۴

کدام یک

کدام یک از ایشان برادر مرده اند اول حضرت فرمود همه مال از برای ورثه آنکیست نبود از برای او
چیزی و در وجوب مقدم داشتن اضعف در توریث خلاف است بعضی گفته اند واجب است تقدیم
اضعف و نیست فایده و ثمره از برای آن مگر بر توریث از جمیع پس هرگاه غرق شوند زوجان فرض
کرده میشود موت زوج اولاً و از برای زوجه است نصیب او از زوج بعد از آن فرض کرده میشود موت زوجه
پس میگیرد زوج نصیب خود را از ترکه اصلیه زوجه نه از آنچه میراث برده است آن زوجه از زوج خود
و هرگاه غرق شود پدر و ولد او مقدم داشته میشود موت پسر پس میراث میبرد پدر نصیب
خود را از او و میگیرد مال هر واحدی بسوی ورثه دیگر زنده او و اگر باشد از برای هر دو یا
از برای احدهما شریکی در میراث مثل اینکه باشد از برای پدر اولاد دیگری و باشد از برای پسر اولادی
پس از برای پدر است سدس ترکه پسر اخذ میکند آن را احیاء از اولاد پدر و اخذ میکنند
اولاد پسر پنج سدس دیگر ترکه او را بعد از آن فرض کرده میشود موت پدر پس اخذ میکند پسر
نصیب خود را و منتقل میشود بسوی اولاد او و باقی ترکه پدر از برای باقی اولاد اوست فصل
دویم در بیان میراث خنثی است و مسئله چند در آن باب بدانکه شخصی که از برای او فرج
باشد فرج رجال و فرج نساء میراث میبرد بر فرجی که بول میکند از آن فرج پس اگر بول کند از هر دو
فرج پس میراث میبرد بر فرج آنچنانی که پیشی میگیرد در بول کردن از آن فرج خواه متفق باشند
در انقطاع و خواه مختلف و خواه بول بیرون آمده از سابق بیشتر باشد و خواه کمتر باشد
از بول متأخر بنا بر اشهر و بعضی گفته اند حکم کرده میشود از برای اکثر پس هرگاه بول کند
از هر دو فرج در یک رتبه میراث میبرد بر فرجی منقطع میشود بول از آن در آخر بنا بر اشهر و بعضی

فصل ۲

بیرون آمده از هم

گفته اند که میراث میبرد بر فرجی منقطع میشود بول از آن فرج در اول و با وجود یکی از این اوصاف
لاحق میشود او را همه احکام کسیکه لاحق میشود با یکی از ذکوریت و انوثیت و نامیده میشود این شخص
خنثی واضح پس اگر مساوی شد آن هر دو فرج در داخل و ترک حاصل خواهد شد اشتباه و مکرر میگردد
خنثی مشکل و اختلاف کرده اند اصحاب ما در اینوقت در حکم آن بعضی گفته اند میراث برده
میشود بقرعه از جهت آنکه قرعه از برای هر امر مشتبه مشکل است و بعضی گفته اند میراث برده
باین نحو شمرده میشود اضلاع جنبین او پس اگر متفق است یعنی هجده تا است نه تا از
جانب راست و نه تا از جانب چپ پس او انثی است و اگر مختلف است یعنی هفده
از جانب راست و هشت از جانب چپ پس او ذکر است و مشهور بین اصحاب آنست
خنثی در اینصورت میراث میبرد نصف از دو نصیب را یعنی نصف نصیب ذکر و نصف
نصیب انثی را از جهت موثقه هشام بن سالم از امام همام امام جعفر صادق علیه السلام
قال قضی علی علیه السلام فی الخنثی له ما للرجال وله ما للنساء قال یورث من حیث
یبول فان خرج منهما جمیعا فمن حیث سبق فان خرج سواء فمن حیث ینبعث فان
کانا سواء ورث میراث الرجال والنساء یعنی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حکم نموده علی بن ابی طالب در خنثائی که از برای او بود فرج رجال و از برای او بود
فرج نساء آنحضرت فرمودند که میراث داده میشود از فرجی که بول میکند از آن فرج پس
اگر بیرون می آید بول از هر دو فرج پس میراث داده میشود از فرجی که سبقت میکند
در بول کردن از آن فرج پس اگر بیرون می آید بول از هر دو فرج پس میراث داده میشود از فرجی

به منبعث

به منبعث میشود و فور آن میکند بول از آن فرج پس اگر باشند هر دو فرج در سبق
و انبعاث مساوی میراث میبرد میراث مردان و زنان گفته اند که نیست مراد جمیع میان
هر فریضه اجماعا بلکه مراد نصف نصیب هر فریضه است و دیگر آنکه نصف معهود است
در شرع قسمت کردن آنچه واقع میشود نزاع میان دو خصم با تساوی نسبت و اینجا نیز
چنین است پس از برای خنثی است با ذکر پنج از دوازده از جهت آنکه فریضه بر تقدیر
ذکوریت از دو است و بر تقدیر انوثیت از سه و دو و سه متباینانند پس ضرب
میکنی یکی از این دو را در دیگری حاصل ضرب شش شد بعد از آن ضرب میکنی حاصل ضرب را
در دو تا و این دو عدد است که در مسئله خنثا از جهت احتیاج داشتن آنکه
بسوی تنصیف هر نصیبی و مخرج نصف دو است حاصل ضرب شد دوازده شد
از برای خنثی از دوازده بر تقدیر ذکوریت شش است و بر تقدیر انوثیت چهار مجموع
ده باشد پس از برای خنثی است نصف آنکه پنج است و باقی هفت است از برای ذکر است
و میباشد از برای خنثی با انثی هفت از جهت آنکه از برای خنثی است بر تقدیر
ذکوریت او هشت از دوازده و بر تقدیر انوثیت او شش از دوازده مجموع هشت و شش
چهارده است نصف آن هفت باشد و میباشد از برای خنثی با ذکر و انثی با هم
سیزده سهم از چهل سهم از جهت آنکه فریضه بر تقدیر انوثیت خنثی از چهار است
و بر تقدیر ذکوریت او از پنج و چهار و پنج عدد متباینانند ضرب میکنی احدهما را در دیگری
حاصل ضرب بیست شد بعد از آن ضرب میکنی حاصل ضرب بیست را در مخرج نصف

دو است چهل حاصل شد پس از برای خنثی است بر تقدیر فرض او ذکر شانزده و بر تقدیر
فرض او انثی ده که مجموع بیست و شش باشد و نصف آن سیزده است و باقی از چهل
بیست و هفت است قسمت کرده میشود میان ذکر و انثی اثلاثا پس هیجده از برای ذکر و
نه از برای انثی است که مجموع چهل باشد و هرگاه با خنثی اهل ابوین هم مسئله باشد فریضه بر تقدیر
ذکوریت خنثی از شش است و بر تقدیر انوثیت خنثی از چهار و شش و چهار متوافقند بنصف
پس ضرب میکنی نصف احدهما را که سه است در دیگری که چهار است حاصل ضرب دوازده شد بعد از آن
ضرب میکنی آن را در مخرج نصف که دو است حاصل ضرب بیست و چهار شد پس از برای اهل ابوین
است پنج و از برای خنثی است نوزده از جهت آنکه چهار [illegible] سدس بیست و چهار است از برای
اهل ابوین است بفرض و تسمیه باقی ماند [illegible] رد کرده شد [illegible] اهل ابوین و خنثی
شش که همه رسد خنثی بر تقدیر انوثیت هیجده باشد و بر تقدیر ذکوریت بیست مجموع سی و هشت
است نصف نوزده است از برای خنثی و پنج باقی ماند از برای اهل ابوین و هرگاه
جمع شود با خنثی ابوان فریضه بر تقدیر ذکوریت خنثی شش است و بر تقدیر انوثیت او
پنج و پنج و شش متباینند پس ضرب میکنی احدهما را در دیگری حاصل ضرب سی شد
بعد از آن ضرب میکنی مرتفع را در دو حاصل ضرب شصت شد پس از برای ابوین بیست و دو تا ثلث
هر یک یازده و از برای خنثی است سی و هشت از جهت آنکه از برای هر یک از ابوین ده است
که یکسدس شصت است بفرض و تسمیه و نصف آن که سی است از برای خنثی است بر
تقدیر انوثیت بفرض و تسمیه باقی ماند ده رد کرده شد اخماسا بهر یک از ابوین دو و

و نصف آن که [illegible] از برای خنثی است بر تقدیر انوثی بفرض و تسمیه

بخنثی

بخنثی انثی شش که همه رسد خنثی بر تقدیر انوثیت سی و شش باشد و بر تقدیر ذکوریت
چهل که مجموع هفتاد و شش است نصف سی و هشت است از برای خنثی و بیست و
دو تای باقی مانده از برای ابوین است هر یک یازده و هرگاه جمع شود با خنثی و انثی
اهل ابوین ضرب میکنی پنج تا که مسئله انوثیت را در هیجده تا که مسئله ذکوریت از جهت تباین
میان این دو عدد حاصل ضرب نود تا باشد بعد از آن ضرب میکنی حاصل را در دو که مرتفع میگردد
صد و هشتاد از برای اهل ابوین است سی و سه از جهت آنکه از برای اهل ابوین است سی و
شش یکمرتبه و سی در مرتبه دیگر که مجموع شصت و شش باشد و از برای او است نصف آن
که سی و سه باشد و از برای انثی است هشتاد و یک و از برای خنثی است شصت و شش
مجموع صد و هشتاد باشد پس ساقط شد از سهام اهل ابوین نصف رد از جهت
آنکه [illegible] و بر تقدیر انوثیت خنثی شش است و [illegible] شش فاضل است بر تقدیر
ذکوریت او پس ساقط شد نصف آن که سه است باقی ماند سی و سه فصل سیم

فصل ۳

در بیان میراث کسی است که نباشد او را فرجی نه ذکر و نه انثی و آن شخص یا برهنه است
که بیرون می آید فضله بول از دبر او و یا نمی باشد از برای او دبر نیز و میباشد
از برای او سوراخی ما بین مخرج بول و غایط که بیرون می آید از آن سوراخ فضلات
یا بیرون می آید از آن سوراخ بول تنها بی وجود دبر و یا بالای خواست
قی میکند آنچه میخورد آن را و یا بالای خواست میباشد از برای او لحمه زائده
یعنی گوشت برآمده مرتفع که بیرون می آید از آن فضلات که همچنانی نقل کرده شده است

مجموع اینها پس کسی نیست فرجی از برای او و میراث داده میشود بقرعه بنا بر اشهر
و برای این شواهد هست از اخبار از آنجمله صحیحه فضل بن یسار است روایت کرده از
امام جعفر صادق علیه السلم یعنی نوشته میشود عبد الله بن سهمی و امة الله بن سهمی
و گردانیده میشود در سهام مبهمه و کفعمی نیز آنچه روایت کرده آن را فضل اللهم انت
الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین
عبادک فیما کانوا فیه یختلفون فبین لنا امر هذا
المولود کیف یورث ما فرضت له فی کتابک یعنی خداوندا
توئی خدا نیست خدا و معبود بحقی مگر تو دانای نهان و آشکار توئی
حکم میکنی میان بندگان خود در آنچه بودند که اختلاف میکنند در آن پس ظاهر
گردان از برای ما امر و فرمان این مولود را که چه نحو میراث داده میشود
آنچه واجب و فرض گردانیده از برای او در کتاب خود بعد از آن جولان داده میشود
سهام و میراث داده میشود بر آنچه بیرون آورده میشود شهید ثانی ره ذکر نموده
که ظاهر آنست که دعا مستحب باشد از جهت خالی بودن باقی اخبار از دعا و همچنین است
نظیر این از آن چیزهایی که میباشد در آن قرعه در مرسله عبد الله بن بکیر است
اذا لم یکن له الا ثقب یخرج منه البول فنحی بوله عند خروجه عن
مباله فهو ذکر و ان کان لا ینحی بوله بل یبول علی مباله فهو انثی
یعنی هرگاه نباشد از برای او مگر سوراخی که بیرون می آید از آن بول پس هرگاه دور شود

بول او نزد

بول او نزد بیرون آمدن از ممر و جایگاه بولش پس آن شخص ذکر است و اگر دور
~~نشود بولش بول او از ممر ش بلکه بول میکند بر مبال و جایگاه بولش پس آن~~
شخص انثی است و اگر دور نشود بول از ممر ش بلکه بول میکند بر مبال و جایگاه بولش
پس او انثی است و عمل کرده است این روایت را ابن جنید و اول اشهر است

فصل ٤

فصل چهارم در بیان میراث کیست از برای او دو سر و دو بدن بر یک حقو و احد
حقو بفتح حاء مهمله و سکون قاف محل بستن ازار است خواه بالا و ما تحت حقو ذکر
یا غیر آن از جهت آنکه کلام و گفتگو اینجا در اتحاد ما فوق حقو و تعدد آن است
تا آنکه مترتب شود بر آن ارث و حکم آنست ارث داده میشود بحسب انتباه و بیدار
شدن پس هرگاه بیرون خواب باشند و بیدار شود احدهما پس بیدار شود آن دیگری
پس هر دو یکی اند و اگر بیدار نشد آن دیگری پس دو شخص اند چنانچه حکم فرموده حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
و بنا بر دو تقدیر ارث میبرند ارث صاحب فرج موجود پس حکم کرده میشود بر آنکه هر دو
انثی اند و احده یا دو انثی یا ذکر واحد یا دو ذکر و هرگاه نباشد از برای او
فرج یا نه باشد از برای او هر دو فرج با هم حکم کرده میشود از برای این هر دو بشق با آنچه ذکر
کرده شد از پیش این حکم از جهت آنست که حکم شهادت و حاجب بودن اگر بشود

و مانند ارث است

... دل در جهت عبادت پس دو شخص اند مطلق پس واجب است بر ... و شستن
اعضائی که باید شسته شود آن اعضا را و مسح کشیدن اعضائی که باید مسح کشیده شود

پس میشویند هر یک ازان هر دو تا روی خود و بدن خود را و مسح میکنند
هر یک سر خود را و مسح میکنند هر دو باهم هر دو پاها را

فصل ۵

فصل پنجم
در بیان میراث حمل است میراث داده میشود حمل هرگاه منفصل و جدا
شود حیا و مستقر الحیوة یا حرکت کند بعد از بیرون آمدنش
حرکت کردن احیا و بعد ازان بمیرد و اعتباری نیست بتقلص طبیعی
مانند حرکت کردن گوشت کوسفند و بعد از پوست کندن و همچنانی
اعتباری نیست هرگاه بیرون بیاید و بعضی ازان مرده باشد و شرط نیست استهلال
از جهت آنکه گاه میباشد اخرس یکبارگی کافیست حرکتی که دلالت کند بر حیوة او

فصل ۶

فصل ششم در بیان دیه جنین است چنین فرزند و ولد است که داخل
باشد در شکم مادر پس هرگاه جنایت کند بر جنینی جانی و ساقط کردانند او را پس
دیه او را میراث میبرد پدر و مادر او و هر کسانیکه تقرب میجویند بسوی پدر و مادر
او هر دو باهم یا بعدم و نبودن ایشان همچنانکه اگر بمیرد پدر و مادر او با او
یا خورده باشد پدر او پسر یا زن او و بکیرد مادر او با او و یا میراث میبرد کسانی که
تقرب میجویند بسوی پدر بنسب مانند برادر پدر و یا بسبب مانند معتق پدر و در باب میراث
بودن متقرب بام خواه بنسب و خواه بسبب خلاف

فصل ۷

فصل هفتم در بیان
میراث مجوسی است هرگاه مرافعه نمایند بسوی احکام اسلام پس اختلاف
کرده اند در آن اصحاب و فقهاء بعضی کفته اند میراث برده میشوند بانساب

و اسباب صحیحه و فاسده هر دو از جهت آنچه روایت کرده است آنرا سکونی از حضرت
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و سلامه انه کان یورث المجوس اذا تزوج بامه و اخته و ابنته من
جهة انها امه و انها زوجته یعنی بدرستی که شان اینست که میراث داده میشود مجوسی هرگاه تزویج
و خواستگاری کند مادر خود و خواهر خود و دختر را از جهت آنکه آن زن مادر اوست و از جهة
آنکه آن زن زوجه و زن اوست پس میراث داده شد آن زن از جهت امومت و زوجیت
هر دو و دیگر از جهت فرمودن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی را که سب کرده و خواری
نموده و دشنام داد مجوسی را و کفت تزویج کرده خواستگاری نموده است مادر خود را اما علمت
ان ذلک عندهم هو النکاح بعد ان زجر الساب بغیر فرموده که آگاه باش آیا ندانستی
آنکه این تزویج و خواستگاری نزد ایشان نکاح است بعد از آنکه زجر و منع فرمودند
آنحضرت علیه السلام ساب و خوار کننده و دشنام دهنده را و مراد از فاسده آنست
که حاصل شده باشد از نکاح محرمه نزد ما نه نزد ایشان همچنانکه هرگاه نکاح کند مادر خود را
و فرزندی حاصل شود ازان مادر پس نسب فرزند فاسد است و سبب مادر نیز فاسد و بعضی گفته اند
که میراث برده میشوند بانساب و اسباب صحیحه دون فاسده مانند مسلمانان از جهت آنکه
احتجاج نموده اند ببطلان ماسوای توارث انساب و اسباب صحیحه در شرع اسلام پس جایز
نیست از برای حاکم مسلمانان آنکه مترتب سازد بر او اثری و حکمی را و بعضی گفته اند میراث
برده میشوند بانساب صحیحه و فاسده و باسباب صحیحه خاصه و موافق شده علامه و
اقرب شمرده است این قول را پس بنا بر این هرگاه خواستگاری کند خواهر خود را بزوجیت

وحال اگر خواهر دختران باشد میراث میبرد ببنتیّت یعنی بدختر بودن خاصّه از جهت آنکه بنا
بر این قول میراث میبرد بنسب صحیح و فاسد دون زوجیّة از جهت آنکه میراث نمیبرد
بسبب فاسد ، آن زوجیّة اخت است و بنا بر قول اوّل میراث میبرد بزوجیّة نیز از
جهت آنکه بنا بر اوّل میراث میبرد بانساب و اسباب صحیحه و فاسده هم و بنا بر قول
ثانی میراثی نیست از برای آن زن اصلا از جهت آنکه بنا بر قول ثانی میراث نمیبرد
مانند میراث بردن مسلمانان هرگاه خواستگاری کند شخصی از ایشان مادر خود را
بزوجیّة پس بنا بر قول اوّل از برای آن خواهر است از میراث ربع مال آن زوج باعتبار زوجیّت
و ثلث مال از برای او خواهر بود باعتبار امومة یعنی مادر بودن هرگاه نباشد ولدی و باقی
ردّ کرده میشود بر آن زن باعتبار امومة و قرابت و هرگاه خواستگاری کند دختر خود را
بزوجیّة از برای او خواهر بود ثمن باعتبار زوجیّت و نصف باعتبار دختر بودن
و باقی ردّ کرده میشود بر او باعتبار بنتیّة و قرابت هرگاه نباشد شریکی و اگر باشد
از برای آن زوج پدر و مادری خواهر است از برای ابوان سدسین و از برای آن زن ثمن
باعتبار زوجیّت و نصف باعتبار بنتیّت و آنچه زیاد می آید ردّ کرده میشود بر آن
زن بقرابت و بر ابوان آن زوج و هرگاه خواستگاری کند شخصی خواهر خود را بزوجیّت
خواهر بود از برای آن زن ربع باعتبار زوجیّت و نصف باعتبار اختیّت و باقی
ردّ کرده میشود بر آن زن بقرابت هرگاه نباشد شریکی و هرگاه جمع شود دو سبب از برای
میراث بودن و منع کند یکی از آن دو سبب آن دیگری را میراث میبرد از جهت مانع مثل

مثل دختری آن خواهر مادری باشد پس از برای آن زن است نصیب دختر خاله و آن نصیب خواهر
از جهت آنکه نیست میراثی نزد ما از برای خواهر با وجود دختر و همچنین دختر آن دختر
دختر باشد پس از برای او است نصیب دختر و نه نصیب دختر دختر و همچنین عمّه که آن
عمّه خواهر پدری باشد پس از برای او است نصیب خواهر نه آن عمّه و همچنین عمّه که آن عمّه
دختر عمّه باشد پس از برای او است نصیب عمّه دون نصیب دختر عمّه و اگر منع نکند احد
السببین آن دیگری را پس میراث میبرد بهر دو سبب مثل جدّه که آن جدّه خواهر باشد
مسلمانان پس میراث نمیبرند باسباب فاسده اجماعا پس اگر تزویج کنند محرّمی را
میراث نمیبرند از یکدیگر خواه تحریم آن محرّم اجماعی و متفق علیه باشد مانند مادر رضاعی
و خواه مختلف فیه باشد مانند دختری که خلق شده باشد از نطفه زانی خواه زوج اعتقاد
داشته باشد اباحه و تحلیل او را و خواه اعتقاد نداشته باشد و مسلمانان میراث میبرند از
یکدیگر بانساب صحیحه و فاسده از جهت آنکه وطی شبهه مثل عقد صحیح است در ملحق شدن
بنسب پس اگر مشتبه شود دختر مسلمانی بر او و خواستگاری کند و بنکاح در آورد او را
یا بخرد دختر خود را و نداند که این دختر از او است بعد از آن وطی کند او را و فرزندی
بیاورد از او ملحق میشود باو بنسب و نفقه داده میشود مثل نسبهای دیگر و در حکم
باب او مانند حکمیت که گذشت در باب مجوس خاتمه در تحقیق و بیان مناسخات
بدانکه مراد از مناسخات آنست که هرگاه بمیرد شخصی و پیش از آنکه قسمت کرده شود
ترکه او میان ورثه بمیرد یکی از ورثه پس تعلّق میگیرد میراث بقسمت کردن آن

خاتمه

بدو فریضه در اصل واحد واقسام آن چهار است اوّل آنکه وارث و استحقاق
هر دو متحد باشند دوم آنکه وارث و استحقاق هر دو مختلف باشند سیم آنکه وارث
متحد باشد و استحقاق مختلف چهارم آنکه وارث مختلف باشد و استحقاق متحد امّا

١ اوّل و آن آنست که باشد وارث و استحقاق هر دو متحد مثلا آنکه هرگاه بمیرد شخص و مختلف شود ازاو
سه برادر و بعد از آن پیش از قسمت کردن ترکه بمیرد یکی از ایشان و مختلف شود دو برادر دیگر از جمله
سه برادر پس اصل فریضه ابتدا او سه سهم است از برای هر واحد سهمی پس حاصل آنچه ثانی سهم میّت
ثانیه منقسم نمیشود بر دو برادر دیگر بر دو اکسر پس ضرب کرده شود که عدد رؤس ایشانست در اصل
فریضه سه است حاصل شود شش پس داده شود بهر واحدی از دو برادر باقی مانده از میراث میّت اوّل
دو سهم و از میراث میّت ثانی یکسهم پس در اینصورت وارث و استحقاق متحد شدند از جهت

٢ آنکه وارث میّت اوّل بعینه وارث میّت ثانیه میراث بردند هر دو باعتبار اخوة دوم
آنست که باشند وارث و استحقاق باهم مختلف مثل آنکه هرگاه بمیرد شخص و مختلف شود ازاو
دو برادر بعد از آن پیش از قسمت کردن ترکه بمیرد یکی از ایشان و مختلف شود ازاو پسری پس
فریضه اوّل از دو است و همچنین فریضه ثانیه پس ضرب کرده شود دو در دو حاصل شود چهار
داده شود بدو پسر دو سهم برادر است از چهار سهمی باقی مانده دو سهم داده شود آن دو سهم بهر واحد سهم
پسر از میراث میّت اوّل پس مختلف شد وارث و استحقاق از جهت آنکه وارث میّت اوّل
دو برادر او بود و وارث میّت ثانی پسر او و استحقاق در اوّل باخوة است و در

٣ ثانی ببنوة سیم آنست که وارث متحد باشد و استحقاق مختلف مثل آنکه هرگاه بمیرد

شخصی و مختلف شود ازاو زنی و سه پسر یعنی نوادۀ او بعد از آن پیش از قسمت نمودن ترکه
بمیرد یکی از اولاد و مختلف شود ازاو برادر و جدّه او پس فریضه از میّت اوّل از بیست و
چهار است سه از برای زن و از برای هر یک از اولاد هفت بعد از آن چون فوت شد یکی از
اولاد پس میراث او رسید به دو برادر و جدّه پس نصیب جدّه از ترکه او خمس است از جهت آنکه
جدّه مثل خواهر است و جدّ مثل برادر و نصیب برادر از برای هر یک دو خمس است پس منکسر
شد هفت که نصیب میّت ثانی بود از میّت اوّل بر مخرج خمس که آن پنج است پس ضرب
کرده شد پنج در اصل فریضه اوّل که بیست و چهار است حاصل شد صد و بیست داده شد بزن
پانزده و بهر یک از اولاد پسر سی و پنج و داده شد از سی و پنج که نصیب میّت ثانی است
بجدّه او هفت و بهر یک از دو برادر چهارده پس گردید مجموع نصیب زن و
نصیب جدّه [illegible] از برای میّت ثانی [illegible] و گردید مجموع نصیب هر یک
از دو برادر میّت ثانی چهل و نه پس متحد شد وارث و مختلف شد استحقاق از جهت آنکه
اولاد ثلثه میراث بردند از فریضه اولی ببنوّة و از فریضه ثانیه باخوّة و زوجه میراث
برد از فریضه اولی بزوجیّت و از فریضه ثانیه بجدودة چهارم آنست که وارث مختلف
باشد و استحقاق متحد مثل آنکه هرگاه بمیرد شخص و مختلف شود ازاو پدر و مادر و پسری
بعد از آن بمیرد پسر و مختلف شود ازاو پسری پس فریضه اولی از شش است دو سهم از برای پدر و
مادر و چهار سهم از برای پسر و فریضه ثانیه هم از چهار سهم است از برای پسر پسر پس
استحقاق متحد شد و وارث مختلف از جهت آنکه میراث بردند پسر و پسر پسر هر دو ببنوة لیکن



مختلف‌اند از برای آنکه وارث اول عمّه است و وارث ثانی و لاعمّه است و

او فقیر پدر خود است

تمّت الرسالة الارثیة فی

یوم السابع رجب ۱۱۵۳

این رساله کثیر الفایده حسب الحکم المأمور معذور حلب العلماء و اصحاب الاذعان

عالیجناب قدسی فطرت علامه فهامه استادی حاجی الحرمین الشریفین

حاجی عبد الرضا آدام الله بقاه بجهت یادگاری با کلال احوال

و توزع بال باعث روسیاهی اوراق گردیده استدعا آنکه بمقتضای

کریمه و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما اگر نظر بر سهو و خطای راقم بیچاره

بالطاف عمیمه و حسن قبول از نظر [illegible] منظر آن با الفاظ و معانی

آن [illegible] لکن ضعیف بیچاره را از طلب مغفرت و دعای خیر از

گوشه خاطر شریف محو و منسی نفرمایند و انا امة الله المذنب

الراجیه الی [illegible]

تمّت

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنهکارم

مسئلة لو مات شخص وخلف احد الابوين وبنتا فنصيب احد الابوين السدس ونصيب
البنت النصف واقل فريضة تجمع فيها السدس والنصف ستة فاصل الفريضة ستة واحد
منها لاحد الابوين وهو السدس وثلثة منها للبنت وهو النصف فيبقى اثنان ففي هذه
الصورة ترد ارباعا فينكسر اثنان في الاربعة وبين الاربعة والستة توافق بالنصف
فتضرب نصف الاربعة في اصل الفريضة فيبلغ اثنا عشر فياخذ احد الابوين منها اثنين
وهو السدس وتاخذ البنت منها النصف فيبقى اربعة يرد الواحد على احد الابوين والثلثة
الباقية على البنت مسئلة لو خلف احد الابوين وبنتين فالفريضة ايضا من ستة فياخذ
احد الابوين السدس وهو واحد وتاخذ البنتان الثلثين وهما اربعة فيبقى
واحد لا ينقسم فينكسر على خمسة والخمسة تضرب في اصل الفريضة وهي الستة فتبلغ
ثلثين فياخذ احد الابوين واحد السدس وهو خمسة وتاخذ البنتان الثلثين
وهما عشرون فتبقى خمسة يرد على احد الابوين واحد وعلى البنتين الاربعة الباقية
مسئلة لو خلف الميت ابوين وبنتا فالفريضة ايضا من ستة فياخذ الابوان السدسين
وتاخذ البنت النصف فيبقى واحد لا ينقسم فينكسر على خمسة تضرب في اصل الفريضة
فتبلغ ثلثين ويأخذ الابوان منها عشرة والبنت منها النصف وهو خمسة عشر
فتبقى خمسة يرد على الابوين اثنان وعلى البنت الثلثة الباقية مسئلة لو خلف الميت
ابوين وبنتين فالفريضة ايضا من ستة فيقسم عليهم بدون الكسر فياخذ الابوان

الثلث وهو اثنان والاربعة الباقية للبنتين تاخذ كل واحدة منها اثنين
مسئلة لو خلف الميت احد الابوين وبنتا وزوجا فالفريضة من اثنى عشر لان
نصيب احد الابوين السدس وهو اثنان ونصيب البنت النصف ونصيب الزوج الربع
وهو ثلثة فيبقى واحد فلا ينقسم فينكسر على اربعة فتضرب الاربعة في اصل الفريضة
فيبلغ ثمانية واربعين فياخذ احد الابوين السدس وهو ثمانية والزوج الربع
وهو اثنا عشر والبنت النصف وهو اربعة وعشرون فيبقى اربعة ياخذ احد الابوين
منها واحدا والبنت الثلثة الباقية مسئلة لو خلفت احد الابوين وبنتين و
زوجا فالفريضة من اثنا عشر ايضا فياخذ احد الابوين منها السدس والزوج الربع
فيبقى سبعة لا ينقسم على البنتين فتنكسر على اثنين فتضرب الاثنين في اصل الفريضة
فيصل اربعة وعشرين فياخذ احد الابوين السدس وهو اربعة والزوج الربع وهو
ستة فيبقى اربعة عشر تاخذ كل واحدة من البنتين سبعة فيدخل عليهما النقص
لان نصيبهما الثلثان من اربعة وعشرين هو ستة عشر مسئلة لو خلفت ابوين وبنتا
وزوجا فالفريضة ايضا من اثنا عشر فياخذ الابوان منها السدسين وهو اربعة
والزوج الربع وهو ثلثة فيبقى خمسة تاخذها البنت فيدخل عليها النقص لان
نصيبها النصف وهو ستة مسئلة لو خلفت ابوين وبنتين وزوجا فالفريضة
ايضا من اثنى عشر فياخذ الابوان السدسين والزوج الربع فيبقى خمسة لا
ينقسم على البنتين فتنكسر على الاثنين فتضرب الاثنين في اصل الفريضة فتبلغ

اربعة وعشرين فيأخذ الابوان منها ثمانية والزوج ستة فيبقى عشرة تأخذ كل واحدة من البنتين خمسة فيدخل النقص عليهما لان نصيبهما من الاربعة وعشرين ستة عشر ثلثاه

النصف وهو ستة **مسئلة** لو خلفت ابوين وبنتين وزوجا فالفريضة ايضا من اثنى عشر فيأخذ الابوان السدسين والزوج الربع فيبقى خمسة لا ينقسم على البنتين فتنكسر على الاثنين فتضرب في اصل الفريضة فتبلغ اربعة وعشرين فيأخذ الابوان منها ثمانية والزوج ستة فيبقى عشرة تأخذ كل واحدة من البنتين خمسة فيدخل النقص عليهما لان نصيبهما من الاربعة وعشرين ستة عشر ثلثاه **مسئلة** لو خلف الميت احد الابوين وبنتا وزوجة فالفريضة من اربعة وعشرين لان نصيب احد الابوين السدس ونصيب الزوجة الثمن ونصيب البنت النصف فاصل الفريضة التي يحصل فيها السدس والثمن والنصف صحيحا لا يكون في اقل مما ذكر فيأخذ احد الابوين السدس وهو اربعة والزوجة الثمن وهو ثلثة والبنت النصف وهو اثنا عشر فيبقى خمسة ترد ارباعا فتنكسر الخمسة على الاربعة فتضرب الاربعة في اصل الفريضة فتبلغ ستة وتسعين فيأخذ احد الابوين منها السدس وهو ستة عشر والزوجة الثمن وهو اثنا عشر والبنت النصف وهو ثمانية واربعون فيبقى عشرون يرد خمسة منها على احد الابوين والباقي وهو خمسة عشر ثلثة ارباع العشرين على البنت **مسئلة** لو خلف احد الابوين وبنتين وزوجة فالفريضة ايضا من اربعة وعشرين فيأخذ احد الابوين السدس والزوجة الثمن والبنتان الثلثين فيبقى واحد لا ينقسم

خمسة فتضرب الخمسة في اصل الفريضة الاربعة وعشرين فتبلغ مائة وعشرين فيأخذ احد الابوين السدس وهو عشرون والزوجة الثمن وهو خمسة عشر والبنتان الثلثين وهو ثمانون فيبقى خمسة فيأخذ احد الابوين واحدا وكل واحد من البنتين اثنين **مسئلة** لو خلف الميت ابوين وبنتا وزوجة فالفريضة من اربعة وعشرين فيأخذ الابوان السدسين والزوجة الثمن والبنت النصف فيبقى واحد ينكسر على خمسة فتضرب الخمسة في الاربعة وعشرين اصل الفريضة فتبلغ مائة وعشرين فيأخذ الابوان السدسين وهو اربعون والزوجة الثمن وهو خمسة عشر والبنت النصف وهو ستون فيبقى خمسة يرد اثنان منها على الابوين والثلثة على البنت **مسئلة** لو خلف ابوين وبنتين وزوجة فالفريضة ايضا من اربعة وعشرين فيأخذ الابوان السدسين والزوجة الثمن فيبقى ثلثة عشر لا تنقسم على البنتين فينكسر على الاثنين فتضرب في اصل الفريضة فتبلغ ثمانية واربعين فيأخذ الابوان ستة عشر والزوجة ستة فيبقى ستة وعشرون فيأخذ كل واحدة منهما ثلثة عشر والزوجة فيدخل النقص عليهما لان نصيبهما من ثمانية واربعين اثنان وثلثون ثلثاه **مسئلة** لو خلف اخا واختين او اربع اخوات او اما واباء وبنتا فالفريضة من ستة يأخذ كل واحد منهما السدس وهو اثنان ويأخذ البنت النصف فيبقى واحد ففي هذه الصورة يرد ارباعا فينكسر الواحد في الاربعة فتضرب الاربعة في اصل الفريضة فيبلغ اربعة وعشرين فيأخذ كل واحد من

الابوين السدس وهو ثمانية والبنت النصف وهو اثنا عشر فيبقى اربعة
يرد على الاب والبنت فيأخذ الاب واحدا والبنت ثلثة ولا يرد على الام
لان اخا واختين او اربع اخوات فصاعدا حجبوا الام عن الرد على السدس
مسئلة لو اجتمع اخوة من الام مع الاخوة من الاب فالصور اربع الاولى ان يكون
اخت من قبل الاب وواحد من قبل الام فالفريضة ستة لانه يطلب فريضة فيها
السدس والنصف لان نصيب الواحد من قبل الام السدس ونصيب الاخت من قبل
الاب النصف واقل فريضة فيها السدس والنصف ستة فيأخذ الواحد من قبل
الام السدس وهو واحد والاخت من قبل الاب النصف وهو ثلثة فيبقى اثنان
وفي هذه الصورة ارباعا فينكسر الاثنان على الاربعة وبينهما ويبلغ اصل
الفريضة توافق بالنصف فتضرب نصف الاربعة في اصل الفريضة فتبلغ اثنا عشر فيأخذ
الواحد من قبل الام السدس وهو اثنان والاخت من قبل الاب النصف وهو ستة
فيبقى اربعة يأخذ الواحد من قبل الام واحدا والاخت الثلثة الباقية.
مسئلة ان يكون كل منهم من قبل الاب والام اثنين فالفريضة من ستة
يأخذ المتعدد من قبل الام الثلث وهو اثنان والاختان من قبل
الاب الثلثين وهو الاربعة الباقية لكل واحد اثنان مسئلة ان يكون كلالة
الام واحدا وكلالة الاب اثنين فالفريضة ايضا ستة فيأخذ الواحد من قبل
الام السدس والاختان من قبل الاب الثلثين وهو اربعة فيبقى واحد وفي

هذه الصورة يرد اخماسا فينكسر الواحد من قبل الام السدس وهو خمسة والاختان
الثلثين وهو عشرون فتبقى خمسة فيأخذ الواحد من قبل الام واحدا والاختان
الاربعة يكون لكل واحدة اثنان مسئلة ان يكون كلالة الام اثنين مع اخت
من قبل الاب فالفريضة من ستة يأخذ الاثنان من قبل الام الثلث وهما اثنان
والاخت من قبل الاب النصف وهو ثلثة فيبقى واحد ففي هذه الصورة يرد اخماسا
ايضا فينكسر الواحد على الخمسة فتضرب الخمسة في اصل الفريضة فتبلغ ثلثين تأخذ
من هو من قبل الام الثلث وهو عشرة والاخت من قبل الاب النصف وهو خمسة
عشر فيبقى خمسة يأخذ الاثنان من قبل الام الاثنين والثلثة والباقية للاخت
من قبل الاب مسئلة لو اختلفت المرأة اختا من قبل الاب واختا من قبل الام
وزوجا فالفريضة من ستة لان نصيب الزوج النصف ونصيب الاخت من قبل الام
السدس والباقي للاخت وهو واحد مسئلة لو خلف اختين من قبل الاب واثنين من قبل
الام وزوجا فالفريضة ايضا من ستة فيأخذ الزوج النصف والاثنان من
قبل الام الثلث وهو اثنان فيبقى واحد ينكسر على الاثنين فتضرب في اصل الفريضة
تبلغ اثني عشر فيأخذ الزوج النصف وهو ستة ويأخذ الاثنان من قبل الام
الثلث وهو اربعة فيبقى اثنان للاختين من قبل الاب مسئلة لو خلف
اختا من قبل الاب وواحدا من قبل الام وزوجة فالفريضة من اثني عشر لان نصيب
الزوجة الربع ونصيب واحد من قبل الام السدس واقل فريضة فيها الربع

فالسدس وهو اثنا عشر فيأخذ الزوجة الربع منها وهو ثلثة وواحد من كلالة

الام السدس اقل فريضة يصح فيها الربع والسدس هو اثنا عشر فيأخذ الزوجة

الربع وهو ثلثة والاخت من قبل الاب النصف وهو ستة فيبقى واحد يرد

في هذه الصورة ارباعا فتنكسر على اربعة تضربها في اصل الفريضة فتبلغ

ثمانية واربعين فتأخذ الزوجة الربع وهو اثنا عشر والواحد من قبل الام

السدس وهو ثمانية والاخت النصف وهو اربعة وعشرون فبقي اربعة

يرد الواحد منها على واحد من كلالة الام والثلثة الباقية على الاخت

مسئلة لو خلف اختا من قبل الاب واثنين من قبل الام وزوجة فالفريضة ايضا من

اثنى عشر فيأخذ الزوجة الربع وهو ثلثة والاثنان من قبل الام الثلث وهو

اربعة والخمسة الباقية للاخت من قبل الاب فيدخل النقص عليها لان نصيبها

من اثنى عشر ستة مسئلة لو خلف اختين من قبل الاب وواحدا من قبل الام و

زوجة فالفريضة ايضا من اثنى عشر فتأخذ الزوجة الربع وثمن من قبل

الام السدس والسبعة الباقية لا ينقسم على الاختين فينكسر على الاثنين

فتضربه في اصل الفريضة تبلغ اربعة وعشرين فيأخذ الزوجة ستة

ربعها ومن من قبل الام اربعة سدسها والاختان اربعة عشر

فيدخل النقص عليهما لان نصيبهما الثلثان ستة عشر مسئلة لو خلف

اختين من قبل الاب واثنين من قبل الام وزوجة فالفريضة من اثنى عشر

يأخذ الزوجة منها الربع والاثنان الثلث والخمسة الباقية لا ينقسم على الاختين

فينكسر على الاثنين فتضربه في اصل الفريضة تبلغ اربعة وعشرين تأخذ الزوجة

الربع وهو ستة والاثنان من قبل الام الثلث وهو ثمانية فيبقى عشرة تأخذ كل

واحدة من الاختين خمسة فيدخل النقص عليها لما عرفت مسئلة لو خلف جدا

من قبل الاب ومثلهما من قبل الام فالفريضة من ثلثة اثنان للجد والواحد للجدة مسئلة لو خلف

جدا وجدة من قبل الاب ومثلهما من قبل الام فالفريضة من ثلثة ثلثها وهو واحد لا ينقسم على

الاثنين من قبل الام فينكسر على الاثنين فتضربه في اصل الفريضة فتبلغ ستة لا ينقسم

الاربعة نصيب الاثنين من قبل الاب عليهما فينكسر على ثلثة فتضربها في الستة فتبلغ ثمانية

عشر فيأخذ الاثنان من قبل الام ستة ثلثها بينهما بالسوية والاثنان من قبل الاب اثنى

عشر ثلثيها للذكر مثل حظ الانثيين مسئلة لو خلف جدا وجدة من قبل الاب ومثلهما

من قبل الام وزوجا فالفريضة من ستة لان نصيب الزوج النصف ونصيب الجد والجدة من

قبل الام الثلث فيبقى واحد لا ينقسم على الجد والجدة من قبل الاب فينكسر على ثلثة

فتضربها في اصل الفريضة تبلغ ثمانية عشر فيأخذ الزوج النصف وهو تسعة والجد

والجدة من قبل الام الثلث وهو ستة بينهما بالسوية والجد والجدة من قبل

الاب الباقي وهو ثلثة ينقسم عليهما مسئلة لو خلف جدا وجدة من قبل الاب وجدا

وجدة من قبل الام وزوجة فالفريضة من اثنى عشر لان نصيب الزوجة الربع و

نصيب من من قبل الام الثلث فيبقى خمسة لا ينقسم على من من قبل الاب فينكسر على

ثلثة فتضربها في اصل الفريضة فتبلغ ستة وثلثين فيأخذ الزوج الربع
وهو تسعة ومن من قبل الام الثلث وهو اثنا عشر فيبقى خمسة عشر
يأخذها الجد والجدة من قبل الاب للذكر مثل حظ الانثيين
مسئلة لو خلف خالا وخالة من قبل الابوين وخالا وخالة من قبل الام
فالفريضة من ستة فيأخذ الخال والخالة من قبل الام السدس وهو
واحد والباقي للخال والخالة من قبل الابوين مسئلة لو خلف عما او عمة
وخالا وخالة فالفريضة من ثلثة لان نصيب الخال الثلث وهو
يحصل من ثلثة فيأخذ الخال او الخالة الثلث وهو واحد والباقي
للعم او العمة مسئلة لو خلف عما وعمة وخالا وخالة فالفريضة
من ثلثة فيأخذ الخال او الخالة الثلث وهو واحد والباقي
لا ينقسم على العم والعمة للذكر مثل حظ الانثيين فينكسر الباقي
في الثلثة فتضرب الثلثة في اصل الفريضة تبلغ تسعة فيأخذ الخال
او الخالة الثلث وهو ثلثة والستة الباقية تنقسم على العم والعمة
للذكر مثل حظ الانثيين مسئلة لو خلف عما او عمة وخالا وخالة
فالفريضة من ثلثة ايضا ونصيب الخالين الثلث وهو واحد لا
ينقسم عليهما فينكسر على اثنين فتضربه في اصل الفريضة التي
فتبلغ ستة يأخذ منها الثلث وهو اثنان ينقسم عليهما والباقية للعم

او العمة مسئلة لو خلف عما وعمة وخالا وخالة فالفريضة ايضا من ثلثة
وهو واحد نصيب الخالين لا ينقسم عليهما فينكسر على اثنين تضربه في اصل
الفريضة التي فيأخذ ثلثها وهو اثنان ينقسم عليهما والاربعة الباقية
لا ينقسم على العم والعمة للذكر مثل حظ الانثيين فينكسر على الثلثة فتضربها
في اصل الفريضة فتبلغ ثمانية عشر فيأخذ الخال والخالة الثلث وهو
ستة والباقية للعم والعمة ينقسم عليهما للذكر مثل حظ الانثيين
مسئلة لو خلف عما وعمة من قبل الابوين وعما وعمة من قبل الام وخالا
وخالة من قبل الابوين وخالا وخالة من قبل الام فالفريضة من ثلثة ايضا لان
نصيب الاخوال الثلث ونصيب الاعمام الثلثان وهو يحصل من ثلثة فيأخذ
الاخوال الثلث وهو واحد لا ينقسم عليهم لان الخال والخالة من قبل الام
يرثان من هذا الثلث الثلث فينكسر هذا الثلث على مخرج الثلث وهو
ثلثة فتضربها في اصل الفريضة فتبلغ تسعة وثلثها نصيب الاخوال ثلثة
وثلث هذا الثلث وهو واحد نصيب الخال والخالة من قبل الام لا ينقسم عليهما
فينكسر على الاثنين فتضرب الاثنين في الفريضة فتبلغ ثمانية عشر فيأخذ
الاخوال الثلث وهو ستة اربعة منها للخالين من قبل الاب والام
بينهما بالسوية واثنان للخالين من قبل الام بينهما بالسوية والباقية
من ثمانية عشر للاعمام فيأخذ العم والعمة من قبل الام بينهما بالسوية

الثلث وهو اربعة فينقسم عليهما بالسوية والثمانية لا ينقسم على العم والعمة
من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين فينكسر على ثلثة فتضرب في الفريضة
اثني عشر فتبلغ اربعة وخمسين فيأخذ الاخوال الثلث وهو ثمانية
عشر ثلثها للخالين من قبل الام وثلثاها لمن من قبل الابوين والثلثان
الباقيان من الاربعة وخمسين وهو ستة وثلثون للاعمام فيأخذ العم
والعمة من قبل الام الثلث وهو اثنا عشر فينقسم عليهما بالسوية
والباقي ينقسم على العم والعمة من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين
مسئلة لو خلف عما وعمة من قبل الابوين واحدهما من قبل الام وخالا وخالة من قبل الابوين
واحدهما من قبل الام فالفريضة من ثلثة لان ثلثه وهو واحد نصيب الخالين لا ينقسم
لان نصيب من من قبل الام ثلث الثلث فينكسر على مخرج الثلث وهو ثلثة فتضرب في اصل
الفريضة فتبلغ تسعة فيأخذ الخالان الثلث وهو ثلثة فيأخذ من من قبل الابوين
اثنين ومن من قبل الام واحدا والثلثان الباقيان للعمين يأخذ من من قبل
الابوين من العم او العمة اربعة ومن من قبل الام من العم او العمة اثنين مسئلة
لو خلف عما وعمة من قبل الابوين وعما وعمة من قبل الام وخالا وخالة من قبل
الابوين وخالا وخالة من قبل الام وزوجا فالفريضة من ستة لان فيها النصف
والثلث فحصل اقل عدد يشتمل عليهما انما هو الستة فيأخذ الزوج النصف
وهو ثلثة ويأخذ الاخوال الثلث وهو اثنان للخال والخالة من قبل الام ثلث

من هذا الثلث ثلث فينكسر على مخرج الثلث وهو ثلثة فتضرب في
اصل الفريضة فتبلغ ثمانية عشر فيأخذ الزوج النصف وهو تسعة والاخوال الثلث
وهو ستة فيأخذ من من قبل الام ثلث الثلث وهو اثنان فينقسم على الخال والخالة
ومن من قبل الابوين ثلثيه وهو اربعة للخال والخالة من قبل الابوين بينهما بالسوية
والباقي من ثمانية عشر وهو ثلثة للاعمام فيأخذ من من قبل الام الثلث وهو واحد
لا ينقسم عليهما فينكسر على الاثنين فتضرب في الفريضة فتبلغ ستة وثلثين
فيأخذ الزوج النصف وهو ثمانية عشر والاخوال الثلث وهو اثنا عشر
ثلثه لمن من قبل الام وثلثاه لمن من قبل الابوين والباقي من الستة والثلثين
للاعمام فيأخذ العم والعمة من قبل الام الثلث وهو اثنان فينقسم عليهما
والاربعة الباقية لا ينقسم على العم والعمة من قبل الابوين للذكر مثل حظ
الانثيين فينكسر على الثلثة فتضرب في الفريضة ستة وثلثين فتبلغ
مائة وثمانية فيأخذ الزوج النصف وهو اربعة وخمسون والاخوال الثلث
وهو ستة وثلثون لمن من قبل الام الثلث وهو اثنا عشر والباقي لمن من قبل
الابوين من الخال والخالة والباقي من المائة وثمانية وهو ثمانية عشر للاعمام
فيأخذ العم والعمة من قبل الام الثلث وهو ستة فينقسم عليهما بالسوية
والباقي ينقسم على العم والعمة من قبل الابوين للذكر مثل حظ الانثيين
مسئلة لو خلف واحدا من العم والعمة من قبل الابوين وواحدا منهما من قبل

الأم وخالا او خالة كذلك وزوجا فالفريضة الصحيحة ستة فيأخذ
الزوج النصف والخالان الثلث وهو اثنان لا ينقسمان
عليهما لان من قبل الأم الخال او الخالة نصيبه الثلث ومن الثلث
فينكسر على الثلثة فنضربها في اصل الفريضة فتبلغ ثمانية عشر فيأخذ
الزوج النصف وهو تسعة والخالان الثلث وهو ستة فيأخذ
الخال او الخالة من قبل الأم الثلث وهو اثنان والخال او الخالة من قبل
الأبوين الباقي وهو اربعة والباقي من ثمانية عشر وهو ثلثة للعمين
فيأخذ العم او العمة من قبل الأم الثلث وهو واحد والباقي للعم من قبل
والعمة من قبل الأبوين ولو فرض الأخوال اربعة في المسئلة اثنين من قبل
الأبوين واثنين من قبل الأم ذكر وانثى لكانت الفريضة كما ذكرنا
مسئلة لو خلف عما وعمة من قبل الأبوين ومثلهما من قبل الأم وخالا
وخالة كذلك وزوجة فالفريضة من اثنى عشر لان نصيب الزوجة الربع و
نصيب الأخوال الثلث واقل عدد يشتمل على الربع والثلث اثنا
عشر فيأخذ الزوجة الربع وهو ثلثة والأخوال الثلث وهو اربعة
يطلب الخال والخالة من قبل الأم من هذا الثلث فينكسر على الثلثة فنضربها
في اصل الفريضة فتبلغ ستة وثلثين فيأخذ الزوجة الربع وهو تسعة
والأخوال الثلث وهو اثنا عشر فيأخذ الخال والخالة من قبل الأم الثلث منها

وهو اربعة

وهو اربعة ينقسم عليهما والثمانية الباقية للخال والخالة من قبل
الأبوين ينقسم عليهما بالسوية والباقي من الستة والثلثين وهو خمسة
عشر للأعمام فيأخذ العم والعمة من قبل الأم ثلثها وهو خمسة لا ينقسم
عليهما فينكسر في اثنين فنضرب الاثنين في الفريضة فتبلغ اثنين وسبعين
فيأخذ الزوجة الربع وهو ثمانية عشر والأخوال الثلث وهو اربعة
وعشرون فيأخذ الخال والخالة من قبل الأم الثلث وهو ثمانية ينقسم عليهما
بالسوية والخال والخالة من قبل الأبوين الثلثين وهو ستة عشر ينقسم
عليهما بالسوية والباقي من الاثنين وسبعين وهو ثلثون للأعمام فيأخذ
العم والعمة من قبل الأم الثلث وهو عشرة ينقسم عليهما بالسوية والباقي
للعم والعمة من قبل الأبوين للذكر مثل حظ الأنثيين فينكسر على الثلثة
فنضربها في الفريضة الاثنين وسبعين فتبلغ مائتين وستة عشر
فيأخذ الزوجة الربع وهو اربعة وخمسون والأخوال الثلث
وهو اثنان وسبعون فيأخذ الخال والخالة من قبل الأم الثلث
وهو اربعة وعشرون ينقسم عليهما والباقي للخال والخالة من قبل
الأبوين ينقسم عليهما بالسوية فيبقى من المائتين وستة عشر تسعون للأعمام
فيأخذ العم والعمة من قبل الأم الثلث وهو ثلثون ينقسم عليهما والباقي
ينقسم على العم والعمة من قبل الأبوين للذكر مثل حظ الأنثيين مسئلة

لو خلّف عمّاً وعمّة من قبل الابوين وخالاً وخالة من قبل الابوين وخالاً
وخالة من قبل الام وزوجة فالفريضة من اثني عشر فتأخذ الزوجة الربع
وهو ثلثة والاخوال الثلث وهو اربعة لا تنقسم عليهم لان الخال والخالة
من قبل الام يطلبان خمس الثلث فتنكسر على ثلثة تضربها في اصل الفريضة
تبلغ ستة وثلثين فتأخذ الزوجة الربع وهو تسعة والاخوال الثلث
وهو اثنا عشر فيأخذ الخال والخالة من قبل الام الثلث وهو اربعة ينقسم
عليهما والخال والخالة من قبل الابوين الباقي تنقسم عليهما بالسوية من الستة
وثلثين خمسة عشر للعمّين فيأخذ العم والعمة من قبل الابوين للذكر
مثل حظ الانثيين مسئلة لو خلّف عمّاً من قبل الابوين وابن عمّ من قبلهما
فالمال للعم لانه اقرب فان العم والاقرب يمنع الابعد الا في الصورة
الواحدة وهو ان عليا عليه السلم ورث ميراث الرسول صلى الله عليه وآله
مثل سيفه وعمامته وغيرهما ولم يرث العباس وهو عم رسول الله
صلى الله عليه وآله من قبل الاب وهذا الحكم خاصة في هذا الحال ولا يعطى الا لعلي
من غيره مسئلة لو تزوج شخص امرأة وله ابن ولها بنت تزوج ابنه بنتها
واولد الرجل والمرأة وكذا الابن والبنت فالولد الذي من الرجل
والمرأة خال وعم لهذا الولد فانه يكون ابن عم وابن خال للولد المذكور
مسئلة لو تزوج شخص بنت عم فورثت بالزوجية وبنت عمية وكذا في العكس

مسئلة لو تزوج رجل امرأة وحصل منها ولد ويوماً ما طلّقها الرجل وتزوجها
اخوه وحصل منها ولد فالولد الثاني يكون ابن عم للاب وابن اخ
لام للولد الاول فيرث هذا الولد بالاخوة لا بالعمومة لان الاخوة
يمنع العمومة مسئلة لو حملت العتيقة من مملوك فولاؤها الى المال
الذي لها ولا ولاء للمولى فان اعتق العبد مولاه انجر الولاء من
مولى الام الى مولى الاب مسئلة لو خلّف ابوين وست بنات فالفريضة
من ستة يأخذ الابوان الثلث وهو اثنان فيبقى اربعة في هذه الصورة
وفق بين نصيبهن وعددهن تضرب نصف نصيبهن
وهو ثلثة في الفريضة فتبلغ ثمانية عشر فيأخذ الابوان الثلث وهو
ستة فيبقى اثنا عشر تأخذ كل واحدة منهن اثنين مسئلة لو
خلّف اختاً من قبل الابوين واخاً او اختاً من قبل الام فالفريضة
من ستة لما فيها من السدس للواحد من كلالة الام فيأخذ السدس وهو واحد
والاخت من قبل الابوين النصف وهو ثلثة فيبقى اثنان يردان على
الاخت من قبل الابوين على المشهور وقيل بل يرد عليهما وعلى كلالة الام
ارباعاً او اخماساً والاول اولى ولهذا اي ذو السببين اولى بالرد
مسئلة لو خلّف ذكراً وخنثى فرض الخنثى مرة ذكراً فالفريضة من
اثنين واخرى انثى فالفريضة ثلثة فاضرب الثلثة في اثنين تبلغ ستة

واثنين في ستة تبلغ اثني عشر فيأخذ الخنثى اذا فرضت ذكرا ستة
من اثني عشر واذا فرضت انثى اربعة منها واجمع بين المأخوذين تبلغ
عشرة فاعط نصفها خمسة فله خمسة من اثني عشر وللذكر سبعة

مسئلة لو خلف انثى وخنثى فخنثى فرض مرة انثى فالفريضة من اثنين
واخرى ذكرا فالفريضة من ثلثة فاضرب الثلثة في اثنين تبلغ ستة و
ستة في اثنين حالة الخنثى فيبلغ اثني عشر فيأخذ الخنثى اذا
فرض انثى ستة واذا فرض ذكرا ثمانية تجمع بين المأخوذين
تبلغ اربعة عشر تعطي نصفها سبعة فله سبعة من اثني عشر والانثى خمسة

مسئلة لو خلف ذكرا وانثى وخنثى فخنثى فرض مرة ذكرا فالفريضة
من خمسة واخرى انثى فالفريضة من اربعة فاضرب الاربعة في الخمسة
تبلغ عشرين واضربه في حالة الخنثى فيحصل اربعين فاذا
فرض خنثى انثى كان نصيبه من اربعين عشرة وكذلك الانثى
وللذكر عشرون واذا فرض الخنثى ذكرا كان نصيبه من اربعين ستة عشر
وكذلك الذكر والانثى ثمانية حظ فيأخذ هؤلاء المذكورون نصف
المجموع فيحصل للخنثى ثلثة عشر والانثى تسعة وللذكر ثمانية عشر

مسائل في المناسخات **الاول** المراد بالمناسخات ان يموت انسان
ثم قبل ان تقسم تركته بين الوارث يموت احد الوارث

فتعلق

فتعلق الفرض بقسمة الفريضتين في اصل واحد واقسامه اربعة **الاول**
ان يتحد الوارث والاستحقاق **الثاني** ان يختلف الوارث والاستحقاق
الثالث ان يتحد الوارث ويختلف الاستحقاق **الرابع** ان يختلف الوارث و
يتحد الاستحقاق **فاما الاول** منها وهو اتحادهما فكما لو مات انسان وخلف ثلثة
اخوة ثم يموت احدهم وخلف الاخوين الآخرين المذكورين فاصل الفريضة ثلثة
اسهم لكل واحد منهم سهم واحد فالواحد الذي هو سهم الميت الثاني لا ينقسم
عليهما فتضرب الاثنين في اصل الفريضة فتبلغ ستة يأخذ كل منهما سهامه
بحق الميت الاول وسهما بحق الميت الثاني فهنا اتحد الوارث والاستحقاق
لانه وارث الميت الاول هو وارث الميت الثاني وكلاهما يأخذون بالاخوة
والثاني هو اختلافهما معا كما لو مات وخلف اخوين ثم مات احدهما وخلف
ابنين فالفريضة الاولى من اثنين وكذا الثانية فتضرب الاثنين في الاثنين
تبلغ اربعة يأخذ الابنان سهمي ابيهما لكل واحد سهم فيبقى سهمان
يأخذهما عمهما من ميراث الاول فهنا اختلف الوارث والاستحقاق لان
وارث الميت الاول اخواه ووارث الثاني ابناه غير ابيهما والاستحقاق كان
في الاول بالاخوة وفي الثاني بالبنوة **الثالث** وهو اتحاد الوارث واختلاف
الاستحقاق كما لو مات انسان وخلف زوجة وثلثة بنين لا من ثم مات
احد الاولاد وخلف اخويه وجدته فالفريضة الاولى من اربعة وعشرين

للزوجة ثلثة ولكل واحد من اولاد الابن سبعة ثم لما مات احد الاولاد فورثته
الاخوان والجدة فنصيب الجدة من تركته خمس لان الجدة كالاخت والجد كالاخ
ولكل واحد من الاخوين خمسان فينكسر السبع نصيب الميت الثاني من الاول
على مخرج الخمسة فنضرب الخمسة في الفريضة الاربعة وعشرين للزوجة
لكل واحد من اولاد الابن خمسة وثلثون ومن نصيب الميت الثاني تاخذ المراة
التي هي جدة لهم سبعة فخمسة وثلثين ولكل واحد من ولدي ابن الميت اربعة
عشر من الميت الثاني وخمسة وثلثون من الميت الاول فيكون لكل واحد من
ولدي الابن تسعة واربعون وللزوجة التي هي جدة اولاد الابن اثنان
وعشرون وهنا اتحد الوارث واختلف الاستحقاق لان الاولاد الثلثة
ورثوا من الفريضة الاولى بالبنوة ومن الثانية بالاخوة والمراة
ورثت من الفريضة الاولى بالزوجية ومن الثانية بالجدودة **الرابع**
وهو اختلاف الوارث واتحاد الاستحقاق كما لو مات انسان فخلف ابويه
وولدا ثم مات الولد وخلف ولدا فالفريضة الاولى من ستة سهمان
لابويه واربعة اسهم لولده والفريضة الثانية كذلك ضمنا
استحقاق واحد وهو بالبنوة لكن الوارث مختلفون لان وارث الاول
مع الميت ووارث الثاني هو ولد الميت وهو غير ابيه تمت هذه الرسالة
تصنيف علامة العلماء وفهامة الفقهاء الشيخ جمال الدين ابن المطهر الحلي المشهور بالعلامة صاحب القواعد